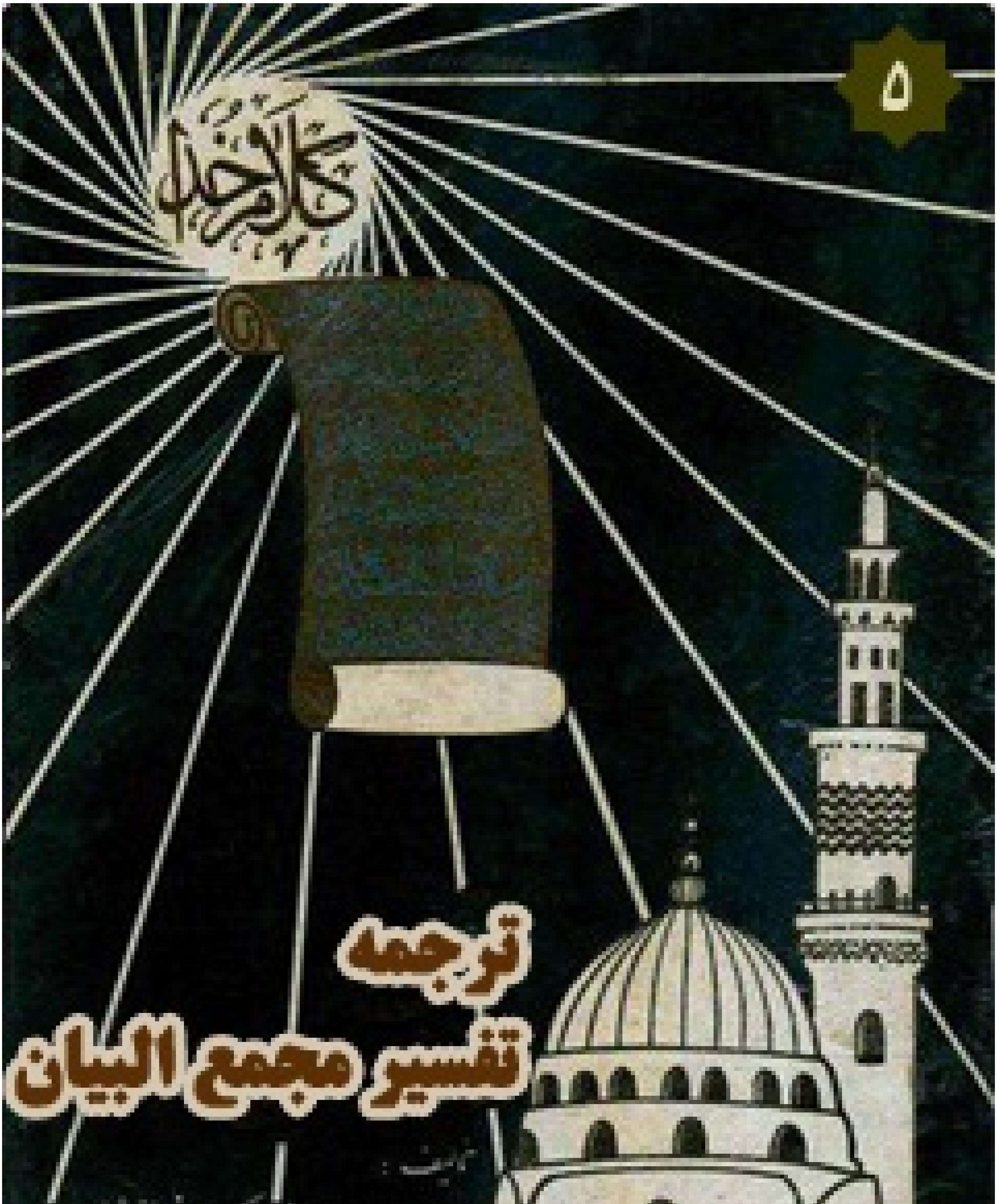

۵
ترجمه
تفسیر مجمع البیان

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه تفسیر مجمع البیان

نویسنده:

طبرسی (معروف) ، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن (صاحب مجمع البیان و اعلام الوری و...)

ناشر چاپی:

فراهانی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه تفسیر مجمع البیان جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : طبرسی، فضل بن حسن، ۴۶۸ - ۵۴۸ ق.

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه تفسیر مجمع البیان/ تالیف ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی ؛ ترجمه و نگارش از احمد بهشتی ؛ تصحیح و تنظیم موسوی دامغانی.

مشخصات نشر : تهران : فراهانی ، ۱۳ - .

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد هفتم: ۱۳۵۲.

شناسه افزوده : بهشتی، احمد، ۱۳۱۴ -، مترجم

شناسه افزوده : موسوی دامغانی، محمد، مترجم

شماره کتابشناسی ملی : ۱۵۸۷۹۰۷

ص :۱

اشاره

سوره نساء

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً وَ اتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِى تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحٰامَ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً

(۱)

ترجمه ای مردم بپرهیزید از خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را از خودش خلق کرد و از آن دو،مردان و زنان بسیاری گسترانید.

و بترسید از خدایی که بنام وی از همدیگر،تقاضا می کنید و از بریدن خویشاوندیها بپرهیزید،که خداوند مراقب شماست.

ص :۳

۱- ۱) سوره نساء آیه اول از جزء چهارم سورهٔ ۴

بسم اللّه الرحمن الرحیم (رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و اعنی علی جمیع المهمات) سورهٔ نساء تمام این سوره،مدنی است.برخی گفته اند:تمام آیات آن مدنی هستند به جز دو آیهٔ: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِها...» (آیه ۵۸)و «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلاٰلَهِ..» (آیه ۱۷۶)که در مکه،نازل شده اند.

تعداد آیات

بنا بر عدد شامی،تعداد آیات ۱۷۷ و بنا بر عدد کوفی ۱۷۶ و بنا بر عدد دیگران ۱۷۵ است.اختلاف در آیهٔ: «أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ»(۴۴) و آیه: «فَیُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِیماً»(۱۷۳) می باشد،که اولی بنا بر عدد کوفی و شامی یک آیه به حساب آمده است و دومی تنها بنا بر عدد شامی.

فضیلت

ابی بن کعب،از پیامبر گرامی نقل کرده است که:«هر کس این سوره را قرائت کند،گویی به هر مؤمنی که پس از وی بیاید،میراثی صدقه داده و اجر او به اندازهٔ کسی است که:بنده ای را بخرد و آزاد کند و از شرک، بری میشود و در مشیت الهی،از کسانی است که از خطای آنها چشمپوشی شده».

از عمر بن الخطاب روایت شده است که گفت:«سوره های بقره و مائده و حج و

ص: ۴۰

نور را بیاموزید که فریضه ها و واجبات در این سوره هاست (۱)»(۱)و عیاشی به اسناد خود از امیر المؤمنین(ع)نقل کرده است که:«هر کس سورۀ نساء را در روزهای جمعه بخواند،از فشار قبر،ایمن خواهد بود».

تفسیر

خداوند سورۀ آل عمران را با امر به تقوی ختم کرد و این سوره را هم با امر به تقوی آغاز کرد،با این تفاوت،که در آنجا فقط مؤمنان را مخاطب ساخت و در اینجا همۀ مردم را.

[سوره النساء (۴): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمُ اَلَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا وَ بَثَّ مِنْهُمٰا رِجٰالاً كَثِيراً وَ نِسٰاءً وَ اِتَّقُوا اَللّٰهَ اَلَّذِي تَسٰائَلُونَ بِهِ وَ اَلْأَرْحٰامَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلَيْكُمْ رَقِيباً (۱)

ترجمه

ای مردم،بپرهیزید از خدایی که شما را از یک تن آفرید و جفتش را از خودش خلق کرد و از آن دو،مردان و زنان بسیاری منتشر کرد و بترسید از خدایی که بنام وی از همدیگر،تقاضا می کنید و از بریدن خویشاوندیها بپرهیزید،که خداوند مراقب شماست.

قرائت:

کوفیان«تسائلون»را به تخفیف سین و دیگران به تشدید خوانده اند.

و الارحام:حمزه،این کلمه را به جر و دیگران به نصب و برخی از قراء غیر معروف،به رفع خوانده اند.

فعل«تسائلون»از باب تفاعل است.بنا بر قرائت کوفیان یکی از دو تای آن حذف شده و بنا بر قرائت دیگران،تاء دوم بخاطر اینکه با حرف سین،قریب المخرج هستند،در سین ادغام شده است.

ص: ۵

۱- ۱) محتمل است که روایت به این صورت بوده باشد:«سوره های بقره و نساء و مائده و...» و سورۀ نساء از نسخه افتاده باشد-

در مورد کلمۀ«الارحام»نصب آن بخاطر این است که عطف بر محل جار و مجرور یا عطف بر«اللّه»است.جر آن بخاطر این است که عطف بر ضمیر«له»باشد،لکن از لحاظ قیاس و استعمال ضعیف است.رفع آن بنا بر این است که مبتدا باشد و خبر آن محذوف.یعنی:«و الارحام و ما یجب ان تتقوه»

لغت

بث:نشر رقیب:مراقبی که هیچ چیز از او پنهان نمی ماند

مقصود

خداوند متعال،این سوره را با موعظه و امر به تقوی آغاز کرده است.

یا أَیُّهَا النّاسُ

:خطاب به همۀ افرادی است که مکلف شده باشند.برخی گفته اند:

در کتب آسمانی بمردم خطاب شده است:«ای مستمندان...»ولی در قرآن کریم، در سوره های مکی،خطاب می کند:«ای مردم...»و در سوره های مدنی گاهی خطاب می کند:«ای مردمی که ایمان آورده اید...»و گاهی خطاب می کند:ای مردم...

اِتَّقُوا رَبَّکُمُ

:از معصیت یا مخالفت پروردگارتان بپرهیزید و فرمانهای او را زیر پا نگذارید.

برخی گفته اند:یعنی بپرهیزید از این که حق خداوند را تضییع کنید.دیگری گوید:یعنی از عقاب خداوند بپرهیزید،گویی منظور خداوند متعال این است که:

سزاوار است از کیفرهای خدایی که بزرگترین نعمتها را به شما داده و شما را بزیور خلقت آراسته است،بپرهیزید،زیرا کسی که از نعمتهای خداوند برخوردار است، به تقوی پیشه کردن،اولی است.

بعقیدۀ برخی از مفسران،خداوند می خواهد کمال قدرت خود را بیان کند.

یعنی کسی که بر خلقت شما از نفس واحد قادر است،بر عقاب شما قادرتر است،بنا بر این سزاوار است که از مخالفت او خودداری کرده،از کیفر او بیمناک باشید.

اَلَّذِی خَلَقَکَمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ

:بعقیدهٔ همهٔ مفسران قرآن کریم،مراد از نفس واحده حضرت آدم(ع)است.

علت این که واحده را با تاء تانیث.آورده،این است که:لفظ نفس مؤنث است،اگر چه معنای آن مذکر است.بنا بر این،کلمهٔ نفس نظیر کلمهٔ خلیفه در شعر زیر است که به اعتبار معنی،مذکر و باعتبار لفظ مؤنث است:

أبوک خلیفه ولدته اخری

و انت خلیفه ذاک الکمال

یعنی پدرت خلیفه ای بود که خلیفه ای دیگر،او را پدر بود و تو نیز خلیفه ای.

این است کمال!در این بیت،یک جا با خلیفه معاملهٔ لفظ مؤنث و یک جا معاملهٔ لفظ مذکر شده است.در مورد کلمهٔ نفس هم هر دو وجه جایز است.

وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها

:و همسرش حوا را از خودش آفرید.بیشتر مفسران بر آنند که حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده.از پیامبر گرامی اسلام روایت کرده اند که:حوا از یکی از دنده های آدم خلق شده است و نیز روایت کرده اند که:

زن از دندهٔ آدم آفریده شده است،اگر بخواهید راستش کنید،شکسته میشود و اگر آن را به حال خود گذارید،از آن تمتع می برید از امام باقر (ع)روایت شده است که: خداوند حوا را از ما زاد خاکی که آدم را از آن آفریده بود،خلق کرد در تفسیر علی بن ابراهیم است که:حوا از دنده های پایین آدم خلق شد.

وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثِیراً وَ نِساءً

:و خداوند زنان و مردان بسیاری از این زن و مرد نخستین،در روی زمین،منتشر کرد.در حقیقت،همهٔ انسانها از یک تن،یعنی آدم آفریده شده اند،زیرا همانطوری که گفتیم،حوا نیز از خود آدم متفرع است و این خود منتی است از خداوند بر همهٔ انسانها تا با توجه به یگانگی اصل و مبدء خود، دست از نفاق و عداوت برداشته،در سایهٔ دوستی و مهربانی و تعاون زندگی کنند،وانگهی یگانگی اصل و مبدء انسانهایی که امروز به رنگها و نژادها و ملتهای گوناگون تقسیم شده اند دلیلی است روشن بر علم و حکمت و قدرت خداوند.

وَ اتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ

:در بارهٔ معنای این جمله دو قول است.

۱-مقصود این است که شما در تقاضاهایی که از یکدیگر دارید،نام خدا را می برید و مخاطب را برای کمک و ترحم،به یاد خداوند می اندازید.این معنی از حسن و ابراهیم است و بنا بر این الارحام عطف بر محل جار و مجرور است.یعنی:

همانطوری که خدا را در گفتارتان تعظیم و احترام می کنید،از راه طاعت نیز، تعظیم کنید.

۲-یعنی از خدایی بپرهیزید که حقوق و حوائج فردی و اجتماعی خود را بوسیلهٔ او طلب می کنید و بترسید از قطع صلهٔ رحم.بنا بر این معنی،«الارحام»عطف بر اللّه است.این معنی از ابن عباس و قتاده و مجاهد و ضحاک و ربیع است.

و از امام باقر(ع)نیز روایت شده و دلیل است بر وجوب صلهٔ رحم.مؤید آن روایتی است که از پیامبر نقل شده است:خداوند فرمود:من رحمانم و رحم را خلق و نام آن را از نام خود مشتق کردم.کسی که صلهٔ رحم کند،او را پاداش و کسی که قطع رحم کند،او را کیفر می دهم این حدیث نمونه های بسیاری دارد.

صلهٔ رحم،این است که انسان خویشاوندان را بخود بپذیرد یا اینکه به آنها کمک مالی کند یا کمکهای دیگر.اصبغ بن نباته،از امیر المؤمنین(ع)روایت کرده است که:«یکی از شما خشم می گیرد و خشنود نمیشود تا خشمش او را به آتش افکند.

هر گاه یکی از شما بر یکی از خویشان خود غضب کند،او را مس کند،زیرا هر گاه کسی رحم خود را مس کند،خویشاوندی آنها پایدار می ماند.خویشاوندی پیوستهٔ عرش الهی است و گوید:خدایا هر که بمن نیکی کند در بارهٔ او نیکی کن و هر که مرا پاره کند،او را کیفر ده».

إِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً

:خداوند مراقب و حافظ شماست.بعضی گفته اند:رقیب یعنی عالم.در این جمله،خداوند بیان می کند که او مراقب حال همهٔ انسان ها در همهٔ زمان ها بوده و هست و خواهد بود.

ص :۸

[سوره النساء (۴): آیه ۲]

اشاره

وَ آتُوا اَلْیَتامیٰ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلیٰ أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کانَ حُوباً کَبِیراً (۲)

(۱)

ترجمه

و اموال یتیمان را به آنها دهید و مال بد خود را با مال خوب آنان تبدیل نکنید و ثروت آنها را با اموال خود مخورید که اینکار گناهی بزرگ است.

ص: ۹

۱- ۱) آیهٔ ۲-سورهٔ نساء جزء چهارم-سورهٔ ۴

بیان آیهٔ دوم

اشاره

لغت

حوب:گناه.این کلمه اسم مصدر از«حوب»بمعنی گناه کردن است.روایت کرده اند که حسن این کلمه را بصورت مصدر قرائت کرده است.

مقصود

نظر به اینکه خداوند در آیهٔ قبل به تقوی و صلهٔ رحم امر کرده بود،در این آیه بخش دیگری از تقوی را که عبارت از مراعات حقوق یتیمان است مورد توجه قرار داده،فرمود:

وَ آتُوا الْیَتٰامیٰ أَمْوٰالَهُمْ

:مال یتیمان را به آنها دهید.این دستور برای کسانی است که سرپرستی و وصایت یتیمان را بر عهده دارند.آنها موظفند که مخارج اطفال یتیم را در دورهٔ خردسالی از ثروتشان تامین کنند و پس از آن که بسن بلوغ رسیدند و برای حفظ مال دارای رشد فکری شدند،مالشان را بآنها تسلیم کنند.بدیهی است که یتیم در حقیقت همان کودک خردسال و محتاج به سرپرستی است و اگر در این آیه بغیر کودک خردسال،اطلاق شده است،مجازی است،زیرا پیامبر گرامی فرمود:پس از احتلام،یتیمی نیست و اینکه پیامبر را پس از دوران کودکی هم چنان یتیم ابو طالب می خواندند،بملاحظهٔ این بود که وی تربیت شدهٔ ابو طالب بود.

نظیر این استعمال،این آیهٔ شریفه است: فَأُلْقِیَ السَّحَرَةُ سٰاجِدِینَ (سوره شعراء ۲۶)یعنی کسانی که قبلا ساحر بودند،به سجده درآمدند.

وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا الْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ

:یعنی اموال یتیمان را که خداوند بر شما حرام کرده است با اموال حلال خودتان عوض و بدل می کنید.برخی گفته اند:سرپرستان ایتام مال بد خود را با مال خوب آنها تبدیل می کردند و خداوند آنها را از این کار منع کرد.

ابو صالح و مجاهد گفته اند:منظور این است که خداوند رزق شما را از راه حلال

برای شما مقدر کرده است،بنا بر این عجله نکنید و با دستبرد به مال یتیمان رزق حلال خود را با رزق حرام معاوضه نکنید.

ابن زید گوید:منظور این است که مثل دوران جاهلیت که زنان و خردسالان را از ارث محروم می کردند رفتار نکنید و زنها و خردسالان را با بزرگسالان بیک چشم نگاه کنید.

معنی اول از بقیهٔ معانی بهتر است،زیرا این جمله پس از ذکر«اموال یتیمان» آمده است.پس معنی آن این است که اموال خوب و با ارزش یتیمان را برمدارید و بجای آن اموال بد و بی ارزش خود قرار مدهید.چه با این کار اموال یتیمان را از نظر تعداد و کمیت حفظ می کنید ولی از لحاظ ارزش و کیفیت،تباه می کنید.

وَ لاٰ تَأْكُلُوا أَمْوٰالَهُمْ إِلىٰ أَمْوٰالِكُمْ

:یعنی اموال آنان را به اموال خود اضافه مکنید و بمصرف شخصی خود مرسانید.ممکن است معنی جمله این باشد که مال خوب آنها را با مال بی ارزش خود مخلوط مکنید و بمصرف شخصی مرسانید که این کار به آنها اجحاف است پس اگر در اینکار ضرری و اجحافی متوجه آنان نشود،مخلوط کردن مال آنها با مال خود عیبی ندارد.روایت شده است که پس از نزول این آیه،مردم از آمیزش و خلط مال خود با مال یتیمان،کراهت پیدا کردند و کار بر یتیمان دشوار گردید و پیش پیامبر گرامی شکایت کردند،از این رو این آیه نازل گردید:

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْيَتٰامىٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ...

(سوره بقره ۲۲۰) یعنی از تو در بارهٔ یتیمان سؤال می کنند،بگو:اصلاح حال آنان بهتر است و اگر با آنها درآمیزید،برادران دینی شما هستند.

إِنَّهُ كٰانَ حُوباً كَبِيراً

:بعقیدهٔ حسن و طبق روایتی که از امام باقر(ع)و امام صادق (ع)نقل شده،معنی جمله این است که:این کار گناهی بزرگ است.

ص:۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۳ تا ۴]

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تُقْسِطُوا فِی اَلْیَتٰامیٰ فَانْکِحُوا مٰا طٰابَ لَکُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا فَوٰاحِدَةً أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَلاّٰ تَعُولُوا (۳) وَ آتُوا اَلنِّسٰاءَ صَدُقٰاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً (۴)

(۱)

ترجمه

و اگر بترسید که در بارهٔ یتیمان عدالت نکنید،با دو یا سه یا چهار زن،که برای شما نیکو هستند،ازدواج کنید و اگر بترسید که عدالت نکنید،با یک زن یا با کنیزان ازدواج کنید،این کار به ترک ظلم نزدیکتر است.و مهر زنان را که بخششی خدایی است بدهید.اگر چیزی از آن را با طیب خاطر به شما دهند،بگیرید و بخورید که گوارا و حلال است.

ص: ۱۳

۱- ۱) آیهٔ ۳ و ۴ از سورهٔ چهارم جزء ۴

بیان آیۀ سوم و چهارم

اشاره

تبصره-به اتفاق همۀ مفسران «أَلّا تَعُولُوا» ختم آیه است و این از مشکلات قرآن است.

قرائت

فواحده:ابو جعفر این آیه را به رفع و دیگران به نصب خوانده اند.قرائت نصب،بنا بر این است که مفعول به برای فعل محذوف باشد.یعنی«فانکحوا واحده» و قرائت رفع بنا بر این است که مبتدا باشد و خبر آن محذوف.یعنی فواحده کافیه» مثل: «فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ» (سوره بقره ۲۸۲ یعنی در موقع شهادت اگر دو مرد نباشد،یک مرد و دو زن کافی است)

لغت

اقساط:عدل و انصاف.

تقسطوا:عدالت و انصاف کنید.

مثنی و ثلاث و رباع:

این کلمه ها باین صورتها استعمال شده اند:ثناء،مثنی،مثلث،رباع،مربع.

به معنای دو تا دو تا،سه تا،سه تا،چهار تا چهار تاست و بالاتر از چهار،استعمال نشده است،جز کلمۀ«عشار»(ده تا ده تا)که در شعر کمیت بکار رفته است:

و لم یستر یثوک حتی رمیت

فوق الرجال خصالا عشاراً

یعنی:ترا از تیراندازی باز نداشتند تا اینکه ده تا ده تا،تیرها را افزون از مردان دیگر به هدف زدی.

دیگری گوید:

و لقد قتلتکم ثناء و موحداً

و ترکت مره مثل امس الدابر

یعنی:شما را دو تا دو تا و یکی یکی کشتم و مره را مانند دیروز که پشت کرده است،ترک کردم.

عول،ستم و انحراف.«عول فرایض»هنگامی است که سهام کم آید و نقص بر آنها وارد شود.ابو طالب گوید:«بمیزان قسط وزنه غیر عائل»یعنی:با میزان عدل که وزن آن ستمکارانه نیست.فعل این کلمه:«عال یعول»است و«عال یعیل»مصدر آن«عیله»بمعنای احتیاج است.شاعر گوید:

فما یدری الفقیر متی غناه

و ما یدری الغنی متی یعیل

یعنی:فقیر نمی داند که کی غنی می شود و غنی نمی داند که کی محتاج می شود.

برخی گفته اند:«الا ـ تعولوا»یعنی«که احتیاج پیدا نکنند»لکن اشتباه رفته اند برخی هم گفته اند:یعنی«نانخورهای شما زیاد نشوند»این هم اشتباه است زیرا این معنی با«الا تعیلوا»مناسب است که اسم فاعل آن«معیل»می آید.

صداق و صداق و صدقه و صدقه:مهر نحله:بخشش.

زنبور عسل را«نحل» گویند،زیرا خداوند بوسیلهٔ او بمردم عسل می بخشند.

هنیئی:گوارا مریء:شفا بخش

اعراب

مٰا طٰابَ

:فراء گوید«ما»مصدری است یعنی«الطیب»از مجاهد روایت شده است:«فانکحوا النساء نکاحاً طیباً»مبرد گوید:«ما»بمعنای جنس است و برخی گفته اند:بمعنای مبهم است،زیرا موقعیت،با ابهام تناسب دارد.

مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ

:بدل از«ما طاب»و منصوب هستند.این کلمات،غیر منصرف هستند،زیرا از نه علت عدم انصراف،عدول و صفت،در آنها وجود دارند، ابو علی گوید:کلمات مذکور برای «مٰا طٰابَ لَکُمْ» حال هستند و منظور این است که نکاح باید در یکی از این حالات باشد:حالت دو همسری،حالت سه همسری و

حالت چهار همسری.کسانی که بـدل گرفته انـد می گویند:ذکر واو عطف برای این است که دلالت کند بر این که:سه همسر بدل از دو همسر و چهار همسر بدل از سه همسر.

حـال آنکه اگر بجای واو«او»آمـده بود،کسـی که دو همسـر داشت نمی توانست سه همسـر و کسـی که سه همسـر داشت،نمی توانست چهار همسر اختیار کند.

نحله:مفعول لاجله نفسا:تمیز نسبت.این کلمه در اینجا بمعنای جنس است و بهمین جهت،جمع نیامده است.مثل:

بها جیف الحسری فاما عظامها

فبیض و اما جلدها فصلیب

یعنی.در آنجا مردهایی هسـتند که اسـتخوانشان سـفید و پوسـتشان متلاشـی شده است.در اینجا شاعر«جلدها»گفته،نه«جلودها»با اینکه مقصود معنای جمع است.علت این است که«جلـد»به معنای جنسـی اسـتعمال شده.در آیۀ شـریفه،اگر «انفساً»هم گفته بود روا بود.این موضوع در آیۀ «بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمٰالاً» (سوره کهف ۱۰۳)رعایت نشده،تا عمل هر کس به خود او نسبت پیدا کند نه اینکه:یک عمل، به همۀ آنان.

عَنْ شَیْءٍ مِنْهُ

:«من»برای بیان جنس است نه برای تبعیض،زیرا اگر زن همۀ مهر خود را هم ببخشد،جایز است.

هَنِیئاً مَرِیئاً

:حال.

شان نزول و نظم

در سبب نزول آیه و کیفیت نظم آن اقوالی است:

۱-این آیه در بارۀ دختر یتیمی نازل شد که سرپرسـتش بمال و جمال او چشم دوخته بود و تصـمیم داشت بدون دادن مهر با او ازدواج کند.

از این رو خداوند دسـتور داد که با دختران یتیم ازدواج نکنند مگر اینکه نسـبت به آنها عادلانه رفتار کنند و مهر آنها را مطابق شؤونشان بپردازند یا اینکه با زنان دیگر ازدواج کنند و گرفتن زنان متعدد،تا چهار زن در صورت رعایت عدالت،برای آنها

بلا مانع است.این مطلب،از عایشه نقل شده و در تفاسیر ما هم آمده است.در توجیه آن گفته اند:این آیه،با آیه «وَ یَسْتَفْتُونَکَ فِی النِّسٰاءِ قُلِ اللّٰهُ یُفْتِیکُمْ» که آیۀ(۱۲۸) همین سوره است ارتباط دارد و اگر آنها را کنار هم بگذاریم،نظم آنها کاملا طبیعی خواهد بود،به این صورت«و یستفتونک فی النساء قل اللّه یفتیکم فیهن و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤتونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن فان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا...»یعنی:در بارۀ زنان از تو فتوی می خواهند،بگو خداوند و آیاتی که در کتاب بر شما تلاوت می شود،در بارۀ یتیمانی که مهر و حقوق لازم آنها را ادا نمی کنید و میل دارید با آنها ازدواج کنید،بعدالت حکم می کنند،پس اگر ترسید که در بارۀ آنها عدالت نکنید،نکاح کنید با...این مطلب از حسن و جبائی و مبرد است.

۲-این آیه در بارۀ مردی نازل شده که با زنان بسیاری افزون از آنچه اسلام تجویز کرده است،ازدواج کرده بود و می گفت چه مانعی دارد که من هم مثل فلان شخص با زنان متعددی ازدواج کنم.این افراط،سبب شد که مالش از بین برود و بمال یتیمی چشم بدوزد که تحت سرپرستی او بود،از این رو خداوند مردم را از گرفتن بیشتر از چهار زن نهی کرد تا بر اثر تهیدستی احتیاج بمال یتیمان پیدا نکنند،حتی اگر با گرفتن چهار زن هم بیم تجاوز بمال یتیم آنها را تهدید کند،باید به یک زن اکتفاء کنند.این مطلب از ابن عباس و عکرمه است.

۳-مردم،در مورد مال یتیمان سخت گیری می کردند ولی در مورد زنان مسامحه می کردند و در میان آنها عادلانه رفتار نمیکردند از اینرو خداوند فرمود:

همانطوری که در مورد یتیمان بیم دارید که گرفتار بی عدالتی شوید،در مورد زنان نیز چنین باشید.به شما اجازه داده شود که با رعایت عدالت،از یک تا چهار همسر داشته باشید.

این مطلب،از سعید بن جبیر و سدی و قتاده و ربیع و ضحاک و بروایتی از ابن عباس است.

ص :۱۷

۴-مردم،سرپرستی یتیمان را برای خود دشوار می پنداشتند و از شدت ایمان به خدا از آن کار وحشت داشتند،از اینرو خداوند به آنها دستور داد که همانطوری که از اینکار وحشت دارید،از زنا هم وحشت داشته باشید و بطور مشروع یک تا چهار همسر برای خود انتخاب کنید.این قول از مجاهد است.

۵-حسن می گوید معنی آیه این است:اگر از دختر یتیمی که تحت سرپرستی شماست،بیم دارید،با دختران یتیم دیگر ازدواج کنید.جبائی نیز همین احتمال را داده و گفته است که خطاب به ولی دختر یتیم است.

۶-فراء می گوید:مقصود این است که اگر از خوردن مال یتیمان می ترسید، از جمع میان زنان و بی عدالتی نسبت بآنان نیز بترسید و با زنانی ازدواج کنید که نسبت به آنها از ستمکاری ایمن باشید.

قاضی ابو عاصم می گوید قول اول،بهتر و با نظم و الفاظ آیه مناسبتر است.

مقصود

وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی

:اگر می ترسید که از رعایت انصاف و عدالت، نسبت به یتیمانی که تحت سرپرستی شما هستند،سرباز زنید...بحث در بارۀ یتیمان در شان نزول،گذشت.

فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ

:با آنچه برای شما حلال است،نکاح کنید(علت اینکه.

(من طاب لکم نگفته)اینست که«ما»حروف مصدر است و معنی جمله این است فانکحوا الطیب) مِنَ النِّساءِ :از زنانی که نکاح با آنها برای شما حرام نیست زنانی که نکاح با آنها حرام است طی آیۀ «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ...» (آیه ۲۳)ذکر شدند بنا بر قول اول معنای جمله این است:اگر می ترسید که در ازدواج با یتیمان بعدالت رفتار نکنید،با دختران و زنان بالغ ازدواج کنید،زیرا اگر در باره زنان بالغ ستمی اتفاق افتد،ممکن است از آنها عذر خواهی کرد و رضایت و خوشنودی آنها را فراهم ساخت، چه آنها صلاحیت حلال کردن حق خود را دارند ولی دختران یتیم که هنوز رشد مالی

و اجتماعی کافی پیدا نکرده اند،چنین صلاحیتی ندارند.

مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ:

مقصود این است که دو زن یا سه زن یا چهار زن بگیرید،نه اینکه دو و سه و چهار زن که مجموع آنها نه تاست بگیرید.بدیهی است که از این تعبیر معنای اول استفاده می شود.مثلا هر گاه بگویند:افراد،دو تا دو تا سه تا سه تا و چهار تا چهار تا وارد شدند،معنی آن این است که دو بدو و...وارد شدند،در آیه نیز استعمال کلمات:

«مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ»

به همین صورت است.وانگهی اگر منظور این بود که با«نه زن» ازدواج کنید هر کلمۀ«بتسع»در آیه بکار می رفت.

امام صادق(ع)فرمود:«برای مرد حلال نیست که با بیشتر از چهار زن آزاد،درآمیزد» فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ تَعْدِلُوا : اگر بترسید که از لحاظ نفقه و تقسیم شبها و سایر حقوق،بی عدالتی کنید.

فَوٰاحِدَةً

:با یکی نکاح کنید.

أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ

:یا اینکه به کنیزان اکتفاء کنید.زیرا آمیزش با کنیزان، مقررات ازدواج با زنان آزاد را ندارد و بنا بر این خطر بی عدالتی شما را تهدید نمی کند.

ذٰلِکَ

:اشاره است به ازدواج با یک زن،با ترس از بی عدالتی در صورت ازدواج با چند زن.

أَدْنیٰ أَلاّٰ تَعُولُوا

:به عدالت و ترک ستم نزدیکتر است،این معنی از ابن عباس و حسن و قتاده است.برخی گفته اند مقصود این است که اگر با یک زن ازدواج کنید،عائلۀ شما زیاد نمی شود.لکن این معنی از یک طرف از نظر لغت مناسب نیست (۱)و از طرف دیگر با خود آیه هم سازگار نیست،چه بحکم جملۀ: «أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ» افراد مجازند

۱- ۱) اگر الا تعیلوا گفته بود معنی آن این بود که معیل نشوید لکن الا تعولوا گفته شده و معنای اول مناسب است.

که بجای زنان آزاد،از کنیزان استفاده کنند و اگر مقصود از «أَلّا تَعُولُوا» این باشد که عائله مند نشوید،بین دو جمله تناسب نخواهد بود و استفاده از کنیزان نیز سر از عائله مندی بیرون می آورد.برخی گفته اند:پیش از نزول این آیه،مردان هر چه می خواستند ازدواج می کردند و این آیه از این کار منع کرد.

وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً

:مهر زنان را که بخششی است از جانب خداوند، بآنها بدهید.بدیهی است که زن و مرد هر دو از یکدیگر تمتع می برند و زن در برابر تمتعی که بشوهر می رساند،خود نیز متمتع می شود:

بنا بر این حق مهر ندارند،لکن خداوند متعال مهر را برای زن قرار داد تا از این عطیهٔ الهی برخوردار گردد.

برخی گفته اند مقصود از کلمهٔ«نحله»این است که فریضه ای است معین که مرد باید در برابر زن با پرداخت مهریه انجام دهد این عقیده از قتاده و ابن جریج است.

برخی گفته اند:مقصود از«نحله»دینی است.این قول از زجاج است.

در اینکه مخاطب،کیست،اختلاف است.برخی گفته اند:خداوند شوهران را مخاطب ساخته و به آنها دستور داده است که مهر زنان مدخوله را بطور کامل و مهر زنان غیر مدخوله را نصف،بپردازند و چیزی از آنها مطالبه نکنند و کار را به مرافعه نکشانند زیرا پولی که با مرافعه وصول شود،نمی تواند صورت عطا و بخشش داشته باشد.

این نظر از ابن عباس و قتاده و ابن جریج است و طبری و جبایی و رمانی و زجاج نیز بر آنند.

برخی معتقدند که منظور سرپرستان ایتام است.زیرا هر گاه دختری ازدواج می کرد مهرش را سرپرست می گرفت و چیزی بخود دختر داده نمی شد.

خداوند از این کار نهی فرمود.ابو صالح بر این عقیده است و ابو الجارود هم آن را از امام باقر(ع)نقل کرده است.لکن نظر اول بهتر است.

فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ

:این خطاب متوجه شوهران و منظور این است که اگر زنان با طیب خاطر چیزی از مهریه را بشما ببخشند،از آن بخورید و استفاده

كنيد.

هَنِيئاً مَرِيئاً.

«هنيئى»چيز پاكيزه گوارايى است كه كمبودى ندارد.

«مرىء»چيزى است كه از لحاظ هضم و نتايج بحدى بى ضرر و بحال انسان مفيد باشد.

در كتاب عياشى از امير المؤمنين نقل شده است كه:«مردى خدمت آن بزرگوار عرض كرد كه بدرد شكم مبتلاست.فرمود:زن دارى؟عرض كرد:آرى.فرمود،از او بخواه كه با طيب خاطر چيزى بتو ببخشد.سپس با آن چيز مقدارى عسل خريدارى كن و با آب باران مخلوط كن و بنوش.چه از خداوند شنيده ام كه: «وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً» (سوره ق ۹)يعنى از آسمان آبى مبارك نازل كرديم و نيز فرموده است: «يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ» (سوره نحل ۶۹)يعنى از شكم زنبور عسل نوشابه اى برنگهاى مختلف خارج مى شود كه در آن شفاى مردم است و نيز فرموده است: «فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً» پس هر گاه شفا و بركت و گوارايى جمع شد،بخواست خدا شفا مى يابى.

آن شخص بر طبق اين دستور عمل كرد و بهبودى يافت»برخى به اين آيه بر وجوب زناشويى استدلال كرده اند،زيرا امر«فانكحوا»مقتضى وجوب است.لكن دلايلى داريم كه ازدواج(بخصوص اگر خطر معصيت نباشد)واجب نيست.

ص :۲۱

[سوره النساء (۴): آیه ۵]

اشاره

وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَكُمُ اَلَّتِی جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ قِيٰاماً وَ اُرْزُقُوهُمْ فِيهٰا وَ اُكْسُوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۵)

(۱)

ترجمه

و اموالتان را که خداوند قوام زندگی شما را به آن قرار داده است،به سفیهان مدهید و آنها را از آن اموال روزی دهید و بپوشانید و برای آنها سخن نیکو بگوئید (۲)

ص: ۲۲

۱- ۱) سورهٔ نساء آیهٔ ۵ جزء ۴ سوره چهارم

۲- ۲) -کلمهٔ قیام را نافع و ابن عامر قیم(بدون الف)خوانده اند.ابو الحسن گفته است که:قیام و قیم و قوام دارای یک معنی هستند و منظور چیزی است که قوام پخش و پایدار کنندهٔ زندگی باشد. لبید در معلقهٔ معروف خود گوید: أ فتلك ام وحشیه مسبوعه خذلت و هادیه الصوار قوامها ابو علی می گوید:قول کسی که قیم را جمع قیمت می داند،صحیح نیست.قیم بمعنی قیام و مصدر است چنان که می فرماید:«دین ا قیماً»و معنی آن دین ثابت و پایدار است و مصدری است که صفت دین واقع شده و نمی تواند جمع قیمت باشد.

بیان آیهٔ ۵

اشاره

مقصود

نظر به اینکه خداونـد قبلاـ دسـتور داد که مـال یتیمـان را به آنها بدهنـد،در اینجا دسـتور می دهـد که اشخاصـی که صـلاحیت ندارند،از دادن مالشان به آنها خودداری کنند وَ لاٰ تُؤْتُوا السُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمُ :اموالتان را به سـفیهان مدهید.در باره اینکه سـفیه چه کسی است؟عقاید مختلفی وجود دارد:

۱-برخی گفته انـد منظـور زنـان و کودکـان است.این عقیـده از ابن عبـاس،سـعید بن جـبیر،حسن،ضـحاک،ابی مالـک و قتـاده است.ابو جارود هم از امام صادق(ع)نقل کرده است.ابن عباس می گویـد:هر گاه مرد بدانـد که زن و فرزنـدش سـفیهند و مال خود را تباه می کنند،نباید مالشان را در اختیارشان قرار دهد.

۲-مجاهد و ابن عمر گفته اند:منظور فقط زنان است.از انس بن مالک روایت شده است که:زنی سیاه و نمکین و خوش سخن خدمت پیامبر گرامی آمد و عرض کرد:

یک بار هم در سخنان خود خیر ما را بیان کن.شنیده ام که آنچه در بارهٔ ما می گویی شر ماست.فرمود:چه گفته ام؟گفت:ما را سفیه نامیده ای.فرمود:خداوند در قرآن شـما را سفیه نامیده است:گفت:ما را ناقص خوانده ای.فرمود:در نقصان شما همین بس که در هر ماهی پنـج روز از خوانـدن نماز ممنوع شـده اید.آن گاه فرمود: آیا برای شـما کافی نیست که وقتی باردار می شوید مانند سربازی هستید که در راه خدا می جنگد و مرزهای مملکت را در برابر بیگانگان حفظ می کند و هنگامی که وضع حمل می کنیـد مانند کسـی هستید که در راه خدا بخون خود غوطه ور شود و چون بطفل خود شـیر دهید، در برابر هر جرعه ای اجر آزاد کردن بنـده ای از فرزنـدان حضـرت اسـماعیل داریـد و هنگامی که از خواب بیـدار می شوید،در برابر هر بیدار شدنی نیز همان اجر را دارید

ص :۲۳

این است پاداش زنان با ایمان و خدا ترس و شکیبایی که خود را به مشقت نمی افکنند.

زن گفت:اگر این شرط بدنبال نداشت چه مقام والایی زنان داشتند! ۳-کلمهٔ سفیه،عمومیت دارد و شامل می شود هر طفل یا مجنون یا کسی که بخاطر زیاده روی و بی بند و باری در خرج مال،از تصرفات مالکانه ممنوع شده باشد.از امام صادق(ع)روایت شده است که:سفیه،شارب الخمر و کسی است که بمنزلهٔ او باشد.

این عقیده از دو عقیدهٔ بالا بهتر است،بخاطر اینکه عمومیت دارد و هر سبک عقلی را شامل می شود.

اَلَّتِی جَعَلَ اللّٰهُ لَکُمْ قِیاماً

:اموالی که خداوند قوام زندگی دنیا و آخرت شما قرار داده است و زندگی خود را بوسیلهٔ آن رواج می دهید.

برخی گفته اند:منظور این است که آنچه از مال خود بفرزند سفیهتان بدهید، تباه می شود،زیرا او در راه هایی مصرف می کند که به زیان شما و بر خلاف مصالح شماست.

وَ ارْزُقُوهُمْ فِیها وَ اکْسُوهُمْ

:برخی گفته اند:منظور این است که اموال شخصی خود را به آنها واگذار مکنید بلکه اگر نفقهٔ آنها بر شماست،مخارج و پوشاک آنها را تامین کنید.این نظر از ابن عباس و حسن و قتاده و مجاهد است.

عقیدهٔ دیگر این است که:خداوند دستور می دهد که مالتان را در اختیار زن و فرزندتان قرار مدهید،تا آنها به شما انفاق کنند و شما نیازمند آنها باشید و خوراک و پوشاک آنها را از مال خود تأمین کنید.این عقیده از سدی و ابن زید است.

در هر صورت وظیفهٔ انسان این است که مال خود را با تدبیر نگهداری کند و از افراط و تفریط خودداری نماید.چنانچه که می فرماید: «لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ» (همین سوره آیه ۲۹)یعنی مالتان را بباطل مخورید.پیامبر گرامی فرمود:

«نعم المال الصالح للرجل الصالح» یعنی مال حلال برای مرد نیکو خوب است.

در این حدیث نیز بصلاحیت مال و صلاحیت صاحب مال اشاره شده است.

برخی گفته اند:منظور از«اموالکم»اموالهم است یعنی اموال سفیهان را

به ایشان مدهید.چنان که در قرآن گفته است: «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» و منظور این است که ایشان را مکشید.این نظر از سعید بن جبیر است.

بهتر این است که آیه را بمعنی عمومی تری حمل کنیم.بنا بر این مقصود این است که مال را بدست سفیهی که آن را فاسد می کند و همچنین طفل یتیم غیر بالغ و طفل بالغی که برای حفظ مال رشد کافی ندارد،نباید داد.خواه مال از خود این افراد باشد یا از خودشان نباشد و اینکه گفته است:«اموالکم»(اموالتان)نوعی مجاز است که مال این افراد را متعلق به سرپرست ایشان دانسته است یا اینکه منظور این است که مالی که قسمتی از آن از شما و قسمتی از آن از سفیهان است بدست آنها مدهید که آن را تضییع می کنند.از امام صادق(ع)پرسیدند:که چگونه اموال آنها اموال ماست؟فرمود:

شما وارث ایشان هستید.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً

:با آنها در سخن مهربانی و از خشونت خودداری کنید و با آنها طوری سخن بگوئید که آنها را در راه رشد و صلاح زندگی دنیا و آخرت، رهنمون باشید،بطوری که وقتی بالغ می شوند،برای یک زندگی مستقل،آمادگی یافته باشند.از این آیه چنین استفاده می شود که هر گاه طفل یتیم،پس از بلوغ،رشد کافی برای اداره مال و امور زندگی نداشته باشد،می توان جلو تصرفات او را گرفت،زیرا خداوند از دادن مال به سفیهان منع فرموده است.دیگر اینکه لازم است شخصی که دارای وارثانی سفیه است،وصیت کند و برای آنها سرپرستی تعیین کند،چه اگر وصیت نکند و از تعیین سرپرست خودداری کند،مثل این است که اموال خود را به سفیهان واگذار کرده است.علت اینکه«ناقص العقل»را سفیه نامیده اند این است که سفیه یعنی کسی که دچار کمی حلم و کم حوصلگی است.از همین جهت است که شخص فاسق هم سفیه نامیده شده است زیرا پیش مردم دیندار،وزنی ندارد.

[سوره النساء (۴): آیه ۶]

اشاره

وَ اِبْتَلُوا اَلْیَتٰامیٰ حَتّٰی إِذٰا بَلَغُوا اَلنِّکٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ وَ لاٰ تَأْکُلُوهٰا إِسْرٰافاً وَ بِدٰاراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کٰانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کٰانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذٰا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوٰالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً (۶)

(۱)

ترجمه

و یتیمان را آزمایش کنید تا وقتی که بالغ شوند.پس اگر در آنها رشد و قابلیت سرپرستی اموال یافتید،اموالشان را به آنها بدهید و به اسراف و عجله مال آنها را حیف و میل مکنید که مبادا بزرگ شوند و از شما مطالبه کنند و هر کس که غنی است از تصرف در مال یتیم خودداری کند و هر کس که فقیر است،در مقابل سرپرستی مال یتیم،بقدر متعارف ارتزاق کند و هنگامی که مال ایشان را به آنها سپردید،از آنها گواه بگیرید و خدا برای محاسبهٔ خلق کافی است.

۱- ۱) آیه ۶ سورهٔ نساء جزء ۴

بیان آیهٔ ۶

اشاره

لغت

ایناس.بمعنی ابصار یعنی دیدن و«آنستم»یعنی دیدید.عبد اله بجای«آنستم» «احستم»قرائت کرده یعنی احساس کردید.

اسراف:تجاوز از حد مباح،اعم از اینکه در طرف افراد و زیاده روی باشد یا در طرف تفریط و تقصیر.لکن در مورد افراط،اسراف(مصدر باب افعال)و در مورد تقصیر و تفریط،سرف(مصدر ثلاثی مجرد)بکار می رود.شاعر عرب گوید:

اعطوا هنیده تحذوها ثمانیه

ما فی عطائهم من و لا سرف

یعنی:هشت نفر عطا کردند به رمهٔ شتران تا با ایشان آوازه خوانی کنند.در عطای آنها نه منتی است و نه قصوری.

بدار:مبادرت.اصل این کلمه بمعنی استهلالست و بدر قمر بملاحظهٔ این است که از لحاظ نور بحد پری و استهلال رسیده است.بدره بمعنی کیسه است بملاحظه اینکه از مال پر می شود و بیدر بر وزن حیدر بملاحظهٔ این که از طعام پر میشود.

حسیب:کافی.وقتی بافراد گفته شود:حسیب،منظور این است که نسبشان عالی است.برخی گفته اند:حسیب بمعنی محاسب است. (۱)

مقصود

بنا بدستور قرآن کریم،انسان موظف است که اموال یتیمان را به آنها رد کند و

---

۱ - ۱) اسرافا و بدارا.منصوبند بنا بر مصدریت.ان یکبروا محلا ـ منصوب است به بدار،یعنی «لا ـ تاکلوا مسرفین و مبادرین کبرهم»یعنی مخورید مال آنها را با اسراف و مبادرت نسبت به بزرگ شدن آنها.بالمعروف محلا منصوب و حال است.کفی باللّٰه:باء زاید است و جار و مجرور محلا مرفوع و فاعل فعل است.حسیبا:منصوب و حال یا تمیز است یعنی بس است خداوند در حالی که محاسب است

از دادن مال کسانی که سفیه هستند،به آنها خودداری کند اکنون برای اینکه ولی تکلیف خود را بداند و متوجه باشد که چه موقع وظیفهٔ او دادن مال و چه موقع وظیفهٔ او ندادن مال است می فرماید:

وَ ابْتَلُوا الْيَتامى

:بنا بر این سرپرستان ایتام،موظفند که عقل یتیمان را از لحاظ فهم و صلاحیت دینی و اقتصادی آزمایش کنند و در صورتی که عقلشان بمرحلهٔ کمال رسیده باشد،ثروتشان را در اختیارشان بگذارند.قتاده و حسن و سدی و مجاهد و ابن عباس چنین گفته اند.

حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ

:تا بمرحله ای برسند که از نظر بلوغ جسمی و روحی بمرحلهٔ کمال رسیده باشند و بتوانند تشکیل خانواده دهند و از عهدهٔ وظائف خانوادگی برآیند.منظور از این جمله این نیست که فقط محتلم شوند زیرا نه احتلام دلیل رشد کامل جسم و روح است و نه عدم احتلام،دلیل عدم رشد کامل جسم و روح است،چه افرادی هستند که محتلم نمی شوند یا اینکه احتلام آنها به تاخیر می افتد.عقیدهٔ بیشتر مفسران همین است.

برخی از آنها گفته اند:وقتی عقل یتیم کامل و از رشد کافی برخوردار شد،مالش بخودش داده می شود و همین هم صحیحتر است.برخی دیگر گفته اند:تنها کمال عقل کافی نیست بلکه سن او نیز نباید کمتر از پانزده سال باشد.عقیدهٔ اصحاب با این است که حد بلوغ یا پانزده سال(در مورد پسر)یا آمادگی برای ازدواج و احتلام یا روییدن موی زهار است.

فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً

:اگر رشدی در آنها یافتید یا شناختید...در بارهٔ معنای«رشد»اختلاف کرده اند.قتاده و سدی گفته اند:منظور داشتن عقل و دین و صلاحیت است.حسن و ابن عباس گفته اند:مقصود صلاحیت در دین و آمادگی برای اصلاح مال است.مجاهد و شعبی گویند:منظور عقل است.بعقیدهٔ اینان نباید مال یتیم را به او سپرد مگر اینکه رشد عقلی پیدا کند،حتی اگر بسن پیری برسد و از رشد عقلی برخوردار نباشد،نباید مالش را به او سپرد.اقوی نظر حسن و ابن عباس است.

روایتی هم از امام باقر(ع)به همین مضمون وارد شده است و بنا بر اجماع علما،کسی که صلاحیت دینی و آمادگی برای اصلاح مال دارد،نباید او را از تصرف در مالش منع کرد،اگر چه از لحاظ دینی بی بند و بار باشد.بنا بر این هنگامی که کودک بالغ شد و از صلاحیت دینی و استعداد سرپرستی مال برخوردار بود،باید مالش را به او سپرد.

از این آیه چنین استفاده می شود که هر گاه عاقلی مفسد مال خود باشد،می توان او را از تصرف در مال خود منع کرد.بدلیل اینکه هر گاه موظف باشیم که مال طفل بالغ غیر رشید(یعنی مفسد مال)را باو نسپاریم،موظفیم که شخص بالغ غیر رشد را هم از تصرف در اموال خود منع کنیم این مطلب،در میان اخبار مشهور است.

(فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ:)

خطاب به سرپرستان ایتام است و دادن مال را به یتیمان مشروط بدو شرط می سازد:بلوغ و رشد.بنا بر این پیش از بلوغ و پیش از رشید،سپردن مال بدست آنها صحیح نیست.

وَ لاٰ تَأْكُلُوهٰا إِسْرٰافاً

:مال آنها را از غیر راهی که خداوند برای شما مباح کرده، مخورید و مصرف مکنید.برخی گفته اند:یعنی بیشتر از حد احتیاج از مال یتیم مخورید چه ولی یتیم حق دارد که در صورت احتیاج بعنوان اجرت،از مال یتیم باندازۀ قوت خود استفاده کند.دیگری گفته است:هر گونه استفاده شخصی از مال یتیم،اسراف است و جایز نیست.لکن معنای اول با مذهب تشیع سازگارتر است.

محمد بن مسلم از یکی دو امام باقر و صادق(ع)نقل کرده است که:از وی در بارۀ مردی سؤال کردم که نزد او گوسفندی است از یتیم برادرش که تحت سرپرستی اوست،آیا می تواند مدخل آن گوسفند را با مدخل گوسفند خود مخلوط کند؟فرمود اگر سرپرستی کند و زحمت آن را متحمل شود و از فرار آن جلوگیری کند،می تواند از شیر آن بنوشد،به شرطی که در دوشیدن آن اسراف نکند.

(وَ بِدٰاراً أَنْ يَكْبَرُوا)

یعنی در خوردن مال آنها مبادرت مکنید،چه ممکن است وقتی به بلوغ و رشد رسیدند،مال خود را از شما مطالبه کنند.

(وَ مَنْ كٰانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ:)

آن عده از سرپرستان و اولیا که احتیاجی ندارند،

دامن خود را از صرف مال یتیم پاک نگه دارند و نه کم و نه زیاد،از آن مصرف نمی- کنند.استعفاف بمعنی امتناع و ترک است، وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ :و سرپرستی که فقیر است می تواند باندازهٔ کفایت و نیازمندی خود از مال یتیم بعنوان قرض بردارد و بعد پس بدهد.این معنی از سعید بن جبیر،مجاهد،ابو العالیه،زهری و عبیدهٔ سلمانی است.از امام باقر(ع) نیز روایت شده است ولی عطاء(بن ابی ریاح و قتاده و جماعتی معتقدند که می تواند به- اندازه ای که رفع احتیاجش از لحاظ خوراک و پوشاک بشود،از مال یتیم برگیرد لکن اجازه نداده اند که اجرت محافظت مال را بردارد،چه ممکن است،اجرت از حد احتیاج،افزونتر باشد.از روایت ما چنین استفاده می شود که ولی حق دارد،اجرت زحمات خود را بردارد،خواه باندازهٔ کفایتش باشد یا نباشد.از ابن عباس سؤال شد که:آیا ولی یتیم می تواند از شیر شتر استفاده کند؟پاسخ داد:اگر سرپرستی کنی و زخم آن را روغن بمالی،می توانی از شیر آن بخوری،به شرطی که بفرزندش صدمه نزنی و در دوشیدن شیر،اسراف نکنی.

فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ

:به اولیای یتیمان دستور می دهد که هر گاه یتیمان صلاحیت پیدا کردند و مالشان را بآنها سپردید،احتیاط را از دست مدهید و از آنها شاهد بگیرید تا بعدا منکر نشوند و دچار تهمت نشوید.

در این آیه خداوند متعال کمال لطف و رحمت و انعام خود را هم نسبت به یتیمان و هم نسبت به سرپرستان آنها آشکار ساخته و برای هر کدام دستوری صادر فرموده است که صلاحش در آن است.

بطور کلی نظر پروردگار متعال این است که تمام انسانها از نظر امور معاش و معاد راهنمایی شوند و بخطا نیفتند.

وَ کَفی بِاللّٰهِ حَسِیباً

:شهادت خداوند و علم او به اینکه مال یتیمان را به آنها سپرده اید،کافی است.برخی گفته اند:منظور این است که:همانطوری که بیم دارید که یتیم بالغ شود و از شما حساب بخواهد،از حساب آخرت نیز بیمناک باشید.

[سوره النساء (۴): آیات ۷ تا ۸]

اشاره

لِلرِّجالِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِيبٌ مِمّا تَرَكَ اَلْوالِدانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيباً مَفْرُوضاً (۷) وَ إِذا حَضَرَ اَلْقِسْمَةَ أُولُوا اَلْقُرْبى وَ اَلْيَتامى وَ اَلْمَساكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۸)

(۱)

(۲)

ترجمه

برای مردان از ترکهٔ پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است و برای زنان از ترکهٔ پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است،از آن مالی که کم باشد یا بسیار.نصیبی است مفروض و معین.

و هنگامی که در موقع تقسیم ترکه،خویشاوندان میت و یتیمان و مستمندان، حضور یابند،از آن مال بآنها روزی دهید و بآنها سخن نیکو بگویید.

ص: ۳۱

۱- ۱) سوره نساء آیهٔ ۷ جزء ۴ سوره ۴

۲- ۲) آیهٔ-۸ سورهٔ نساء جزء ۴

بیان آیهٔ ۷

اشاره

لغت

مفروض:از فرض است.فرق میان مفروض و واجب،این است که:مفروض را با فرض کننده ای لازم است،ولی واجب چنین نیست،زیرا گاهی چیزی واجب و لازم است بدون اینکه کسی آن را واجب کرده باشد،از اینرو صحیح است بگوئیم دادن پاداش بر خداوند واجب است ولی صحیح نیست بگوئیم مفروض است.

اعراب

نصیبا مفروضا:حال موکد است یعنی:«فرض للرجال نصیب نصیبا مفروضا برخی گفته اند که اسمی است جانشین مصدر.

شان نزول.

قتاده و ابن جریج و ابن زید گویند:عرب در دوران جاهلیت،دختران را از ارث محروم می کرد و این آیه برای رد این روش ناپسندیده،نازل گردید.

برخی گفته اند:آنها به کسی ارث می دادند که نتواند نیزه برگیرد و از حریم و مال،دفاع کند،از اینرو خداوند متعال حکم اموال را پس از مرگ،بیان کرد،هم- چنان که حکم آن را در حال حیات بیان کرده بود.

مقصود

لِلرِّجالِ نَصِیبٌ

:مردان را بهره ای است.

مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ

:از ترکهٔ پدر و مادر و خویشاوندان.

وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ

-زنان را نیز از ترکهٔ پدر و مادر و خویشاوندان سهمی است.

مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً

:از مال کم یا بسیار،بهره ای است که خداوند

ص :۳۲

واجب کرده است که حتما به مستحقین داده شود.

دلالت آیهٔ

این آیه دلالت دارد بر اینکه قول به تعصیب باطل است (۱)،زیرا خداوند متعال،

ص :۳۳

۱- ۱) عول و تعصیب بعد از این خواهیم گفت که خداوند برای هر یک از خویشاوندان میت سهمی معین کرده است به این ترتیب:شوهر با نبودن اولاد ۱/۲ و با بودن اولاد ۱/۴ زن با بودن اولاد ۱/۸ و با نبودن اولاد ۱/۴. مادر با نبودن اولاد و حاجب ۱/۳ با بودن اولاد و حاجب ۱/۶.پدر با بودن اولاد ۱/۶ دو دختر یا دو خواهر ۲/۳.یک دختر یا یک خواهر ۱/۲.برادر و خواهر مادری در صورت تنهایی ۱/۶ و در صورت تعدد ۱/۳.خلاصه اینکه سهام شش تاست:۱/۶،۱/۴،۱/۳،۱/۲،۲/۳ و ۱/۸.کسانی هم هستند که سهم آنها معین نیست مثل پسر یا پسران و پسر و دختر. این سهام،با داخل شدن زن یا شوهر در زمرهٔ ورثه،گاهی از اصل مال تجاوز می کند. مثلا هر گاه میت،دارای دو دختر و پدر و مادر و شوهر باشد،سهام هر یک از این قرار است: دو دختر ۲/۳،پدر ۱/۶،مادر ۱/۶ و شوهر ۱/۴،عول،همین است که ترکه،از اصل سهام کم بیاید. برای اولین بار در زمان خلافت عمر،زنی بمرد که دارای دو خواهر و شوهری بود.بر حسب قاعده برای شوهر ۱/۲ ترکه و برای دو خواهر ۲/۳ است.اصحاب گرد آمدند و گفتند: اگر اول ۱/۲ شوهر را بدهیم،بخواهران ضرر می خورد و اگر ابتدا ۲/۳ خواهران را بدهیم،ضرر به شوهر می خورد.اکثر آنها قائل به عول و معتقد شدند که باید ضرر بگردن همه آنها بیفتد،همانطوری که اگر عده ای طلبکار میت باشند و مال از اصل دین،کمتر باشد،باید هر کدام به نسبت طلب خود،متضرر شود.ابن عباس با این رای بسختی مخالفت کرد.شیعه نیز در این مساله،با اهل تسنن مخالف و معتقد است که شوهر و زن و پدر و مادر میت سهم خود را می برند و ضرر متوجه دختر یا دختران و کسانی می شود که از طرف پدر و مادر،یا مادر، با میت نسبت دارند. شهید ثانی در مسالک،پس از نقل روایاتی از عامه،در بارهٔ عول،می فرماید:«اما روایاتی که از طریق خاصه،از علی(ع)و اهل بیت،در انکار عول،روایت شده،بقدری زیاد هستند،که نزدیک است به حد تواتر برسند...»سپس روایاتی در این خصوص نقل می کند.از جمله اینکه: «السهام لا تعول و لا تکون اکثر من سته» یعنی سهمها کم نمی شوند و از شش سهم تجاوز نمی کنند.

میراث را برای زنان و مردان واجب شمرده است و اگر جایز باشد که زنان را در موردی از ارث منع کنیم،جایز است که مردان را نیز منع کنیم.دیگر اینکه:همان طوری که ابو حنیفه نیز معتقد است،خویشاوندان میت از میت ارث می برند و تفاوتی نیست که میت،از انبیاء باشد یا غیر انبیاء.عقیدهٔ شیعیان نیز همین است(و منع فاطمهٔ زهرا(ع)از ارث پدر صحیح نبوده است).

۱)

(لکن گاهی هم ممکن است مال از سهام ورثه زیاد آید.مثل اینکه میت دارای دختران و پدری باشد.در این فرض،برای دختران ۲/۳ و برای پدر ۱/۶ است و ۱/۶ مال زیاد می آید.این اضافی را به چه کسی باید داد؟این همان مسأله تعصیب است. شهید ثانی در مسالک،می فرماید:«این مسأله و مسأله عول،از مسائل عمده ای است که آرای شیعه و سنی در آن اختلاف پیدا کرده و معرکه ای عظیم بواسطهٔ آن برپا شده است» عقیدهٔ عامه این است که ما زاد ترکه را باید به مردانی داد که پس از ورثه،به میت خویشی نزدیکتری دارند.لکن امامیه می گویند:این ما زاد را هم باید به خود ورثه داد و به نسبت سهامشان تقسیم می کنند. در میان صحابه نیز کسانی بوده اند که تعصیب را باطل می دانسته اند،مثلا ابن عباس.همچنین نقل شده است که عبد اله بن زبر نیز به بطلان تعصیب حکم کرده است. حقیقت این است که هم عامه و هم خاصه،مدرکشان خبر واحد می باشد.عامه از پیامبر روایت می کنند که :ما ابقت الفرائض فلاولی عصبه ذکر یعنی هر چه از سهام زیاد آید،برای مردانی است که عصبهٔ میت و خویشاوندان او باشند.امامیه نیز از امامان گرامی خود،خلاف خبر بالا را نقل کرده اند. مع الوصف،هر کدام از آنها نیز دلایل دیگری اقامه کرده اند که تفصیل آن را باید در کتابهای فقهی مطالعه کرد. خلاصهٔ ادلهٔ امامیه،از این قرار است:۱-آیهٔ بالا ۲-آیهٔ «وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ» (سوره احزاب ۶)۳-روایاتی از پیامبر.نظیر: «من ترک مالا فلاهله» یعنی کسی که مالی بجای گذارد،برای اهل اوست.۴-اخباری که از ائمه(ع)در بارهٔ بطلان تعصیب نقل شده است که اگر چه تعدادشان بحد تواتر نمی رسد ولی کم هم نیستند.

بیان آیهٔ ۸

اشاره

مقصود

در آیه پیش خداونـد،در بارهٔ ارث زنان و مردان از ترکهٔ پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر سـخن گفت.اینک در بارهٔ کسانی سخن می گوید که ارث نمی برند.در بارهٔ مقصود این آیه،دو عقیده است:

۱-ابن عبـاس و سـعید بن جبیر و حسن و ابراهیم و مجاهـد و شـعبی و زهری و سـدی بر آننـد که این آیه منسوخ نیست،از امام باقر(ع)نیز روایت شده و مختار بلخی و- جبایی و زجاج و اکثر مفسران و فقیهان همین است.

۲-سـعید بن مسیب و ابو مالک و ضحاک معتقدند که این آیه بوسیلهٔ آیات دیگری که در بارهٔ تقسیم ارث و تعیین کسانی که ارث می برند،نازل شده،نسخ شده است.

کسانی که آیه را منسوخ نمی دانند نیز اختلاف کرده اند:

۱-مجاهـد می گویـد:رعایت دسـتوری که در آیه ذکر شـده،واجب است و بایـد خویشاوندان میت و یتیمان و مسـتمندان را از ارث محروم نکرد،بشرطی که در موقع تقسیم حضور داشته باشند.ورثه باید مقداری از آن را با طیب خاطر بانها دهند.

۲-سایرین می گویند،رعایت این دستور مستحبّ است.

(وَ إِذٰا حَضَرَ الْقِسْمَهَ:)

در موقع قسمت میراث حضور داشته باشند و مشاهده کنند أُولُوا الْقُرْبیٰ :فقرایی که با میت خویشاوندی دارند.

وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینُ

:یتیمان و مستمندانی که خویشاوند میت هستند و انتظار دارند که به آنها توجهی بشود.

فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ

:پیش از آنی که ترکه را قسمت کنید چیزی بآنها بدهید.در اینکه مخاطب،چه کسانی هستند،اختلاف شده است:

۱-مخاطب،ورثه هستند.بعقیدهٔ ابن عباس و ابن زبیر و حسن و سعید بن جبیر و اکثر مفسران،مقصود این است که:اگر اینها ارث نمی برند ورثه باید،چیزی به آنها بدهند و آنها را محروم نسازند.

۲-مخاطب،کسی است که مرگش نزدیک شده و می خواهد وصیت کند.او موظف است که برای این اشخاص،در صورتی که از ارث محرومند،چیزی وصیت کند.این عقیده از ابن عباس و سعید بن مسیب و مختار طبری است.

وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً

:برای آنها سخن نیکو و نرم بگوئید،نه سخن خشن.

سعید بن جبیر می گوید:منظور این است که هر گاه وارث صغیر باشد،ولی او باید به این عده بگوید:این مال متعلق به صغیر است و شما حقی ندارید و ما نمی توانیم، چیزی از آن را به شما بدهیم.می گویند:منظور این است که شخصی که وصیت می کند باید در حق این عده دعا کند که خداوند آنها را بی نیاز گرداند.ابن عباس و سعید بن مسیب معتقدند:که آیه در بارهٔ وصیت نازل شده است و منظور این است که وصیت کننده،باید برای خویشاوندان خود وصیت کند و با غیر خویشاوندان سخن نیکو بگوید.از این آیه استفاده می شود که انسان گاهی بغیر خود روزی می دهد و او را مالک می سازد.بنا بر این حجتی است در مقابل جبری مذهبان.(که انسان را مملوک و مقهور دانسته و برای او ملکی و اختیاری قائل نیستند.)

ص: ۳۶

[سوره النساء (۴): آیات ۹ تا ۱۰]

اشاره

وَ لْيَخْشَ اَلَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اَللّٰهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً (۹) إِنَّ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوٰالَ اَلْيَتٰامىٰ ظُلْماً إِنَّمٰا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً (۱۰)

(۱)

ترجمه

و باید بترسند کسانی که اگر کودکانی ناتوان از خود باقی گذارند،بر آنها بیمناک هستند،پس در برابر خداوند تقوی کنند و سخن درست بگویند.آنان که مال یتیمان را بظلم میخورند،در حقیقت آتش در شکم خود میکنند و به زودی به آتش دوزخ می افتند

۱- ۱) آیهٔ ۹ و ۱۰ سوره نسأ جزء چهارم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۹ و ۱۰

اشاره

قرائت

ابن عامر و ابو بکر به نقل از عاصم«سیصلون»(بضم یاء)و دیگران«سیصلون» (بفتح یاء)خوانده اند.اگر بفتح یاء بخوانیم نظیر «جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَها» (سوره ابراهیم ۲۹)خواهد بود یعنی وارد جهنم میشوند و اگر بضم یاء بخوانیم نظیر «فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً» (سورهٔ نساء آیهٔ ۳۰ یعنی بزودی او را وارد آتش خواهیم کرد)خواهد بود.

یعنی:آنها را داخل جهنم میکنند.

لغت

ضعاف:جمع ضعیف سدید:سالم از خلل و فساد.اصل این کلمه از«سد خلل»یعنی بستن روزنه و شکاف است.

یصلون:از«صلی»بمعنی بستگی داشتن و ملتزم بودن است و«یصلون»از اصلاء یعنی مقید ساختن و ملزم کردن سعیر:بمعنی مسعور و از سعر بمعنی شعله ور شدن آتش است،شعله ور

اعراب

کلمه«ظلماً»منصوب است بنا بر مصدریت،یعنی«یاکلون اموال الیتامی یظلمونهم»یا اینکه منصوب است بنا بر حالیت.یعنی ظالمانه اموال یتیمان را میخورند.

مقصود

چون خداوند متعال امر کرده که با خویشان و یتیمان و مستمندان سخن نیکو گفته شود،در این آیه دستور میدهد که مردم سخن سنجیده بگویند و کارهای نیکو انجام دهند.

ص :۳۸

وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَيْهِمْ

:دربارهٔ مقصود این جمله،عقایدی است:

۱-اصحاب پیامبر گرامی در موقع مرگ افراد،نزد او جمع میشدند و میگفتند فکری بحال خودت بکن.فرزندان تو برایت کاری نمیکننـد و خیری ندارند.وی قسمت عمدهٔ مال خود را بذل میکرد:از اینرو خداوند دستور داد که:کسانی که اولاد صغیری از خود بجای می گذارند از فقر و بی نوایی آنها بترسند.بنا بر این طبق این دستور،انسان نباید طوری وصیت کند که نسبت بوارثان اجحافی بشود،کسانی که در موقع وصیت حاضرند موظفند که وصیت کننده را تشویق کنند تا مال خود را برای ورثه حفظ کند و آنها را محتاج دیگران نکند.آنان وظیفه دارند که همانطوری که ورثهٔ خود را دوست می دارند،ورثهٔ دیگران را نیز دوست دارند.این عقیده از ابن عباس،سعید بن جبیر، حسن،قتاده،مجاهد و ضحاک است.

۲-منظور این است که سرپرستان و اولیاء ایتام،در مال آنان امانتداری کنند و در حفظ آن کوتاهی نورزند.همانطوری که نسبت به بازماندگان خود،دلسوزی می کنند و به آنها خیانت نمیکنند،نسبت به یتیمان نیز چنین باشند.این معنی نیز از ابن عباس است.بنا بر این مقصود این است که سرپرست یتیم،باید طوری با یتیم رفتار کند که میخواهد دیگران با یتیم خودش رفتار کنند.روایتی هم قریب بهمین مضمون از امام موسی(ع)نقل شده است که:«خداوند در مال یتیم دو عقوبت تعیین کرده است.یکی از آنها عقوبت دنیاست چنان که فرموده است: وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ...

فرمود،منظور این است که باید بترسد از اینکه مبادا همان رفتاری که با یتیمان کرده است گریبانگیر اولاد خودش گردد.

۳-این آیه درباره کسی است که خویشاوندان را در موقع وصیت،محروم می سازد و بگفتهٔ حاضرانی که به او می گویند:برای خویشاوندانت وصیت مکن و همه را برای ورثه بگذار،گوش میکند.بنا بر این منظور از «خٰافُوا عَلَيْهِمْ» این است که:بترسند از اینکه بر ذریهٔ ایشان ظلمی یا جفایی یا بدبختی برسد.

ص :۳۹

فَلْيَتَّقُوا اللّهَ

:بایـد این افراد از خـدا بترسـند و نسبت به یتیمـان دیگران ظلمی روا ندارنـد و طوری بـا آنهـا رفتـار کننـد که دلشان میخواهد دیگران پس از مرگشان با یتیمان خودشان رفتار کننـد.برخی گفته انـد:منظور این است که از خدا بترسـند و به مؤمنان ضـرری وارد نکنند.

وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سَدِيداً

:سخن صواب و عادلانه و موافق شرع بگویند.بعقیـدهٔ برخی یعنی سخن محکم و خالی از فساد و خلل بگوینـد.بنا بعقیـده ای دیگر،یعنی یتیمان را نیکو مخاطب سازند و بهمین معنی روایتی از پیامبر گرامی نقل شده است که:«کسی که دلش میخواهد از جهنم دور شود و داخل بهشت گردد،باید با شهادت به یگانگی خدا و رسالت حضرت پیامبر و دوست داشتن برای مردم،آنچه را برای خود دوست میدارد،دیده از جهان فرو بندد»پیامبر گرامی نهی کرده است از اینکه کسی به بیشتر از ثلث مال وصیت کند و فرموده است:ثلث زیاد است.به سعد فرمود:«اگر وارثانی غنی بجای گذاری پیش من محبوبتر از این است که آنها فقیر و محتاج دست مردم باشند» در آیهٔ بعد خداوند خورندهٔ مال یتیم را از آتش جهنم بیم داده و فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً :کسانی که از اموال یتیمان سود می برند و تصرفات ناحق و ظالمانه در ثروت ایشان می کنند.منظور از اکل مال یتیم تنها خوردن و بلعیدن آن نیست.علت اینکه از میان منافع مال،تنها خوردن را ذکر کرده است،این است که این فایده غالبتر و مهمتر است و فواید دیگر تابع آننـد.نظیر آن: لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ (سوره بقره آیه ۱۸۸ یعنی اموالشان را به باطل مخوریـد)و همچنین «لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا» (سوره آل عمران آیه ۱۳۰ یعنی ربـا مخوریـد)است.علت اینکه خوردن مال یتیم را مقید ساخته است به اینکه ظالمانه باشد».این است که گاهی خوردن آن از روی استحقاق است و بعنوان اجرت یا قرض میباشد چنـان کـه گـذشت و بنـا بر ایـن ظلـم نیسـت و عیـبی نـدارد ممکـن اسـت گفتـه شـود هر گـاه مـال یـتیم را بعنـوان اجرت یا قرض،بردارد،دیگر مال یتیم را نخورده بلکه مال خودش را خورده است و آیه را با آن سر و کاری نیست.گوئیم:خیر،بلکه مال یتیم را خورده است،لکن نه از راه ظلم،و اگر فرض کنیم که مال خودش را خورده است باز هم ذکر کلمهٔ«ظلم»در اینجا برای تاکید و بیان این

است که خوردن مال یتیم،تنها از راه ظلم و ستم ممکن است.از امام رضا(ع)سؤال کردند:کمترین مقداری که بواسطهٔ آن انسان خورندهٔ مال یتیمی شمرده میشود،و مصداق تهدید قرآن قرار میگیرد،چه اندازه است؟فرمود:کم و زیاد آن یکسان است به شرطی که نیت شخص این باشد که آن را برنگرداند.

إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً

:در این جمله دو وجه است:

۱-روز قیامت،آتش از دهان و گوش و بینی ایشان زبانه میزند تا مردم بدانند که آنها مال یتیمان را خورده اند.امام باقر(ع)از پیامبر گرامی روایت کرده است که روز قیامت مردمی سر از قبر بیرون می آورند که آتش از دهانشان زبانه می زند پرسیدند اینها چه کسانی هستند؟حضرت همین آیه را قرائت کردند.

۲-این مطلب بعنوان مثل،ذکر شده است.چه کسی چنین کاری را انجام دهد به جهنم می رود و بخاطر خوردن مال یتیم،درونش پر از آتش می گردد.شاعر گوید:

و ان الذی اصبحتم تحلبونه

دم غیر ان اللون لیس باحمرا

یعنی آنچه دوشیده اند خون است.جز اینکه رنگ آن سرخ نیست.گویندهٔ شعر،مردی را وصف می کند که بعنوان دیه،شتر گرفته بودند.به آنها می گوید:

شیری که از شتر می دوشید،خون مقتول است که می دوشید و می خورید.

وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً

:بزودی گرفتار آتشی می شوید که برای سوزانیدن،برافروخته شده است.

اینکه در آیه،کلمهٔ«بطون»(شکمها)ذکر شده و چنین افاده کرده است که:

مال یتیم خوردن و شکم را به آن انباشتن.برافروختن آتش در شکم است،بعنوان تاکید است و گرنه خوردن برای پر کردن شکم است.اینگونه تاکیدها در محاورات مردم معمول است.مثلاـ می گویند:بچشم دیدم.بزبانم گفتم بپایم رفتم و...حلبی از امام صادق(ع)نقل کرده است که:در کتاب علی بن ابی طالب است که خوردن مال یتیم به ستم،بزودی شخص را بکیفر خود گرفتار میکند هم در دنیا و هم در آخرت.در دنیا کیفرش همان است که خداوند میفرماید: «وَ لْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا...» و در آخرت آن است که، «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ...»

[سوره النساء (۴): آیه ۱۱]

اشاره

يُوصِيكُمُ اَللّٰهُ فِي أَوْلاٰدِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ اَلْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسٰاءً فَوْقَ اِثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثٰا مٰا تَرَكَ وَ إِنْ كٰانَتْ وٰاحِدَةً فَلَهَا اَلنِّصْفُ وَ لِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ مِمّٰا تَرَكَ إِنْ كٰانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوٰاهُ فَلِأُمِّهِ اَلثُّلُثُ فَإِنْ كٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ اَلسُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهٰا أَوْ دَيْنٍ آبٰاؤُكُمْ وَ أَبْنٰاؤُكُمْ لاٰ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةً مِنَ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱۱)

(۱)

ترجمه.

خداوند دربارۀ فرزندان شما را دستور می دهد که پسر را باندازۀ سهم دو دختر بدهید.اگر همۀ فرزندان دختر و از دو به بالا باشند،سهم آنها دو سوم ترکۀ میت است و اگر وارث،فقط یک دختر باشد،سهم او نصف است و با بودن فرزند،برای هر یک از پدر و مادر میت،یک ششم است و اگر میت را فرزندی نیست و پدر و مادر وارث او باشند برای مادرش یک سوم است و اگر میت را برادران و خواهرانی است،برای مادرش یک ششم است،بعد از اجرای وصیت میت یا ادای دینش.شما نمی دانید که کدامیک از پدران و مادران و فرزندانتان نفعشان به شما نزدیکتر است.فریضه ای است که از جانب خدا تعیین شده.خداوند دانا و حکیم است.

۱- ۱) سوره نساء آیۀ ۱۱ سوره چهارم

بیان آیهٔ ۱۱

اشاره

قرائت

اهل مدینه«واحده»را برفع و دیگران به نصب خوانده اند.حمزه و کسایی «فلامه»را بکسر حمزه خوانده اند در جاهای دیگری هم که کلمهٔ«ام»آمده است بکسر حمزه قرائت کرده اند.کلمهٔ«یوصی»را ابن عامر و ابن کثیر و ابو بکر از عاصم در هر دو مورد بفتح صاد خوانده اند.حفص اولی را بکسر صاد و دومی را بفتح صاد خوانده است.دیگران هر دو را بکسر صاد خوانده اند.

بهتر این است که«واحده»را منصوب بخوانیم تا خبر«کان»باشد یعنی:

«ان کانت الورثه واحده»علت اینکه کلمهٔ«فلامه»را بکسر حمزه خوانده اند این است که همزه حرفی ثقیل است و بهتر است که از لحاظ حرکت تابع ما قبل خود باشد و مؤید آن این است که«همزه»با«هاء»متقارب است و نظیر همین عمل نسبت بهاء نیز انجام میشود مثل«به،علیه».«یوصی»دوم را اگر بکسر صاد بخوانیم،بملاحظهٔ این است که میت در«فان کان له اخوه فلامه السدس»ذکر شده است و ضمیر«یوصی» عاید بآن است و اگر«یوصی»را بفتح صاد بخوانیم باعتبار این است که میت معینی مورد نظر نیست.

اعراب

«لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ»

جملهٔ مبتدا و خبر و تفسیر جملهٔ «يُوصِيكُمُ اللّٰهُ» است و علت اینکه«مثل»منصوب نشده تا مفعول«یوصی»باشد،این است که این جمله حکایت از جملهٔ قبل است یعنی:«قال اللّه فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین» کلمات«ثلث و ربع و سدس»را بضم حرف دوم و سکون آن میتوان تلفظ کرد چه ضمه ثقیل است.زجاج می گوید:کسی که می گوید اصل در این کلمات تخفیف بوده،

ص: ۴۳

سپس ثقیل شده اند،خطاست زیرا بنای کلام بر ایجاز است نه بر ثقل.علت اینکه «اب و ام»را«ابوان» گفته،تغلیب است.برای«اب»ولی در«ابن و ابنه»نمیتوان «ابنان» گفت،زیرا تولید اشتباه می کند و اگر اشتباه نشود مانعی نیست.این عقیده از زجاج است.«فریضه»منصوب است بنا بر اینکه حال تاکیدی برای«فلابویه»باشد و در عین حال فعل «یُوصِیکُمُ اللّهُ» را تاکید می کند،ممکن است نصب آن بنا بر مصدریت و ناصب آن «یُوصِیکُمُ اللّهُ» باشد زیرا معنای آن«یفرض علیکم فریضه»است

شان نزول

محمد بن منکدر از جابر بن عبد اللّه نقل کرده است که وی گفت:«من بیمار شدم و پیامبر گرامی با ابو بکر از من عیادت کردند.من بی هوش شدم.پیامبر گرامی آبی طلبید و به آن دعا خواند و وضو گرفت و بر من ریخت و من بهوش آمدم.گفتم:یا رسول اللّه،با مالم چه کنم؟پیامبر گرامی ساکت شد و آیهٔ مواریث دربارهٔ من نازل گردید.

برخی گفته اند: این آیه دربارهٔ عبد الرحمن برادر حسان،شاعر معروف،نازل شده است.هنگامی که وی از دنیا رحلت کرد،یک همسر و پنج برادر داشت.وارثان آمدند و مال را تصرف و زن را محروم کردند.زن پیش پیامبر گرامی شکایت کرد و آیهٔ مواریث نازل گردید.

این مطلب از سدی است.

ابن عباس می گوید:ارث برای اولاد بود و برای پدر و مادر و خویشاوندان از راه وصیت ممکن بود چیزی قرار بدهند.خداوند این حکم را نسخ کرد و آیهٔ مواریث را نازل فرمود.پیامبر گرامی فرمود:خداوند راضی نشد که ملک مقربی یا نبی مرسلی این کار را بر عهده بگیرد،بلکه خود متولی تقسیم ترکه ها شد و حق هر کسی را باو واگذارد.

مقصود

قبلا خداوند بطور اجمال،فرمود: «لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الْوالِدانِ وَ...»

اکنون آن مطلب مجمل را در اینجا تفصیل می دهد و می گوید:

یُوصِیکُمُ اللّٰهُ

:امر می کند شما را و بر شما واجب می سازد،زیرا وصیت خداوند چیزی غیر از امر و الزام نیست.در جای دیگر میفرماید: «وَ لاٰ تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللّٰهُ إِلاّٰ بِالْحَقِّ ذٰلِکُمْ وَصّٰاکُمْ بِهِ» (سوره اسراء ۳۳)یعنی نفسی را که خدا کشتن آن را حرام کرده است جز به حق مکشید،این است امر و دستور خداوند به شما...

پس آنچه خداوند در این آیه بیان می کند بر ما فرض و حکم قطعی است.

فِی أَوْلاٰدِکُمْ

:در میراث اولادتان یا در میراث دادن به اولادتان.برخی گفته اند:

یعنی در امور اولادتان هنگامی که می میرید.آن گاه آنچه خداوند به آن وصیت کرده بیان می کند و می گوید:

لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ

:نصیب پسر از میراث،برابر نصیب دو دختر است.آن گاه نصیب دختر را ذکر کرده می گوید:

فَإِنْ کُنَّ نِسٰاءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ

:اگر بازماندگان تعدادی دختر بیشتر از دو تن باشند.

فَلَهُنَّ ثُلُثٰا مٰا تَرَکَ

:برای آنها از ترکه،دو سوم است.ظاهر این کلام این است که دو دختر،دو سوم مال نمی برند.لکن امت اسلامی بر آن است که:حکم ارث دو دختر با حکم ارث بیشتر از دو دختر یکی است.برای توجیه این مطلب،وجوهی ذکر کرده اند:

۱-آیه در صدد بیان حکم دو دختر به بالا است و معنای آن این است که:

«فان کن اثنتین فما فوقها فلهن ثلثا ما ترک»یعنی اگر دو دختر ببالا باشند برای آنها دو ثلث ترکه است.جز اینکه کلمهٔ«فوق»را پیش از«اثنتین»ذکر کرده است.

از پیامبر گرامی روایت شده است که:

«لاٰ تسافر المراه سفرا فوق ثلاثه ایام الا و معها زوجها او ذو محرم لها» یعنی«لا تسافر سفرا ثلاثه ایام فما فوقها»زن از سه روز به بالا مسافرت نکند جز اینکه همراه او شوهر یا محرمش باشد.

۲-ابو العباس مبرد می گوید:آیه دلالت می کند بر اینکه دو دختر را از ترکه دو سوم است،زیرا وقتی که گفته شود:برای پسر سهم دو دختر است و اولین عدد،یک

ص :۴۵

پسر و یک دختر است و برای پسر دو سوم و برای دختر یک سوم است،معلوم میشود که برای دو دختر دو سوم است.سپس خداوند حکم بیشتر از دو دختر را بیان کرده است.

۳-سهم دو دختر،دو سوم است بدلیلی که برای آن دو چیزی فرض نمیکند.

این دلیل عبارت است از: «یَسْتَفْتُونَکَ قُلِ اللّهُ یُفْتِیکُمْ فِی الْکَلالَهِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَکَ لَیْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَها نِصْفُ ما تَرَکَ...» (سوره نساء آیه ۱۷۶-اگر مردی بمیرد که فرزندی ندارد،برای خواهرش نصف و برای دو خواهر دو سوم ترکه است)بنا بر این یک خواهر را مثل یک دختر یک دوم ترکه است و همانطوری که برای دو خواهر دو سوم است برای دو دختر نیز دو سوم است.چنان که بیشتر از دو خواهر نیز با بیشتر از دو دختر فرقی ندارند و سهم آنها هم دو سوم است.اجماع نیز گواه است بر اینکه حکم دو دختر با حکم دو خواهر یکی است.جز اینکه از ابن عباس روایت شده است که:«سهم دو دختر نصف است. و دو سوم سهم سه دختر است»نظام در کتاب از ابن عباس حکایت کرده است که:«سهم دو دختر نصف و یک دانگ است،چه یک دختر را نصف و سه دختر را دو ثلث است»بنا بر این سزاوار است که سهم دو دختر،ما بین سهم یک دختر و سه دختر باشد.» وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً :اگر وارث یک دختر باشد.

فَلَهَا النِّصْفُ

:برای او نصف ترکهٔ میت است.سپس بذکر میراث پدر و مادر پرداخته،میفرماید:

وَ لِأَبَوَیْهِ

:ضمیری که مضاف الیه است،کنایه از میت است که ذکر نشده،یعنی برای پدر و مادر میت.

لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ

:پس با بودن فرزند برای هر یک از پدر و مادر یک ششم ترکهٔ میت است.خواه فرزند،پسر یا دختر،یکی یا بیشتر باشد.

پس از دادن سهم پدر و مادر،اگر وارث یک پسر یا چند پسر باشد،بقیه،برای آنهاست و بطور مساوی تقسیم می کنند و اگر وارث،پسر و دختر باشد،سهم پسر دو برابر سهم دختر خواهد بود و اگر وارث،دختری باشد،سهم او نصف ترکه است و سهم پدر و مادر

هر کدام یک ششم و باقی نیز به برأی ائمه ما به نسبت سهام به دختر و پدر و مادر رد میشود.

بدلیل: «وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ» (سوره انفال ۸)یعنی خویشاوندان،در کتاب خدا برخی بر برخی برتری دارند و ثابت شده است که قرابت والدین و فرزند،مساوی است زیرا همانطوری که فرزند،بلافاصله با میت،خویشاوند میشود پدر و مادر نیز بلاواسطه خویشاوندی پیدا می کنند.فرزند زاده جای فرزند را میگیرد و با پدر و مادر شریک می شود و هر فرزندی جانشین کسی میشود که بواسطهٔ او با میت،قرابت پیدا می کند.درباره ای از این مسائل میان فقها اختلاف است.

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ

:اگر برای میت فرزندی و فرزند زاده ای نباشد.بملاحظهٔ اینکه کلمهٔ«ولد»شامل فرزند و فرزند زاده هر دو میشود.

وَ وَرِثَهُ أَبَوٰاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ

:و فقط پدر و مادر وارث میت باشند،سهم مادر یک سوم است و ظاهر آن این است که بقیه برای پدر خواهد بود.این مساله اجماعی است.در همین فرض اگر میت شوهر داشته باشد،سهم شوهر نصف و سهم مادر یک سوم و سهم پدر بقیه است.مذهب ابن عباس و ائمهٔ ما همین است.کسانی که معتقدند که:برای مادر ثلث باقی است نه ثلث اصل،ظاهر آیه را ترک کرده اند در همین فرض،اگر میت،دارای زنی باشد،سهم زن یک چهارم و سهم مادر یک سوم و بقیه سهم پدر است.

فَإِنْ كٰانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ

:بعقیدهٔ اصحاب ما با بودن«اخوه»در صورتی بمادر یک ششم داده میشود که میت پدر داشته باشد.جملهٔ«و ورثه ابواه»نیز مؤید همین مطلب است و تقدیر جمله این است که:«فان کان له اخوه و ورثه ابواه فلامه السدس» یعنی اگر میت دارای برادران و خواهران باشد و پدر و مادر هر دو وارث او باشند، سهم مادر یک ششم است.برخی از اصحاب ما معتقدند که حتی اگر پدر هم نباشد، سهم مادر یک ششم است.فقهای اهل تسنن نیز بر همین عقیده اند.

این مساله اتفاقی است که دو برادر،سهم مادر را از یک سوم به یک ششم تنزل می دهند.از ابن عباس روایت شده است که مادر بکمتر از سه برادر و خواهر،سهمش به یک ششم تنزل پیدا نمی کند.مقتضای ظاهر آیه نیز همین است چه کلمهٔ«اخوه»

ص :۴۷

جمع است و اقل جمع سه تاست.اصحاب ما می گویند:دو برادر یا سه خواهر و برادر یا چهار خواهر حاجب مادر قرار می گیرند و سهم او را به یک ششم تنزل می دهند، بشرطی که اینها با میت از یک پدر و مادر یا لا اقل از یک پدر باشند.بنا بر این مورد اختلاف،این است که«اخوه»هر گاه دو برادر باشند حاجب میشوند و بعقیدهٔ ابن عباس باید سه نفر باشند.گفته اند:عرب بعدد دو نیز اطلاق جمع می کند.سیبویه حکایت کرده است که می گویند«وضعا رحالهما»یعنی بارهای خود را گذاشتند و منظور از «رحال»بیشتر از دو تا نیست.خداوند متعال میفرماید: «وَ کُنّا لِحُکْمِهِمْ شاهِدِینَ» (سوره انبیاء آیه ۷۸)یعنی ما گواه حکم ایشان بودیم و منظور از«ایشان»سلیمان و داود است و ضمیر جمع«هم»به دو نفر اطلاق شده است.

قتاده می گوید،با اینکه«اخوه»خود ارثی نمی برند از ارث مادر مانع میشوند و به پدر کمک می کنند،زیرا وظیفهٔ پدر است که مخارج آنها را تامین کند و هزینهٔ زناشویی آنها را بدهد نه مادر.از اینجا بر می آید که قتاده معتقد است که اخوهٔ مادری حاجب مادر نمیشوند و عقیدهٔ اصحاب ما نیز همین است زیرا پدر عهده دار تامین مخارج اخوهٔ مادری میت نیست.

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ

:چنان که گفته ایم،تقسیم ترکه پس از پرداخت دین و اجرای وصیت میت است،در این مطلب خلافی نیست که ادای دین بر وصیت و میراث مقدم است،اگر چه دین همهٔ مال را فرا گیرد.برخی گفته اند:وصیت هم بر میراث مقدم است و برخی گفته اند:«موصی له»(یعنی کسی که برای او وصیت شده است)با سایر ورثه شرکت می کند-یک سوم مال برای او و دو سوم مال برای ورثه است.

از امیر المؤمنین(ع)روایت شده است که شما در این آیه وصیت را پیش از دین قرائت می کنید و پیامبر گرامی ۶ دستور داد که ادای دین پیش از وصیت باشد.علت اینکه در آیه«وصیت»بر«دین»مقدم شده،این است که لفظ«او»(یعنی یا)برای یکی از دو چیز یا یکی از چند چیز است و دلالتی بر ترتیب ندارد.گویی چنین می گوید:

بعد از یکی از این دو،ارث را باید تقسیم کرد.خواه دین و وصیت هر دو باشند و خواه

ص :۴۸

فقط یکی از آنها باشند.مثل اینکه می گویند:«جالس الحسن او ابن سیرین»یعنی با حسن یا ابن سیرین یا هر دو مجالست کن.

آبٰاؤُکُمْ وَ أَبْنٰاؤُکُمْ لاٰ تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً

:در معنی این قسمت وجوهی ذکر شده است:

۱-شما نمی دانید کدامیک از پدر و مادر و اولاد در دنیا برای شما نافع ترند تا مطابق استحقاقش به او ارث دهید ولی خداوند بر طبق حکمت خود سهم آنها را تعیین می کند.این وجه از مجاهد است.

۲-شما نمی دانید کدامیک از ایشان در سعادت دنیا و دین شما مؤثرترند ولی خداوند می داند و مال را بر طبق مصلحت خود میان ایشان قسمت می کند-این وجه از حسن است.

۳-شما نمی دانید که نفع پدران و مادران که به تربیت شما همت گماشته اند برای شما بیشتر است یا نفع شما برای پدران و مادران که خدمتگزاری آنها می کنید، بیشتر است.این وجه از جبایی است.

۴-مقصود این است:پدران و مادران و فرزندانی که در برابر خداوند مطیع تر باشند،در روز قیامت درجۀ ایشان والاتر است و از آنجا که خداوند مقام برخی از مؤمنان را بوسیلۀ برخی دیگر بالا می برد،هر گاه مقام پدر بالاتر باشد.مقام فرزند را هم بخاطر او بالا می برد تا چشم او را روشن سازد و هر گاه مقام فرزند بالاتر باشد، مقام پدر و مادر را بخاطر او بالا می برد تا چشم ایشان را روشن سازد این وجه از ابن عباس است.

۵-شما نمی دانید کدامیک از شما می میرید تا دیگری از آنکه مرده است ارث ببرد.بنا بر این در آرزوی مرگ دیگری مباشید و مرگ او را تعجیل مکنید.این وجه از ابو مسلم است.

فَرِیضَةً مِنَ اللّٰهِ

:این است فریضه ای که خداوند تعیین فرموده است.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَلِیماً حَکِیماً

:او همواره بمصالح شما داناست و قوانین او در مورد

ارث مال،حکیمانه است.

زجاج می گوید:در کلمهٔ«کان»(فعل ماضی است یعنی:بود)سه قول است:

۱-سیبویه می گوید:مردم مشاهده میکردند که خداوند دارای علم،حکمت، مغفرت و تفضل است:از اینرو بآنها گفته شد مشاهدهٔ شما صحیح بوده و خدا هم چنان بود که شما مشاهده کرده اید.

۲-حسن می گوید:خدا پیش از خلقت چیزها به آنها دانا و در تدبیر و تقدیر چیزها کارش حکیمانه بود.

۳-برخی گویند:تعبیر از این چیزها بزمان گذشته مثل تعبیر به حال و آینده است و در حقیقت،زمان در اینجا ملغی است و پیش خدا همه چیزها بر یک حالند،خواه گذشته باشد یا حال یا آینده .

ص:۵۰

[سوره النساء (۴): آیه ۱۲]

اشاره

وَ لَكُمْ نِصْفُ مٰا تَرَكَ أَزْوٰاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كٰانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ اَلرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ اَلرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ اَلثُّمُنُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ وَ إِنْ كٰانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاٰلَةً أَوِ اِمْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا اَلسُّدُسُ فَإِنْ كٰانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكٰاءُ فِي اَلثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصىٰ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اَللّٰهِ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ (۱۲)

(۱)

ترجمه:

و برای شماست نصف ترکه زنانتان اگر فرزندی نداشته باشند و اگر دارای فرزند باشند برای شما یک چهارم است بعد از اجرای وصیتی که کرده اند ادای دینی که دارند و برای زنان شما یک چهارم ترکه بر شماست اگر برای شما فرزندی نباشد،پس اگر دارای فرزند هستید،برای ایشان یک هشتم ترکه شماست بعد از اجرای وصیتی که کرده اید یا ادای دینی که دارید و اگر مردی یا زنی وارث کلاله ای دارد و دارای برادر یا خواهر مادری است،سهم هر کدام از آنها یک ششم و اگر بیشتر از یکی باشند در یک سوم بطور مساوی شریکند،بعد از وصیتی که شده است یا دینی که موجود است،حال آنکه نباید طوری وصیت کنند که بوارث زیانی برسد این است دستوری از جانب خداوند و خدا دانا و حکیم است.

۱- ۱) آیهٔ ۱۲ سورهٔ نساء جزء چهارم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۱۲

اشاره

قرائت

بنا به روایت شواذ،حسن«یورث»را به کسر راء خوانده است و عیسی بن عمر ثقفی«نورث»به تشدید راء قرائت کرده است و حسن نیز قرائت کرده است:«غیر مضار وصیه»به اضافهٔ«مضار»به«وصیت» «یورث»(بفتح راء و کسر راء)و«یورث»(بفتح را و تشدید آن)از ماده «ورث»هستند اولی از باب افعال و دومی از باب تفعیل است و هر دو از افعالی هستند که احتیاج بدو مفعول دارند و هر گاه بصیغهٔ معلوم قرائت شوند یکی از مفعولهای آنها محذوف است یعنی«یورث وارثه ماله»(بارث می دهد مال خود را بوارث خود)نه تنها حذف یک مفعول جایز است بلکه گاهی هر دو مفعول هم حذف می شود مثل:

بای کتاب ام بأیه سنه

تری حبهم عاراً علی و تحسب

یعنی:بکدام کتاب یا بکدام سنت،محبت ایشان را بر من ننگ دیده و ننگ می پنداری.فعل«تحسب»هر دو مفعولش حذف شده است.

اگر«غیر مضار وصیه»(باضافه)بخوانیم معنی آن این است که:از جهت وصیت،یا هنگام وصیت،ضرر زننده نباشید،چنان که طرفه گوید:«بضه المجرد» یعنی نرمی پوست در موقع تجرد و چنان که گفته می شود:«شجاع حرب و کریم مسأله» یعنی دلیر در موقع جنگ و بزرگوار و صاحب کرم در موقع سؤال.

لغت

کلاله:اصل این کلمه احاطه و فرا گرفتن است چنان که«اکلیل»سر را احاطه می کند و«کل»عدد را فرا می گیرد و کلاله،اصل نسب را که از نسب پدری و فرزندی است فرا می گیرد و(منظور از آن خواهران و برادران میت هستند)ابو مسلم،این

کلمه را از«کل» گرفته است چه کلالۀ میت،در حقیقت کل بر ورثۀ می شوند.حسین بن مغربی می گوید:اصل این کلمه بمعنی پشت(از اکل)است.عرب می گوید:

«و لانی فلان اکله»یعنی مرا پشت سر گذاشت.عرب وقتی کلمه کلاله را بکار می برد از آن جملۀ نسب و وراثت،اراده می کند.عامر بن طفیل گوید:

و انی و ان کنت بن فارس عامر

و فی السر منها و التصریح المهذب

فما سودینی عامر عن کلاله

ابی اللّه ان اسمو بام و لا اب

یعنی:اگر چه من از قبیلۀ عامر هستم و در این قبیله اصالت دارم،ولی قبیلۀ من بمن از راه وراثت،سیادت نبخشیده است.خداوند امتناع دارد که من بوسیلۀ پدر و مادر،شانی و مقامی پیدا کنم(بجای«عن کلالۀ»عن وراثه روایت شده است).

زیاده بن زید عذری می گوید:

و لم ارث المجد التلید کلاله

و لم یان منی فتره لعقیب

یعنی:من بزرگی قدیم را از راه وراثت،بدست نیاورده ام و ضعف و سستی از جانب آنان که بعد آیند،دامنگیر من نشده است.

اعراب

نصب کلاله بنا بر مصدر بودن است که جانشین حال شده.«کان»فعل تام است و جمله«یورث کلاله»صفت رجل است یعنی:«اگر مردی یافت شود که ارث او به نسب کلاله ای برسد»عامل حال«یورث»است و ذو الحال ضمیر مستقر در آن است.ممکن است نصب کلاله باعتبار بودن خبر برای«کان»و کان فعل ناقص باشد.زجاج گوید:

کسی که«یورث»(بکسر راء)قرائت کرده،کلاله را مفعول می گیرد و کسی که«یورث» (بفتح راء)قرائت کرده،کلاله را حال می گیرد.

«غیر مضار»حال است«وصیه»مصدر منصوب است یعنی:«یوصیکم اللّه بذلک وصیه.»

مقصود

خداوند شوهران را مخاطب ساخته می فرماید:

ص :۵۳

وَ لَكُمْ نِصْفُ مٰا تَرَكَ أَزْوٰاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ

:اگر همسرانتان دارای فرزند یا فرزند زاده ای نباشند،نصف ترکۀ آنها به شما می رسد.

فَإِنْ كٰانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْنَ

:اگر آنها دارای فرزند یا فرزند زاده باشند، یک چهارم ترکه مال شماست.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ

:در بارۀ وصیت و دین،قبلا بحث شد.

وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ

:اگر دارای فرزند نباشید،همسرانتان یک چهارم ترکه را خواهند برد.

فَإِنْ كٰانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمّٰا تَرَكْتُمْ

:اگر دارای پسر یا دختر یا نوه ای باشید، سهم ایشان از ترکۀ شما یک هشتم است.

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهٰا أَوْ دَيْنٍ

:در این باره قبلا بحث شده است.سپس در صدد بیان میراث فرزند مادر برآمده،می فرماید:

وَ إِنْ كٰانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلاٰلَةً

: در بارۀ معنای کلاله اختلاف شده است:

۱-بعقیدۀ جماعتی از صحابه و تابعین که ابو بکر و عمر و ابن عباس(بنا بر یکی از دو روایت)و قتاده و زهری و ابن زید از ایشانند،کلاله غیر از پدر و فرزند است.

بنا بر روایتی دیگر،بعقیدۀ ابن عباس کلاله غیر از پدر است.

۲-ضحاک و سدی گویند:کلاله اسم است برای میتی که از او ارث برده می شود.

۳-بنا به آنچه از ائمه علیهم السلام روایت شده،کلاله خواهران و برادران میت هستند.آنچه در این آیه ذکر شده است خواهران و برادران مادری میت هستند.

در آخر همین سوره،آنهایی ذکر شده اند که خواهران و برادران مادری و پدری یا تنها پدری میت هستند.

أَوِ امْرَأَهٌ

:عطف است بر «وَ إِنْ كانَ رَجُلٌ» بنا بر قول كسى كه خود ميت را كلاله مى نامد مقصود اين است:

اگر مرد كلاله اى يا زن كلاله اى مالش به ارث برده شود...و بنا بر قول كسى كه وارث زنده را كلاله مى نامد،مقصود اين است:

ص :۵۴

اگر مردی یـا زنی مالش به ارث برده شود و وارث او کلاله باشد...عقیـدهٔ ابن عمر و اهل کوفه همین است و مؤیـد آن روایتی است که از جـابر نقل شـده است:«پیامبر گرامی نزد من آمـد و من بیمار بودم،گفتم:میراثم را چکار کنم؟وارثان من همه کلاله ای هستند.از این رو آیهٔ ارث نازل شد(و تکلیف کلاله را روشن کرد).بنا بر این کلاله کسانی هستند که میت را احاطه کرده و بر او کل شـده انـد مثل خواهران و برادران.لکن پـدر و مادر و فرزنـد کلاله نیسـتند،زیرا اصل خویشاونـدی همان رابطهٔ پدر و مادری و فرزنـدی است و آنها با این رابطه با میت،پیوند می خورند و کسانی که رابطهٔ پدر مادری و فرزندی با میت ندارند،از اصـل خویشاونـدی خارج هسـتند،مع الوصف برادران و خواهران از غیر جهت ولادت و رابطـهٔ مـذکور با میت ارتباط پیـدا می کننـد و این رابطه را فرا می گیرنـد.بنا بر این کلمـهٔ«کلاله»نظیر«اکلیل»است(تاج)که سـر را فرا می گیرد و آن را احاطه می کند ولی خود سـر نیست.چه پـدر و مادر در یک طرف و فرزنـد در طرف دیگر میت قرار دارنـد و هر گاه شخصـی بمیرد و پـدر و مادر و فرزنـد نداشـته باشـد، دو طرف او خالی مانده است و این خالی بودن دو طرف«کلاله»نامیده می شود و چنین میتی بنحو کلاله ای از او ارث برده می شود. (۱)

وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ

:یعنی میت دارای خواهر یا برادر مادری باشد.

فَلِكُلِّ وٰاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كٰانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ فَهُمْ شُرَكٰاءُ فِی الثُّلُثِ

:خواهر و برادر امّی هر گاه منحصـر بفرد باشند یک ششم می برند و اگر بیشتر از یک نفر باشند،یک سوم مال را بطور مساوی میان خود تقسیم می کنند.امت اسلامی متفقند که خواهران

ص :۵۵

۱- ۱) -خلاصهٔ مطلب این است که میتی که وارث او خواهران و برادران باشند،ارث او کلاله ای خواهد بود.کلاله یا خواهران و برادراننـد یـا خود میت.اگر خواهران و برادران را کلالـه بنامیم چنان که از روایت جابر برمی آیـد به اعتبار این است که آنها میت را احـاطه می کننـد یـا بر او کـل می شونـد. و اگر میت را کلاله بنامیم بملاحظـهٔ این است که اطراف او از پـدر و مادر و فرزنـد خالی است و عـدم وجود اینها او را احاطه کرده و کلاله است.قسـمت های اول کلام مؤلف،نظر اول را تأیید می کند و قسمتهای اخیر آن مخصوصاً از مثال اکلیلی به بعد،نظر دوم را تأیید می کند که چندان محکم به نظر نمی رسد.

و برادران مادری در ارث مساوی هستند.

مِنْ بَعْدِ وَصِیَّهٍ یُوصیٰ بِها أَوْ دَیْنٍ

:بیان آن گذشت.

غَیْرَ مُضَارٍّ وَصِیَّهً مِنَ اللّٰهِ

:در اینجا از ضرر زدن در موقع وصیت،منع کرده است یعنی نباید وصیتی کنند که بحال ورثه مضر باشد قتاده گوید:منظور این است که به میراث نباید ضرر زد.خداوند نه در حال حیات،باین ضرر راضی است نه بعد از مرگ یعنی نباید وارثان به یکدیگر ضرر وارد کنند.

برخی گفته اند:منظور این است که نه باید وصیت کند به دینی که بر ذمه اش نیست و مقصودش این باشد که بوارث ضرر بزند.بنا بر این وصیتش مضر بمیراث است و بموجب آن همهٔ مال یا قسمتی از آن به بیگانه ای تعلق می گیرد.یا بدینی اقرار می کند که حقیقتی ندارد.برای این که وارث را از میراث منع کند یا در حال مرض،دستور می دهد که دینش را ادا کنند یا مالش را بفروشند و قیمت آن را دریافت و مصرف کند تا چیزی نصیب وارث نشود.در حدیث است که:«ضرر زدن در موقع وصیت،از گناهان کبیره است».

وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ

:خداوند بمصالح بندگانش آگاه است و دستورش در مورد قسمت میراث و وصیت و...حکیمانه است.

حَلِیمٌ

:نسبت به عقوبت معصیتکاران،عجله نمی کند و بوسیلهٔ مهلت و انتظار، بر آنها منت می گذارد.

این دو آیه،در مورد تعیین سهام وارثان است،و ما قسمت مختصری از احکام ارث را بالهام از ائمه اهل بیت،ذکر می کنیم و از آنجا که در این مساله اختلافات، بسیار است،از ذکر اموال دیگران خودداری می کنیم،چه باعث طول سخن خواهد شد. کسانی که طالب تفصیل باشند به کتبی که در اینباره نگاشته شده،رجوع کنند.

باید دانست که استحقاق ارث از دو راه ممکن است:نسب و سبب.سبب عبارت از زوجیت و ولاء است.میراث زوجیت،همواره با نسب همراه است ولی میراث ولاء

در صورتی است که نسبی موجود نباشد.نسب بر دو قسم است:۱-پدر و مادر و کسانی که به آنها نسبت دارند ۲-فرزند و فرزند فرزند و...

سه چیز باعث می شوند که انسان از ارث محروم گردد:کفر،رقیت(بنده بودن) و قتل وارث،کسی را که از او ارث می برد.غیر از این سه مانع،مانع دیگری نمی تواند پدر و مادر و فرزند و شوهر و زن را از اصل ارث منع کند.

وارثان بر سه قسمند:۱-فرزند از ارث بردن فرزند زاده و برادرزاده و خواهر زاده،منع می کند،همچنین از ارث بردن خویشاوندان پدری و مادری نظیر عمو و عمه و خال و خاله جلوگیری می کند.همچنین از ارث بردن پدر و مادر میت نسبت بمازاد از یک ششم منع می کند،مگر این که میت دارای یک دختر یا دو دختر باشد که در این صورت آنچه زیاد می آید مجددا سهمی هم به پدر و مادر داده می شود.

۲-پدر و مادر خویشاوندان خود را از ارث بردن مانع میشوند.مثل برادر و خواهر و پدر و مادر خود را...

۳-زن و شوهر هیچگونه منعی در راه ارث بردن دیگران ایجاد نمی کنند.

فرزند زادگان در صورت نبودن فرزند،جانشین فرزند می شوند و از لحاظ منع نیز کار فرزند را انجام می دهند و آنهایی که نزدیکترند با آنهایی که دورترند تقدم دارند.فرزند برادر و خواهر نیز در صورت نبودن خواهر و برادر جانشین ایشان- می شوند و با جد و جده،شریک می شوند.

میراث نسب،دو نوع است:

۱-به فرض ۲-به قرابت.فرض آن مقداری است که خداوند در قرآن کریم برای هر وارثی تعیین کرده است.کسانی در فرض اجتماع می کنند که قرابتشان نسبت به میت یکسان باشد مثل دختر یا دخترانی که با پدر و مادر یا یکی از آنها همراه باشند چه هر یک از آنان مستقیماً با میت،قرابت پیدا می کنند.هر گاه یکی از آنها به- تنهایی وارث میت باشد،همهٔ مال نصیب او می شود،منتهی قسمتی را بفرض و قسمتی را بقرابت می برد و هر گاه همگی با هم جمع شوند،هر کدام سهم خود را می برند و

باقی مال را به نسبت سهامشان به آنها رد می کنند و اگر ترکه بواسطه مزاحمت زن یا شوهر،از سهام کم بیاید،ضرر متوجه دختر یا دختران می شود نه پدر و مادر و زن و شوهر.

ممکن است کلالۀ پدری و مادری یا فقط پدری با کلالۀ مادری جمع شوند بخاطر اینکه قرابت آنها نسبت به میت یکسان است.اگر ترکه از سهام ایشان زیاد بیاید ما زاد را بکلاله پدری و مادری یا فقط پدری می دهند نه به کلالۀ مادری.

زن و شوهر هرگز از سهمشان چیزی کم نمی شود.بنا بر این هر گاه کلاله پدری با کلالۀ مادری جمع شود،برای کلاله مادری تنها،یک ششم و برای کلاله مادری متعدد یک سوم است و باقی برای کلالۀ پدری و با وجود کلاله پدری و مادری،کلالۀ پدری ارث نمی برد.

کسانی که فقط بقرابت ارث می برند،مهمترین آنها پسر،سپس فرزند یا فرزندان اوست که جانشین او می شوند،بطن اول و نسل اول همیشه از بطنها و نسلهای بعدی جلوگیری می کنند.پس از پسر،پدر نیز در صورت نبودن فرزند بقرابت ارث می برد و همۀ مال در صورتی که تنها باشد به او تعلق می گیرد.پس از پدر،کسانی که بوسیلۀ پدر با میت،قرابت پیدا می کنند مثل فرزند پدر یا پدر پدر یا عمو یا عمه،ارثشان بقرابت است.بنا بر این جد(که پدر پدر است)یا برادری که فرزند پدر است،در یک درجه است همچنین جده با خواهر در یک درجه است و مال را بقائدۀ«دو سهم بجای پسر و یک سهم برای دختر»تقسیم می کنند.کسانی که نسبت به میت،دو سبب قرابت دارد از کسی که فقط یک سبب دارد. مانع می شود،فرزندان خواهر و برادر،جای پدر و مادر خود را می گیرد و با جد و جده در تقسیم مال شریک می شوند، چنان که فرزند زاده جای فرزند را می گیرند و با پدر و مادر در تقسیم مال شرکت می کند همچنین جد و جده هر چند دور باشند،یا خواهران و برادران میت و اولاد ایشان در تقسیم ارث،شریکند.از خویشاوندان مادری،جد و جدۀ مادری و خویشاوندان آنها مثل خال و خاله،بقرابت ارث می برند و اولاد مادر بفرض وارث هستند نه قرابت

ص :۵۸

پس جد و جده مادری با برادر و خواهر مادری هم سهمند و هر گاه خویشاوندان پدری و خویشاوندان مادری با هم جمع شوند و از لحاظ درجه خویشاوندی مساوی باشد برای خویشاوندان مادری یک سوم بطور مساوی است و برای خویشاوندان پدری باقی مال و سهم پسران دو برابر دختران است و هر گاه یکی از خویشاوندان پدری و مادری از دیگری دورتر باشد و دیگری نزدیکتر،آنکه دورتر است سقوط می کند،خواه از طرف پدر باشد،خواه از طرف مادر به جز در یک مساله و آن مساله این است که پسر عموی پدری و مادری با عموی پدری جمع شوند که در اینجا پسر عمو بر عمو مقدم است و ارث را می برد.این بود اصل مسائل ارث و برای فروع آن شرحی مفصل است که علما در کتابهای فقهی شرح داده اند .

[سوره النساء (۴): آیات ۱۳ تا ۱۴]

اشاره

تِلْكَ حُدُودُ اَللّٰهِ وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ ذٰلِكَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۳) وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ (۱۴)

(۱)

ترجمه

این است حدود خدا و کسی که خدا و رسولش را اطاعت کند،خداوند او را داخل بهشتهایی می کند که از زیر آن نهرها جریان دارد و در آنجا جاودانی هستند و این رستگاری بزرگی است.

و کسی که خدا و رسولش را معصیت کند و از حدود او تجاوز کند،خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می کند و برای او عذابی اهانت آور است.

۱- ۱) -سورة نساء س ۴ آیة ۱۳ و ۱۴

بیان آیهٔ ۱۳-۱۴

اشاره

قرائت

نافع و ابن عامر-ندخله-به نون و دیگران-یدخله-به یاء خوانده اند.اگر به نون بخوانیم:عدول از لفظ غیبت تکلم شده است تا کبریا و جلال خداوندی را ظاهر سازد مثل: -بَلِ اللّهُ مَوْلاکُمْ ... سَنُلْقِی -(سوره آل عمران آیه ۱۵۱)یعنی بلکه خداوند مولای شماست...بزودی می افکنیم...و اگر بیاء بخوانیم فعل بلفظ غیبت و فاعل آن-اللّه-است.

لغت

حدود:جمع حد،فاصلهٔ میان دو چیز.اصل این کلمه از منع و فصل است.

حدود خانه،باین ملاحظه گفته می شود که خانه را از اطراف خود جدا می کند و فصل می دهد.

فوز:فلاح،رستگاری

اعراب

خالِدِینَ فِیها

:منصوب است و حال،زجاج گوید:-یدخلهم مقدرین الخلود فیها-یعنی آنها را داخل می سازد در حالی که تقدیر آنها جاودانی بودن در آن است.حال گاهی برای زمان آینده می آید مثل:-مررت برجل معه باز صائدا به غداً- یعنی بمردی گذشتم که با او بازی بود که می خواست فردا با آن شکار کند.

خالِداً فِیها

.یا منصوب است و حال،نظیر آنچه در بالا ذکر شد.یا صفت است برای-نار-نظیر این مثال.-زید مررت بدار ساکن فیها-یعنی گذشتم به خانه ای که زید در آن ساکن بود و ضمیر حذف شده است یعنی.ساکن هو فیها و در آیه یعنی خالدا هو فیها چه اسم فاعل هر گاه صفت برای چیزی و ضمیر آن عائد به چیزی دیگر باشد،دیگر ضمیر در آن مستتر نمی شود بر خلاف فعل که اگر گفته شود

زید مررت بدار یسکن فیها ضمیر در فعل مستتر می شود.

مقصود

پس از آن که خداوند قانون ارث را تعیین کرد،بدنبال آن به کسانی که اطاعت کنند وعده ثواب و به کسانی که سرپیچی کنند.بیم عقاب داد و فرمود.

تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ

.این دستورهایی که در باره ارث و یتیمان بیان کردم حدود- خداوند و مرزهایی است که نباید از آنها گذشت.این معنی از زجاج است.در بارهٔ معنای حدود،اقوالی است.

۱-شرطها،یعنی این است شرطهای خدا،این قول از سدی است.

۲-ابن عباس گوید.یعنی این است طاعت خداوند.

۳-این است تفصیلات خداوند در بارهٔ ارث.این معنی بنظر محکم تر است.

پس مراد این است که:تقسیمی که خدا کرده و فریضه هایی که تعیین کرده و حق زندگان را از مردگان بیان فرموده،میان طاعت و معصیت او جدایی می افکند زیرا معنای حدود خدا،همان حدود طاعت خداست که بخاطر وضوح،اختصار شده است.

وَ مَنْ یُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ

:کسی که خدا و رسول را در اوامر ایشان و بقولی در مقررات ارث،اطاعت کند...

یُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

:خداوند او را به بهشتهایی داخل می کند که از زیر درختان و بناهای آنها آب نهرها جریان دارد.در اینجا دو مضاف حذف شده و مضاف الیه ها باقی مانده است یعنی:«من تحت اشجارها و ابنیتها ماء الانهار» خالِدِینَ فِیها :دائم در آنجا هستند.

وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ

:رستگاری بزرگ همین است.در اینجا رستگاری را توصیف به بزرگی کرده ولی بیان نکرده است که این رستگاری نسبت به چیست؟.و مراد این است که رستگاری اخروی نسبت بمنفعت حیازت ترکهٔ میت،بزرگ است،چه امر دنیا نسبت بامر آخرت،حقیر است.

علت این که طاعت خدا را در مورد تقسیم میراث،آورده،در حالی که طاعت

ص :۶۲

خدا در همه جا پسندیده است،این است که موقعیت طاعت خدا را در زمینهٔ تقسیم ارث نشان بدهد و مردم را ترغیب به آن کند و از مخالفت آن بترساند.

وَ مَنْ یَعْصِ اللّٰهَ

و رسوله:کسی خداوند را در احکام ارث و غیر آن معصیت کند.

وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ

:و از طاعاتی که معین کرده است تجاوز کند.

یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها

:خداوند او را برای همیشه داخل جهنم می کند وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ :و برای او عذابی اهانت آور است.عذاب را«مهین»(اهانت کننده)نامیده است،بخاطر اینکه خداوند بطور اهانت آمیزی،شخص عاصی را کیفر می دهد،همانطوری که مؤمن را بوجه کرامت و احترام پاداش می دهد.

برخی به این آیه استدلال کرده اند که نمازگزارانی که مرتکب گناه کبیره می شوند، در آتش جهنم مخلد خواهند بود.لکن این مطلب بعید است زیرا «یَتَعَدَّ حُدُودَهُ» دلالت دارد بر اینکه انسان همهٔ حدود الهی را مورد تجاوز قرار دهد و چنین انسانی کافر خواهد بود و بدون خلاف،کسی که مرتکب گناه صغیره می شود،از عموم آیه خارج است،اگر چه وی عاصی است و حدی از حدود خدا را مورد تجاوز قرار داده است و اگر جایز باشد که مرتکب گناه صغیره را بدلیلی،از عموم آیه خارج کنیم،جایز است که مرتکب گناه کبیره ای که اهل نماز باشد نیز از عموم آیه خارج بدانیم و بدلیل شفاعت و تفضل و عفو الهی او را مخلد در آتش جهنم ندانیم. وانگهی ما ناگزیریم که شخص تائب را از عموم آیه خارج بدانیم،چه دلایلی موجود است که خداوند توبهٔ گناهکاران را می پذیرد.بدین ترتیب کسانی که در پرتو تفضل الهی مورد عفو قرار می گیرند،از آیه خارجند و دلایلی داریم که کسانی که مشمول عنایات و الطاف خداوند شده اند،کم نیستند.پس اگر بگویند خداوند گنهکاری را عفو نمی کند و این را از دلالت آیه استفاده کنند،باید بگویند عاصی هم اختیار توبه نمی کند و این را هم مستفاد از آیه بدانند.علاوه بر این،در میان مفسران کسانی هستند که آیه را حمل کرده اند بر موردی که شخص از حدود خداوند تجاوز و او را معصیت کند و رفتار خود را حلال و پسندیده شمارد بدیهی است که چنین کسی جز کافر،نمی تواند باشد .

[سوره النساء (۴): آیات ۱۵ تا ۱۶]

اشاره

وَ اَللاّٰتِي يَأْتِينَ اَلْفٰاحِشَةَ مِنْ نِسٰائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي اَلْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَفّٰاهُنَّ اَلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اَللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيلاً (۱۵) وَ اَلَّذٰانِ يَأْتِيٰانِهٰا مِنْكُمْ فَآذُوهُمٰا فَإِنْ تٰابٰا وَ أَصْلَحٰا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ تَوّٰاباً رَحِيماً (۱۶)

(۱)

ترجمه

آن زنان شما که مرتکب زنا می شوند،از خودتان برایشان چهار شاهد بگیرید پس اگر شاهدان شهادت دادند،آنها را در خانه ها زندانی کنید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برایشان قرار دهد.

و کسانی از شما که مرتکب زنا می شوند،آنها را اذیت کنید و اگر توبه کردند رفتار خود را اصلاح کردند،از آنها درگذرید که خداوند توبه پذیر و رحیم است.

۱- ۱) -آیهٔ ۱۵ و ۱۶ سورهٔ نساء س ۴ جزء-۴

بیان آیهٔ ۱۵ و ۱۶

اشاره

قرائت

ابن کثیر و اللـذان به تشدیـد نون خوانـده است و دیگران به تخفیف نون خوانده اند.این اختلاف در مورد کلمات دیگر قرآنی نظیر فـذانک،هـذان و هاتین نیز وجود دارد فقط ابو عمرو تنها کلمـهٔ فـذانک را به تشدیـد نون و بقیه را به تخفیف نون خوانده است.

ابو علی می گویـد.وجه تشدید نون این است که عوض از حذفی است که بکلمه ملحق شده است.چه از«ذا»الف و از«الذی»یاء حذف شده است.دو کلمهٔ.

«اللـذان و هـذان»در تعویض تشدید از حذف متفقند،چنان که در تصـغیر نیز در فتح حرف اول متفقند اگر چه قاعده این است که در تصغیر اول کلمه ضمه داشته باشد مثل.

«اللذیا و اللتیا و ذیا و تیا»

لغت

اللاتی.جمع التی،زنانی که...شاعر گوید.

من اللواتی و التی و اللاتی

زعمن انی کبرت لذاتی

یعنی:از آن زنانی و آن زن و آن زنانی که گمان کردند همزادان من بزرگ شده اند.

گاهی حرف تاء از«اللاتی»حذف می شود مثل:

من اللائی لم یحججن یبغین حسبه

و لکن لیقتلن البری المغفلا

یعنی:از زنانی که برای خدا و پاداش او حج نکردند،بلکه برای کشتن آن بی گناه بی خبر،حج کردند.

ص: ۶۵

مقصود

بعد از آن که خداوند حکم زنان و مردان را از لحاظ نکاح و میراث بیان کرد، کیفر آنهایی که مرتکب حرام شوند شرح می دهد و می فرماید:

وَ اللاّتِی یَأْتِینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ

:زنان آزادی که مرتکب زنا می شوند.

فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ

:چهار نفر از مسلمانان بر ایشان گواه بگیرید.

این خطاب،متوجه حاکمان و زمامداران است که هر گاه خود زناکار،بگناه خود اقرار نکند،وظیفه ایشان است که چهار شاهد بخواهند تا بر زنای او گواهی دهند.

بقولی این خطاب،متوجه شوهران است و آنها را موظف می کند که بر همسران زناکار خود چهار نفر شاهد بگیرند.ابو مسلم گوید:مقصود از فاحشه،در این آیه این است که زنی با زنی برای انجام نوعی از اعمال جنسی که میان زنان معمول است،خلوت کند لکن این قول بر خلاف اجماع و مخالف عقیدۀ تمام مفسران است،چه آنان فاحشه را بزنا تفسیر کرده اند.

فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ

:اگر چهار شاهد گواهی دادند،آنها را در خانه ها حبس کنید.تا مرگشان فرا رسد.در آغاز اسلام،هر گاه زنی زنا می کرد و چهار گواه،بر زنای او شهادت می دادند،او را در خانه حبس می کردند تا جان می سپرد.سپس این حکم نسخ شد و دستور داده شد که اشخاصی را که مرتکب زنای محصنه می شوند سنگسار کنند و کسانی که مرتکب زنای غیر محصنه می شوند حد بزنند.

أَوْ یَجْعَلَ اللّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً

:یا خداوند برای آنها راهی قرار دهد.گفته اند:وقتی آیۀ «اَلزّانِیَةُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ...» (سوره نور آیه ۲)نازل شد،پیامبر گرامی فرمود:بگیرید از من.بگیرید از من.خداوند راه را برای آنها تعیین کرد،هر گاه دو بکر با یکدیگر زنا کنند،هر کدام صد ضربه شلاق بزنید و هر گاه دو بیوه با هم زنا کنند،آنها را صد ضربه شلاق بزنید و سنگسار کنید.

برخی از اصحاب ما گفته اند:کسی که باید سنگسار شود،نخست او را تازیانه

می زنند سپس سنگسارش می کنند.حسن و قتاده و جمعی از فقها بر همین عقیده اند.

بیشتر اصحاب ما گویند:حکم سنگسار و زدن تازیانه بزن و مرد پیر اختصاص دارد،اما غیر از زن و مرد پیر،فقط سنگسار می شوند و تازیانه نمی خورند.

حکم این آیه بعقیدهٔ همهٔ مفسران،نسخ شده است.از امام باقر(ع)و امام صادق (ع)هم منقول است.برخی هم معتقدند که آیه نسخ نشده است،زیرا حبس زنان زناکار، همیشگی نیست بلکه موکول است بزمانی که خداوند برای آنها راهی معین کند و آیهٔ «اَلزّانِیَهُ وَ الزّانِی فَاجْلِدُوا...» همان راه را معین کرده و پایان زندان آنها را اعلام داشته و چنین بیانی نمی تواند نسخ حکم سابق باشد.مثلا اگر بگویند:«تا آخر ماه اینکار را بکنید»معنای آن این است که دستور انجام کار تا یک ماه بیشتر نیست و ادامه ندارد.آیه نیز حکم زندان زنان را تا وقتی که خداوند تکلیف آنها را روشن نکرده است،قطعی اعلام می کند.بدیهی است که پس از تعیین تکلیف،دیگر زمان حکم حبس، سپری شده است.

وَ اللَّذانِ یَأْتِیانِها مِنْکُمْ

:آن دو تنی که مرتکب زنا می شوند.در این باره سه قول است:۱-حسن و عطا گویند:مقصود زن و مرد است ۲-سدی و ابن زید گویند:مقصود زن و مرد بکر است ۳-مجاهد گوید:منظور دو مردی است که زنا کرده اند.لکن این قول صحیح نیست چه اگر منظور مرد بود،نباید کلمهٔ مثنی بکار برد.زیرا در موقع وعد و وعید،یا لفظ جمع بکار می برند یا لفظ مفرد،تا بر جنس دلالت کند و آوردن مثنی بی فایده است ابو مسلم گوید:منظور دو مردی است که مرتکب لواط می شوند.کلمهٔ فاحشه در آیهٔ قبل عمل«مساحقه»زنان و در آیه بعد عمل لواط مردان را افاده می کند.از این رو حکم این دو آیه به نظر او نسخ نشده است.عراقیان نیز این تاویل را پذیرفته اند و در نتیجه برای مساحقه و لواط،حدی قائل نیستند ولی جمهور مفسران معتقدند که منظور از فاحشه زناست و حکم این آیه بوسیلهٔ حکم آیهٔ سورهٔ نور،نسخ شده است.

حسن،مجاهد، قتاده،سدی،ضحاک و...و بلخی و جبائی و طبری بر همین عقیده اند.

برخی گفته اند:نسخ این حکم بوسیلهٔ حد رجم یا حد تازیانه است.

ص :۶۷

فَآذُوهُمٰا:

آنها را اذیت کنید.در معنای اذیت،دو قول است:

۱-ابن عباس گوید:آنها را سرزنش کنید و با کفش بزنید.

۲-قتاده و سدی و مجاهد گفته اند:منظور توبیخ و سرزنش است.در بارۀ اذیت و حبس اختلاف کرده اند که چگونه بوده است.حسن گوید:اذیت مقدم بود،حبس مؤخر.

ترتیب نزول این دو آیه نیز مقدم و مؤخر است و آیۀ آخر،ابتدا نازل گردید،بنا بر این کیفر زناکار به این ترتیب است:اذیت،حبس،تازیانه یا سنگسار.سدی می گوید:زن و مرد غیر بکر را باید زندان کرد و زن و مرد بکر را اذیت کرد.برخی گفته اند:حبس برای زنان و اذیت برای مردان بود.فراء گوید:آیۀ اخیر آیۀ قبل را نسخ کرده است.

فَإِنْ تٰابٰا وَ أَصْلَحٰا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمٰا

:اگر توبه کنند و عمل خود را اصلاح کنند آنها را عفو کنید و از اذیتشان خودداری کنید.

إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ تَوّٰاباً رَحِيماً

:خداوند توبۀ بندگان را قبول و به آنها رحم می کند.

جبائی گوید:در این آیه دلالت است بر اینکه قرآن با سنت نسخ می شود زیرا حکم این آیه بوسیله حکم رجم یا حکم رجم و تازیانه نسخ شده است و رجم حکمی است که از سنت استفاده شده است.کسی که نسخ قرآن را به سنت جایز نمی داند،می گوید این آیه با حکم تازیانه زدن نسخ شده و رجم چیزی است که بر تازیانه اضافه شد.اما حکم اذیت منسوخ نیست،چه زناکار را اذیت و ملامت می کنند،لکن تنها باذیت و ملامتش اکتفاء نمی کنند،بلکه او را تازیانه می زنند یا سنگسار می کنند
.

ص :۶۸

[سوره النساء (۴): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

إِنَّمَا اَلتَّوْبَةُ عَلَى اَللّٰهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسُّوءَ بِجَهٰالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولٰئِكَ يَتُوبُ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً (۱۷) وَ لَيْسَتِ اَلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ اَلسَّيِّئٰاتِ حَتّٰى إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ اَلْمَوْتُ قٰالَ إِنِّي تُبْتُ اَلْآنَ وَ لاَ اَلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّٰارٌ أُولٰئِكَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۱۸)

(۱)

ترجمه

تنها توبه برای کسانی است که بنادانی کار زشتی مرتکب شونـد و بزودی توبه کنند.خداونـد توبـهٔ آنان را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

و کسـانی که مرتکب گناهـان می شونـد و چون مرگ آنها فرا رسـید توبه می کننـد و آنهایی که در حال کفر می میرنـد توبه مقبول ندارند و برای آنها عذابی دردناک،فراهم کرده ایم.

ص: ۶۹

۱- ۱) آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نساء جزء ۴

بیان آیهٔ ۱۷ و ۱۸

اشاره

لغت

توبه:اصل توبه بازگشت و حقیقت آن پشیمانی از کار زشت و عزم بر ترک آن است.

اعتدنا:گفته شده است در اصل«اعددنا»بوده و تاء عوض از دال است یعنی آماده کرده ایم و برخی هم تاء آن را اصلی و از عتاد دانسته اند. عدی بن رفاع گوید:

تاتیه اسلاب الاعزه عنوه

قمراً و یجمع للحروب عتادها

یعنی:ساز و برگهای جنگی و لباسهای عزیزان مقتول بدست او می آیند و سلاحهای جنگی را برای جنگها گرد می آورد.وقتی می گویند:«عَتَدَ و عَتِدَ» منظور اسبی است که مهیای جنگ است.

اعراب

اَلَّذِینَ یَمُوتُونَ

:محلا مجرور و عطف بر «لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ» است.

مقصود

چون خداوند در آیهٔ پیش خود را بصفت توبه پذیری و رحم،توصیف کرد،اکنون در بارهٔ شرایط توبه سخن می گوید.

إِنَّمَا التَّوْبَهُ عَلَی اللّهِ

:تنها توبه ای پیش خداوند مقبول است که از طرف اشخاصی باشد که از راه جهالت کار زشتی کنند و بزودی در صدد توبه برآیند.کلمهٔ«انما»هم دارای معنی نفی و هم دارای معنی اثبات است.یعنی توبه ای نیست مگر بر کسانی که...

لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ

«بجهاله ثم یتوبون من قریب:در معنای جهالت،وجوهی ذکر شده است:

۱-هر معصیتی که از انسان سر زند،از راه جهالت است،اگر چه از روی عمد

باشـد زیرا این جهل است که انسان را به معصـیت دعوت می کنـد و معصـیت را در نظر او آرایش می دهد.ابن عباس و عطا و مجاهد و قتاده این وجه را پذیرفته اند.

امـام صادق(ع)فرمود:هر گناهی که انسان مرتکب شود،اگر چه عالم باشـد،هنگامی که معصـیت پروردگار در دلش خطور می کند،جاهل است.خداوند از قول یوسف نقل کرده است که:

«هَلْ عَلِمْتُمْ مٰا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جٰاهِلُونَ» (سـوره یوسـف آیه ۸۹) یعنی آیـا دانستیـد هنگامی که جاهل بودیـد با یوسف و برادرش چه کردید.در اینجا به برادران یوسف بواسطهٔ اینکه خواستند معصیت خدا کنند،نسبت جهل داده شده است.

۲-معنای جهالت این است که آنها بکنه کیفری که در عمل زشت است،پی نبرده اند.این وجه از فراء است.

۳-جبـائی گویـد:مقصود این است که آنها جاهلنـد که عملشان گناه است،از این رو گناه را مرتکب می شونـد ولی دلیلی اقامه می کننـد که آن عمـل را از صـورت گنـاه خـارج می سـازد یـا از میزان قبـح آن می کاهـد.رمانی این وجه را ضـعیف شـمرده است.زیرا بـا عقیـدهٔ مفسـران مخالف و مسـتلزم این است که اگر کسـی با علم بگناه،مرتکب گناه شود توبه اش قبول نشود چه جملـهٔ: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ...» مفید این است که توبه اختصاص بآنهایی دارد که در آیه بیان شده است.ابو العالیه و قتاده گویند:صـحابه اجتماع کرده اند بر اینکه:هر گناهی که انسان مرتکب شود از روی جهالت است.زجاج گوید:گناه، جهالت است بواسطهٔ اینکه انسـان لـذت فانی را بر لـذت جاودانی ترجیـح می دهـد.بنا بر این آنها در انتخابشان جاهلنـد.مقصود از این که بزودی توبه می کننـد (ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ) این است که پیش از مرگ توبه می کننـد چه میـان انسان و مرگ،قرب است پس توبه وقتی قبول می شود که پیش از یقین بمرگ باشد.حسن و ضحاک و ابن عمر می گویند:

مقصود این است که پیش از مشاهـدهٔ مرگ توبه کنند.سـدی گویـد:مقصود این است که در حـال صـحت و پیش از بیماری و مرگ توبه کنند.از امیر المؤمنین(ع)روایت شده است که:پرسـیدند اگر چند بار توبه کند و توبه را بشکند،چطور؟فرمود:خدا او را

می آمرزد.پرسیدند تا کی؟ فرمود:تا وقتی که شیطان حسرت بخورد.در کتاب «من لا یحضره الفقیه»است که پیامبر گرامی در آخر یک خطبه فرمود:«کسی که یک سال پیش از مرگ توبه کند خدا او را می آمرزد»سپس فرمود:«یک سال زیاد است، کسی که یک ماه پیش از مرگ توبه کند،خدا توبه اش را می پذیرد»سپس فرمود:«یک ماه زیاد است،اگر کسی یک روز پیش از مرگ توبه کند خدا او را می آمرزد»سپس فرمود:

«یک روز زیاد است اگر کسی یک ساعت پیش از مرگ توبه کند خدا توبه اش را می پذیرد» سپس فرمود:«یک ساعت زیاد است اگر کسی توبه کند در حالی که آخرین نفس او فرا رسیده است،خداوند توبه اش را می پذیرد»ثعلبی باسناد خود از عباده بن صامت،از پیامبر گرامی همین خبر را عیناً نقل کرده است،جز این که در آخر آن گفته است:«یک ساعت بسیار است،اگر کسی توبه کند پیش از لحظهٔ مرگ»و نیز باسناد خود از حسن روایت کرده است که:«چون شیطان از آسمان طرد شد بخداوند عرض کرد:بعزت و جلالت سوگند که از فرزندم آدم جدا نمی شوم تا وقتی که روحش از کالبدش جدا شود فرمود:

بعزت و جلالم سوگند.توبه را تا دم مرگ از بندگانم جدا نمی کنم.

فَأُولٰئِکَ یَتُوبُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ

:خدا توبهٔ ایشان را قبول می کند.

وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً

:خداوند بمصالح بندگان دانا و در معاملهٔ خود با ایشان حکیم است.

وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئٰاتِ

:توبهٔ کسانی که گناه می کنند و توبه را تا دم مرگ به تاخیر می اندازند،قبول نیست.

حَتّٰی إِذٰا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ

:تا وقتی که اسباب موت از قبیل دیدن ملك الموت و قطع امید از زندگی و پیدا شدن حالت یأسی که فقط خود شخص محتضر از آن آگاه است،فراهم گردد،بفکر توبه می افتد و از کردار گذشتهٔ خود نادم می شود.

قٰالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ

:می گوید:اکنون توبه می کنم در حالی که دیگر وقت توبه گذشته است.اهل تاویل متفقند که این آیه شامل گنهکاران مسلمان است،تنها ربیع معتقد است که در بارهٔ منافقین است و اعتقادش نادرست است زیرا منافقین از جملهٔ

کفارند و در بارهٔ کفار در جملهٔ بعد می فرماید:

وَ لاَ الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كُفّارٌ

:آنهایی که در حال کفر می میرند و پس از مرگ پشیمان می شوند،توبه ندارند.

أُولٰئِكَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً

:برای آنان عذابی دردناک فراهم کرده ایم.

علت اینکه خداوند توبهٔ انسان را در حال بیماری و یأس از زندگی نمی پذیرد، این است که در این حالت برای ترک زشتی ها و انجام کارهای نیکو مجبور است و شخص مجبور تکلیف ندارد و بر کار نیک و بد خود مستحق مدح یا ذم نیست و کسی که تکلیف از او برداشته شده است،توبه اش صحیح نیست.بهمین جهت است که اهل آخرت تکلیفی ندارند و توبه شان مقبول نیست.

برخی بظاهر «أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً» استدلال کرده اند بر این که:عقاب مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند حتمی است.لکن آنچه از آیه استنباط می شود،این است که معنای مهیا کردن عذاب برای ایشان،آفرینش آتشی است که در آن گرفتار خواهند شد.این مطلب مسلم است و ظاهر آیه مقتضی این است که آنان مستوجب دخول آتش هستند ولی مقتضی این نیست که حتماً بر طبق استحقاق ایشان عمل خواهد شد(چه بسا عفو خدا یا شفاعت کنندگان شامل حالشان شود) این احتمال هم می توان داد که:«اولئک»اشاره به آنهایی باشد که با کفر می میرند و بنا بر این عذاب،برای کسانی مهیا شده است که اینطور بمیرند،نه گنهکارانی که بی توبه بمیرند یا دم مرگ توبه کنند،چه در این صورت،مشار الیه دور خواهد بود و با بودن مشار الیه نزدیک،احتیاجی به اینکه مشار الیه دور را قصد کنیم نداریم.

احتمال دیگری که ممکن است داد،این است که:خداوند برای آنان عذاب آماده کرده است و اگر بخواهد عادلانه با آنها رفتار کند مستحق عذابند ولی اگر مشیتش به عفو تعلق گیرد،از عذاب نجات می یابند. فایدهٔ این بیان این است که به آنها اعلام شود که بر اثر چنین اعمالی مستحق عقاب می شوند و موظفند که خود را از آن ایمن

ندانند شاید این احتمال این است که خداوند می فرماید: «وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ» (سوره نساء آیهٔ ۴۸)یعنی گناهان پایینتر از شرک را برای کسانی که بخواهد می آمرزد.

چنین کسانی غیر از مؤمنانی که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند،نیستند زیرا مؤمن مطیع و گنهکاری که توبه کرده،از این جمله،خارجند و خلافی نیست که خداوند مومنانی را که اهل طاعتند و معصیت کارانی که توبه کرده اند،عذاب نمی کند، همچنین شخص کافر هم مشیت خداوند شامل حالش نمی شود و از آمرزش او محروم است زیرا خداوند خبر داده است که اهل کفر را نمی آمرزد.پس این مشیت فقط شامل حال مؤمنانی می شود که مرتکب گناه کبیره شده و بدون توبه مرده اند.

ربیع می گوید:این آیه بوسیله: «وَ یَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ» نسخ شده است چه خداوند حکم کرده است که برای گنهکاران عذابی دردناک مهیا کرده است و همان طوری که نسخ در امر و نهی جایز است در چنین احکامی هم جایز است ولی نسخ در خبر جایز نیست.مثل این که:بگوید:«چنین و چنان بود»و بعد آن را نسخ کند و بگوید:«خیر چنین و چنان نبود»بدیهی است که نظریه ربیع نادرست است.زیرا «اعتدنا...»بمنزلهٔ خبر است و همانطوری که نسخ در خبر جایز نیست در چیزی که بمنزلهٔ خبر است نیز روا نیست .

ص: ۷۴

[سوره النساء (۴): آیه ۱۹]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا اَلنِّسٰاءَ کَرْهاً وَ لاٰ تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مٰا آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاّٰ أَنْ یَأْتِینَ بِفٰاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ وَ عٰاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اَللّٰهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً (۱۹)

(۱)

ترجمه

ای مردم مؤمن،برای شما حلال نیست که زنان را بدون میلشان بارث برید و آنها را حبس مکنید که بعضی از آنچه بایشان داده اید از ایشان بگیرید.مگر این که گناهی آشکار مرتکب شوند و با آنها به نیکی معاشرت کنید که شاید چیزی را مکروه بدارید و خداوند خیر بسیاری در آن قرار دهد.

ص: ۷۵

۱- ۱) -آیهٔ ۱۹ سوره چهار نساء جزء ۴

بیان آیهٔ ۱۹

اشاره

قرائت

حمزه و کسایی«کره»بضم کاف(همچنین در سورهٔ توبه و احقاف)قرائت کرده اند و عاصم و ابن عامر و یعقوب در سورهٔ احقاف با آنها موافقت کرده اند.دیگران بفتح کاف خوانده اند.ابن کثیر و ابو بکر عاصم«مبینه»بفتح یاء خوانده اند و دیگران بکسر یاء قرائت کرده اند.بروایت شواذ از ابن عباس بکسر یاء بدون تشدید،قرائت شده است.

کره(بفتح کاف)و کره(بضم کاف)دو لغتند مثل ضعف و ضعف و فقر و فقر و دف و دف.

لغت

عضل:تضییق و منع از تزویج،اصل این کلمه از امتناع است مثل:

«عضلت الدجاجه ببیضتها»یعنی تخم گذاری برای مرغ دشوار شد و «عضل الفضاء بالجیش الکثیر»یعنی بر اثر زیادی لشکر فضا تنگ شد.

«داء عضال»یعنی دردی که خوب نمی شود.

فاحشه:زشتی،این کلمه مثل عاقبت و عافیت مصدر است.ابو عبیده گوید:

فاحشه«ننگ و فحش«قبیح»است.

معاشرت:مصاحبت.

اعراب

أَنْ تَرِثُوا النِّسٰاءَ

:محلا مرفوع و فاعل«لا یحل»است.کرهاً:مصدری است که جانشین حال شده است.لا تعضلو:ممکن است منصوب و عطف بر «أَنْ تَرِثُوا» بمعنی «و لا ان تعضلو» باشد و ممکن است مجزوم و فعل نهی باشد.

ص: ۷۶

شان نزول

۱-گفته اند:ابو قیس اسلت بمرد و پسرش محصن لباس خود را بر همسرش کبشیهٔ دختر معن افکند و نکاح او را تیول خود ساخت و او را ترک کرد و از دادن نفقهٔ او خود داری نمود.زن خدمت پیامبر گرامی آمد و عرض کرد:نه از شوهرم ارثی بردم و نه آزادم گذارده اند که همسری اختیار کنم،از این رو آیهٔ شریفه نازل گردید.این مطلب از مقاتل است و از امام باقر(ع)نیز روایت شده.

۲-برخی گفته اند:رسم مردم جاهلیت این بود که هر گاه مردی می مرد.پسر (از زن دیگرش)یا ولیش لباسی بر زنش می افکندند و مثل اموال میت،زن را ارث قرار می داد.سپس یا خودش با او ازدواج می کرد،بدون اینکه مهری باو بدهد یا او را بدیگری می داد و مهرش را می گرفت.این آیه برای نهی از این کار نازل شد.حسن و مجاهد چنین گفته اند و ابو الجارود روایتی بهمین مضمون از امام باقر«ع»نقل کرده است.

۳-ابن عباس گوید:آیه در بارهٔ مردی نازل شده است که دارای زنی بود و او را دوست نمی داشت و بر او سخت می گرفت که مهر خود را ببخشد و خدا او را از این کار نهی کرد.

۴-زهری گوید:در بارهٔ مردی نازل شد که زن را پیش خود زندانی کرده بود و بدون اینکه حاجتی باو داشته باشد،منتظر مرگش بود تا مالش را بارث ببرد.این مطلب نیز از امام باقر(ع)روایت شده است.

مقصود

خداوند از عادات مردم جاهلیت،در بارهٔ یتیمان و اموال،در گذشته نهی کرد.

اکنون در صدد نهی از سنتهایی است که عرب در بارهٔ زنان داشت.

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا

:ای مردم مؤمن لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ :در دین شما روا نیست أَنْ تَرِثُوا النِّسٰاءَ کَرْهاً :که زنان را بارث برید و با عدم رضایتشان با آنها نکاح کنید.گفته شده است:یعنی حق ندارید آنها را زندانی کنید بخاطر طمعی که در میراث آنان دارید.و نیز گفته شده است:یعنی حق ندارید با آنها بد رفتاری کنید که مالشان

را به شما دهند،یا مهرشان را به شما ببخشند،یا بمیرند و از آنها ارث ببرید.

وَ لا تَعْضُلُوهُنَّ:

آنها را حبس مکنید و گفته شده است:یعنی آنها را از ازدواج منع مکنید.

لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مٰا آتَیْتُمُوهُنَّ

:که بعضی از آنچه به ایشان داده اید،بدست آورید.

در بارۀ این نهی چهار قول است:

۱-ابن عباس و قتاده و سدی و ضحاک گویند:نهی متوجه شوهر است که باید اگر احتیاجی بزن ندارد او را رها کند و او را نگه ندارد که ناچار شود قسمتی از مال خود را ببخشد.روایتی از امام صادق(ع)بهمین مضمون وارد شده است.

۲-حسن گوید:منظور وارث است که نباید مثل مردم جاهلیت،زن را از ازدواج منع کند.

۳-ابن زید گوید:منظور کسی است که زن خود را طلاق داده است.او نباید مثل قریش در جاهلیت،رفتار کند که زن شرافتمندی را نکاح می کردند و اگر زن با آنها موافقت نمی کرد،از او جدا می شدند به این شرط که جز باذن ایشان با مردی ازدواج نکند و بر این شرط گواه می گرفتند و یادداشتی می نوشتند.هر گاه کسی بخواستگاری زن می آمد،اگر شوهر اولی را راضی می کرد،اجازه اش می داد و اگر راضی نمی کرد، او را از ازدواج منع می کرد.خداوند از این کار منع فرمود.

۴-مجاهد گوید:منظور ولی است که باید زن را از ازدواج منع نکند.قول نخست،صحیحتر است.

إِلاّٰ أَنْ یَأْتِینَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ

:جز اینکه فاحشۀ آشکاری مرتکب شوند.در این باره دو قول است:

۱-حسن و ابو قلابه و سدی گفته اند:یعنی مگر این که زنا کنند پس اگر شوهر اطلاع یافت که زنش زنا کرده،می تواند از او درخواست پول کند.

۲-ابن عباس گوید:فاحشه یعنی نشوز و خودداری زن از ادای وظائف همسری.

بهتر این است که آیه را حمل کنیم بر هر معصیتی.چنان که از امام باقر(ع)نیز

روایت شده و مختار طبری نیز همین است.

در بارۀ این که این استثناء از چیست،اختلاف کرده اند:مفسران گویند استثناء از اخذ مال است.اصم گوید:پیش از آنی که برای زنان حدی تعیین شود،کیفر زناکاری آنان دادن پول بود،سپس نسخ شد.ابو علی جبایی و ابو مسلم گویند:استثناء از حبس و امساک است جز این که ابو علی آیه را منسوخ می داند.

وَ عٰاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

:با آنها درآمیزید به نیکی:اداء حقوق ایشان،اعم از انصاف در قسمت،نفقه و خوبی سخن و رفتار.گفته اند:معروف این است که او را نزنند و سخن بد باو نگوید و با او گشاده رو باشد و گفته اند مقصود این است که هر طور او رفتار می کند مرد هم همانطور رفتار کند.

فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ

: اگر از صحبت و نگاهداری ایشان کراهت دارید.

فَعَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ یَجْعَلَ اللّٰهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً

:ممکن است چیزی را مکروه شمارید و خداوند برای شما در آن خیر بسیاری قرار بدهد مثل اینکه فرزندی به شما دهد یا محبت او را در دل شما قرار دهد.ابن عباس و مجاهد چنین گفته اند.پس مقصود این است که:در طلاق آنها عجله مکنید،شاید خداوند خیر بسیاری برای شما در ایشان قرار دهد.در این آیه مردان تشویق شده اند که نسبت بزنانی که بآنها بی علاقه هستند، شکیبا باشند و با اینکه از مصاحبت ایشان کراهت دارند،در صورتی که ضرر بدنی یا دینی یا مالی متوجهشان نباشد،آنها را نگهداری کنند.

ممکن است ضمیر«فیه»به آنچه مکروه است برگردد یعنی:شاید خداوند در آنچه مکروه می شمارید خیر بسیاری قرار دهد و این معنی با معنای اول فرقی ندارد.

اصم گوید:یعنی خداوند در فراق شما از ایشان خیر بسیاری قرار می دهد.

گفته است نظیر آن: «وَ إِنْ یَتَفَرَّقٰا یُغْنِ اللّٰهُ کُلاًّ مِنْ سَعَتِهِ» است(سوره نساء آیه ۱۳۰) یعنی اگر جدا شوند خداوند از گشایش خود هر کدام را بی نیاز می سازد.قاضی گوید:

این مطلب بعید است.زیرا خداوند تشویق کرده است که مردان مصاحبت خود را با زنها ادامه دهند.چگونه آنها را بر مفارقت تشویق می کند؟!

[سوره النساء (۴): آیات ۲۰ تا ۲۱]

اشاره

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اِسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَیْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِیناً (۲۰) وَ کَیْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضیٰ بَعْضُکُمْ إِلیٰ بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنْکُمْ مِیثاقاً غَلِیظاً (۲۱)

(۱)

ترجمه

و اگر خواستید همسران خود را تبدیل کنید و یکی از ایشان را مال بسیاری داده اید،چیزی از وی مگیرید.آیا مال را می گیرید،حال آنکه بهتان و گناهی آشکار است؟ و چگونه مال را از ایشان می گیرید در حالی که با یکدیگر تماس گرفته و خلوت کرده اید و از شما عهد و پیمانی محکم گرفته اند؟

۱- ۱) -آیهٔ ۲۰ و ۲۱ و سورهٔ نساء جزء چهارم سوره ۴

بیان آیهٔ ۲۰ و ۲۱

اشاره

لغت

قنطـار:مال بسـیار،این کلمه از قنطره بمعنی،پل گرفته شـده.قنطر بمعنی داهیه نیز از همان است زیرا در بزرگی به پل شبیه اسـت می گویند:«قنطر فی الامر» یعنی بدون اینکه حاجتی باشد او را در کلام بزرگ ساخت.

بهتـان:دروغ و نسبت نـاروا،اصـل ایـن کلمـه از تحیر است مثـل: فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ (سـوره بقره ۲۵۸)یعنی شـخص کافر بواسطه نداشتن دلیل متحیر شد.بنا بر این بهتان،آن دروغی است که صاحب خود را بواسطهٔ بزرگی خود حیران می سازد.

افضاء:رسیدن دو چیز به یکدیگر بطوری که یکدیگر را لمس کنند.اصل این کلمه از فضاست که بمعنای گشادی است.

اعراب

بهتانا:مصدری است که جای حال نشسته.و اثما:نیز همین حالت را دارد یعنی:«ا تأخذونه مباهتین و آثمین»

مقصود

خداونـد در آیـهٔ پیش مردم را تشویق کرد که زنـان خود را بـا حسن معاشـرت نگهـداری کننـد.اکنون بمردانی که می خواهند زنان را طلاق گفته و همسران دیگر اختیار کنند.می فرماید:

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَکانَ زَوْجٍ

:و اگر خواستید زنی را بجای زنی دیگر قرار دهید.

وَ آتَیْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً

:و زنی را که طلاق می دهید،مال بسیاری داده اید.

بنا بر آنچه که در بارهٔ کلمهٔ قنطار گفته شده:قنطار،پوست گاوی است که پر از طلا

کرده باشند یا دیهٔ خون انسان است یا...در این باره در اوایل سوره آل عمران بحث کرده ایم.

فَلاٰ تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً

:از آنچه به او داده اید،چیزی پس مگیرید.

أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً

:این استفهام انکاری است یعنی:آنچه از آنها می گیرید،باطل و ظلم و گناهی واضح است.بقولی معنای آن این است که:آیا با انکـار اینکـه زن مالـک آن مـال است،مـال را از او میگیریـد؟ایـن انکـار،بهتـان شـمرده می شـود،زیرا شـوهر وقـتی که بناحق،منکر،مالکیت زن می شود،در حقیقت دروغ و تهمت بسته است.

برخی گفته اند:با این که گرفتن مال زن در هر حال نارواست،خواه مرد بخواهد او را طلاق دهد و همسـری دیگر اختیار کند و خـواه نخواهـد.چرا در صـورت طلاـق، گرفتن آنچه به زن داده شـده،مورد نهی قرار گرفته است؟ جواب این است که:در موقع تغییر همسـران این توهم پیش می آیـد که می توانند آنچه به اولی داده شده،از او بگیرند و به دومی بدهند.خداوند بیان فرمود که این کار روا نیست و اشـکال را بر طرف ساخت و مقصود این است که اگر خواستیـد از همسـرتان جـدا بشوید،چه بجای او دیگری قرار دهید،باید آنچه باو داده اید از او نگیرید.

وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضىٰ بَعْضُكُمْ إِلىٰ بَعْضٍ

:چگونه مال را از ایشان می گیرید در حالی که با یکدیگر تماس گرفته و خلوت کرده اید؟کلمهٔ افضاء کنایه از مجامعت است چنان که ابن عباس و مجاهـد و سـدی گفته اند و برخی گفته اند منظور از افضا خلوت صـحیح است:اگر چه مجامعتی صورت نگیرد.علت این که خلوت را افضـاء نامیـده، این است که در موقع خلوت،برای مجـامعت مانعی وجود ندارد.اصـحاب ما هر دو قول را روایت کرده اند.

در تفسـیر کلبی از ابن عبـاس است که:افضـاء،این است که زن و مرد در یـک بستر جمع شونـد،اعم از اینکه مجامعت کننـد یا نکنند.در هر دو حالت مهر بر شوهر واجب می شود.

ص :۸۲

وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً

:و آنها از شما پیمانی درشت گرفته اند.در این اقوالی است.

۱-منظور از میثاق غلیظ آن عهدی است که در موقع ازدواج،مرد می بندد که زن را به نیکی نگهداری کند و به نیکی رهایش سازد.حسن:ابن سیرین،ضحاک، قتاده سدی چنین گفته اند و روایتی هم از امام باقر(ع)بهمین مضمون نقل شده است.

۲-مجاهد و زید گفته اند:مقصود«از میثاق غلیظ»همان نکاحی است که زن را بر مرد حلال ساخته است.

۳-پیامبر گرامی فرمود:یعنی ایشان را بعنوان امانت الهی گرفتید و با کلمهٔ خدا بر خویش حلال ساختید.

در باره این دو آیه سه قول است:

۱-این دو آیه نسخ نشده اند و بنا بر این شوهر نمی تواند چیزی از زن مطالبه کند.در طلاق خلعی این مطالبه مانعی ندارد زیرا در این مورد،کراهت از جانب زن است و شوهر ناگزیر است که وی را طلاق دهد و زن دیگری اختیار کند.پس حکم این دو آیه،با حکم طلاق خلع ناسازگار نیست و حکم این دو آیه با حکم آیهٔ خلع، نسخ نشده است.عقیده بیشتر مفسران همین است.

۲-بکیر بن بکر بن عبد اللّٰه مزنی گوید:این دو آیه نسخ نشده اند و مرد نمی تواند چیزی از زن مطالبه کند حتی در مورد طلاق خلع.

۳-این دو آیه بوسیله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّٰ يُقِيمٰا حُدُودَ اللّٰهِ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِمٰا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ...» اگر ترسیدید که زن و شوهر اقامهٔ حدود خدا را نکنند،گناهی بر آن دو نیست که در مقابل مالی که زن می دهد،طلاق بگیرد.

عقیده حسن همین است.

سورهٔ بقره ۲۲۹ یعنی نسخ شده اند .

ص :۸۳

[سوره النساء (۴): آیه ۲۲]

اشاره

وَ لاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ سٰاءَ سَبِيلاً (۲۲)

(۱)

ترجمه

و با زنانی که در نکاح پدرانتان بوده اند نکاح نکنید مگر آنچه گذشته است.

این کار،زنا و موجب خشم خدا و بد راهی است.

ص :۸۴

۱- ۱) -آیهٔ ۲۲ سورهٔ نساء جزء چهارم

بیان آیهٔ ۲۲

اشاره

لغت

نکاح:عقد زناشویی،وطی.به هر دو معنی در قرآن استعمال شده است مثل:

«وَ أَنْکِحُوا الْأَیٰامیٰ مِنْکُمْ» (سوره نور ۳۲ یعنی عزبانتان را همسر دهید) «اَلزّٰانِی لاٰ یَنْکِحُ إِلاّٰ زٰانِیَةً أَوْ مُشْرِکَةً» (سوره نور ۳ یعنی زناکار جز با زنی که زناکار یا مشرک باشد،همبستری نمیکند)در حدیث است که:

«ملعون من نکح یده و ملعون من نکح بهیمه» یعنی ملعون است کسی که استمنا کند یا به حیوانی نزدیک شود.شاعر گوید:

کبکر تشهی لذیذ النکاح

و تفزع من صوله الناکح

یعنی مانند دوشیزه ای که از آمیزش،لذت می برد و از صولت مردی که با او در آمیخته،می نالد.

اصل کلمه نکاح،جمع شدن است.چنان که گفته اند:«انکحنا الفرا فسنری» یعنی الاغهای وحشی را جمع ساختیم و بزودی می بینیم.

مقت:خشم گرفتن از کار زشتی که شخص مرتکب می شود.

اعراب

إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ

:استثنای منقطع است چه استثنای ماضی از مستقبل صحیح نیست مثل: «لاٰ یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الْأُولیٰ» یعنی در آنجا مرگ نمی چشند جز مرگ اول(سوره دخان ۵۶)یعنی«لکن ما قد سلف فلا جناح علیکم»لکن آنچه گذشته،گناهی بر شما نیست.

کان:مبرد گوید جایز است که زایده باشد یعنی:«انه فاحشه»(این کار فاحشه است)وی به این شعر،استشهاد کرده است:

ص :۸۵

فکیف اذا حللت بدار قوم

و جیران لنا کانوا کرام

یعنی چگونه است هنگامی که وارد شوم در خانهٔ قوم و همسایگان کریمهان (کانوا زاید است) زجاج گوید:این مطلب غلط است چه اگر«کان»زایده بود،خبر آن منصوب نمی شد،بدلیل همان بیتی که بدان استناد جسته است.

علی بن عیسی گوید:«کان»برای این آمده است که دلالت کند بر اینکه نکاح با همسر پدر،قبلا هم فاحشه بوده است.

و ساء سبیلا:«سبیلا»تمیز است و فاعل«ساء»ضمیر مستتر و مفسر آن«سبیل» است و مخصوص بضم حذف شده است.یعنی:این راه،بد راهی است.

شان نزول

ابن عباس و قتاده و عکرمه و عطا گفته اند:این آیه در بارهٔ روش مردم جاهلیت نازل شده است که با همسر پدر ازدواج می کردند.گفته اند: صنوان بن امیه با همسر پدر،فاخته دختر اسود بن مطلب و منظور بن ریان بن مطلب با همسر پدرش ملیکه دختر خارجه ازدواج کرد.

اشعث بن سوار می گوید،ابو قیس که یکی از انصار و مردی صالح بود درگذشت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد.وی گفت:من ترا فرزند خویش می شمارم و تو در میان قوم خود مردی صالح هستی.من خدمت پیامبر گرامی می روم و کسب تکلیف می کنم.سپس نزد پیامبر رفت و ماجرا را شرح داد.پیامبر فرمود:بخانه ات بازگرد و این آیه نازل گردید.

مقصود

قبلا در بارهٔ شرائط نکاح،دستوراتی داده شد.اکنون به بیان کسانی که ازدواج با آنها صحیح است یا صحیح نیست پرداخته،می فرماید:

وَ لاٰ تَنْکِحُوا مٰا نَکَحَ آبٰاؤُکُمْ مِنَ النِّسٰاءِ

:با کسانی که پدران شما آنها را بهمسری گرفته اند ازدواج مکنید.برخی گفته اند:منظور این است که با زنانی که پدرانتان با آنها

آمیزش کرده اند،ازدواج مکنید.بر شما حرام است آنچه که مردم جاهلیت مرتکب می شدند و با همسر پدر ازدواج می کردند.این قول از ابن عباس و قتاده و عطا و عکرمه است.

طبری می گوید:تقدیر این است:«لا تنکحوا نکاح آبائکم»یعنی مثل پدرانتان نکاح مکنید.بنا بر این«ما نکح»تاویل بمصدر برده می شود و منظور این است که باید از نکاح با حلیلهٔ پدران و هر نکاح فاسدی خودداری کرد.در معنای اول«ما»موصول و احتیاج دارد به اینکه از جمله صله،عائدی بآن بازگردد ولی طبری می گوید:بهتر این است که«ما»مصدری باشد چه اگر مراد نهی از ازدواج با حلیلهٔ پدران بوده باید بگوید:«لا تنکحوا من نکح آبائکم»یعنی با کسانی که پدرانتان با آنها نکاح کرده اند،نکاح مکنید.

از این مطلب چنین پاسخ داده اند که«ما»کنایه از جنس است و«من النساء»مفسر آن است (۱).مثل:«لا تاخذ ما اخذ ابوک من الاماء»یعنی کنیزانی را که پدرت گرفته مگیر.

إِلاّ مٰا قَدْ سَلَفَ

:می فرماید ازدواجهایی که در گذشته با همسران پدران کرده اید مؤاخذه ندارد.برخی گفته اند،یعنی آنچه گذشته،بحال خود باقی گذارید و رها مکنید که برای شما جایز است.بلخی می گوید:این قول خلاف اجماع و دین اسلام است برخی گفته اند:یعنی گذشته را اجتناب و ترک کنید.این معنی از قطرب است.برخی گفته اند:استثنای آنچه گذشته،به این ملاحظه است که معلوم باشد که قبلا هم این کار برای ایشان مباح نبوده است:

إِنَّهُ کٰانَ فٰاحِشَةً وَ مَقْتاً

:این کار زناست و موجب بغض پروردگار می شود.هاء «انه»ممکن است به نکاحی که از آن نهی شده است برگردد.یعنی:نکاح با همسر پدر

۱ - ۱) -اگر در آیهٔ شریفه«من النساء»ذکر نشده بود احتمال طبری قابل توجیه بود.لکن با توجه باین کلمه و تفسیر آن از«ما نکح»کاملا روشن است که مراد همان معنی های اول است و دستور می دهد که آن سنت جاهلیت را ترک کنند و با همسران پدران ازدواج ننمایند.

زنـا و...است و ممکن است به نکـاحی که از جاهلیت،انجام می گرفت،برگردد،یعنی کاری که مردم جاهلیت می کردنـد،زنا و موجب خشم پروردگـار بود و پیـامبران پیشـین حرمت آن را به شـما ابلاغ کرده بودنـد و شـما از حرمت آن با خبر بودیـد.البته معنای اول قوی تر است و جبایی نیز همین را اختیار کرده و گفته است:سلامت از آنچه گذشته این است که توبه کنند و از زن پدر خود جدا گردند.

بلخی می گویـد:هر نکاح محرمی زنا نیست،زیرا زنا فعل مخصوصـی است که از یک طریقه و سـنت معینی پیروی نمی کنـد و تابع آداب و سنن زندگی انسانهاست،لذا بمردم مشرکی که در جاهلیت،بدنیا آمده اند،زنا زاده نمی گویند و همچنین فرزندان اهـل ذمـه(یعنی اهـل کتـاب)و کسـانی که بـا مسـلمانان عهـد و پیمـانی دارنـد،زنـازاده نیسـتند چه آنهـا نیز در میـان خـود عقد مخصوصی دارند که بر طبق آن با یکدیگر ازدواج می کنند (۱)

۱- ۱) -همانطوری که مؤلف اشاره می کند،باید توجه داشـته باشیم که تمام جوامع بشری، معتقدند که آمیزش زن و مرد،باید در چهار چوبـۀ مقررات مخصوصـی محـدود گردد تا جلو هرج و مرج و فساد و اختلاط انساب گرفته شود.بـدون تردیـد ادیان آسـمانی در ایجاد این عقیده در میان انسانها نقش بسیار مهمی ایفا کرده اند و نتیجۀ آن با توجه به مسئولیت و وظایف بترتیبی که بر عهـدۀ خـانواده است بخوبی روشن می گردد.اطفـالی که از محیـط انس و صـمیمیت خانواده،بواسـطۀ حرام زاده بودن یا جهاتی دیگر محرومنـد،نه تنها روی سـعادت را نمی بیننـد بلکه افرادی تبهکار نیز خواهنـد شـد. علاوه بر این برای خود زنان و مردان نیز محیـط خـانواده کـانونی از صـفا و صـمیمیت و حرارت است که می تواننـد در آنجا تمـدد اعصاب کرده،ناراحتیها و خسـتگیهای روزانه را بکلی فراموش کننـد و از یاد ببرنـد. اسـلام بر اساس فوایـد مهمی که خانواده دارد،به این واحـد کوچک اجتماعی بسـیار اهمیت می دهد و در عین حال به مقررات و سـنن جوامع بشری احترام می کند و خانواده هایی را که به پیروی از سـنن دیگری بوجود آمده اند به رسـمیت می شـناسد و فرزندان آنها را هم حلال زاده می داند،چه آن نتایجی که مورد نظر اسـلام است،یعنی تربیت اولاـد و عـدم اختلاـط انسـاب و فوایـد دیگر،از آنهـا نیز بـدست می آیـد. بـدیهی است که بنـا بر این حساب،هر جامعه ای پیرو هر سنتی که باشد،آمیزشهایی که در خارج از چهار چوبۀ مقرراتش انجام گیرد،زنا می شمارد.

وَ سٰاءَ سَبِيلاً

:این ازدواج فاسد،راه بدی است.

از این آیه استنباط می شود که زنی که در ازدواج پدر انسان بوده است،نمی توان با او ازدواج کرد.خواه پدر با او آمیزش کرده باشد یا نکرده باشد.این مطلب اتفاقی است.

اختلاف در این است که اگر مردی با زنی زنا کرد، آیا آن زن بر پسر او حرام می شود یا نه؟از عموم آیه می توان استفاده کرد که در این فرض هم حرام است زیرا کلمهٔ نکاح بمعنی وطی هم بکار رفته است و اصل در معنای نکاح همین است و استعمال نکاح در عقد فرع است،بنا بر این سزاوار است که کلمهٔ«نکاح»را در آیه شریفه،بر هر دو معنی حمل کنیم.

نکتهٔ دیگر این است که:همانطوری زن پدر بر پسر حرام است،زن پدر پدر و...

بر پسر و پسر پسر و...حرام است و در این مساله خلافی نیست .

ص :۸۹

[سوره النساء (۴): آیه ۲۳]

اشاره

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهٰاتُكُمْ وَ بَنٰاتُكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ وَ عَمّٰاتُكُمْ وَ خٰالاٰتُكُمْ وَ بَنٰاتُ اَلْأَخِ وَ بَنٰاتُ اَلْأُخْتِ وَ أُمَّهٰاتُكُمُ اَللاّٰتِی أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَوٰاتُكُمْ مِنَ اَلرَّضٰاعَةِ وَ أُمَّهٰاتُ نِسٰائِكُمْ وَ رَبٰائِبُكُمُ اَللاّٰتِی فِی حُجُورِكُمْ مِنْ نِسٰائِكُمُ اَللاّٰتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِكُمُ اَلَّذِينَ مِنْ أَصْلاٰبِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ اَلْأُخْتَيْنِ إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ غَفُوراً رَحِيماً (۲۳)

(۱)

ترجمه

حرام است بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانتان که شیرتان داده اند و خواهرانتان که با هم از یک پستان شیر خورده اید و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که در تربیت شما هستند و با مادرانشان آمیزش کرده اید و اگر آمیزش نکرده اید،گناهی بر شما نیست و همسران فرزندانی که از پشت شما هستند و جمع کردن میان دو خواهر،مگر آنچه که گذشته است.خداوند آمرزنده و رحیم است.

ص: ۹۰

۱- ۱) -آیه ۲۳ سوره نساء جزء ۴

بیان آیهٔ ۲۳

اشاره

لغت

ربائب:جمع ربیبه،دختر همسر از شوهری دیگر.علت اینکه او را ربیبه نامیده اند این است که شخص او را تربیت می کند.پس ربیبه بمعنی مربوبه(تربیت شده)است.مثل قتیله بمعنی مقتوله(کشته)چنین دختری را ربیبه می نامند،خواه شخص او را تربیت کرده باشد یا نکرده باشد زیرا وقتی که با مادرش ازدواج می کند، مادر از لحاظ تربیت تابع اوست و دختر تابع مادر.بنا بر این ربیبهٔ وی شمرده می شود.

عرب اسم فاعل و مفعول را بر آنکه الآن متصف به صفتی است یا مجدداً متصف می شود، اطلاق می کند مثلا به کسی که هنوز کشته نشده می گویند:«مقتول»در صورتی که در معرض قتل باشد و می گویند:«هذا اضحیه»یعنی این قربانی است در صورتی که برای قربانی کردن آماده شده باشد.گاهی به شوهر زن گفته می شود ربیب پسر زن،در این صورت،ربیب بمعنای فاعل یعنی تربیت کنندهٔ پسر زن.

حلائل:جمع حلیله،این کلمه از حلال مشتق است یعنی زنی که آمیزش با او حلال است.اما مذکر آن«حلیل»و جمع آن«احله»می شود مثل«عزیز»و«اعزه»زن و مرد را حلیل و حلیله می نامند بخاطر اینکه آمیزش آنها با یکدیگر حلال است.برخی گفته اند:کلمه از حلول بمعنای ورود،مشتق است بملاحظهٔ اینکه هر کدام در بستر، بر یکدیگر وارد می شوند.

مقصود

اکنون خداوند به بیان زنانی که نمی توان با آنها ازدواج کرد،می پردازد و می فرماید:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ

:حتماً در اینجا چیزی حذف شده است چه حرمت،به

ذات شیء تعلق نمی گیرد پس اگر بگویند حرام است بر شما مادرانتان،یعنی حرام است ازدواج شما با مادرانتان.چنان که در آیه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ» (سورهٔ مائده ۳)می گوید حرام است بر شما مردار و خون،یعنی حرام است بر شما خوردن مردار و خون.هر زنی که نسبت انسان از راه ولادت به او منتهی شود،خواه بلا واسطه خواه با واسطهٔ پدر و مادر و...مادر شمرده می شود.

وَ بَنٰاتُكُمْ

:نکاح با دخترانتان،خواه دختر خود شما باشد یا دختر دختر یا دختر پسرتان،حرام است.

وَ أَخَوٰاتُكُمْ

:اخوات جمع اخت است،هر زنی که با انسان از یک پدر یا از یک مادر یا از یک پدر و مادر باشد،ازدواج با او حرام است.

وَ عَمّٰاتُكُمْ

:عمات،جمع عمه است،هر زنی که عمه خود انسان یا عمهٔ پدر یا عمهٔ مادر یا...باشد،ازدواج با او حرام است.

وَ خٰالاٰتُكُمْ

:خالات جمع خاله است،هر زنی که خالهٔ خود انسان یا خالهٔ پدر یا خالهٔ مادر باشد،ازدواج با او حرام است.

خداوند متعال در این آیه مردم را بلفظ جمع خطاب کرده و زنانی که ازدواج با آنها حرام است به آنها اضافه کرده و فرموده:مادرانتان،خواهرانتان و...از این رو افراد در مقابل یکدیگر قرار می گیرند و مقصود این است که هر فردی موظف است با مادر خود،خواهر خود و...ازدواج نکند.

وَ بَنٰاتُ الْأَخِ وَ بَنٰاتُ الْأُخْتِ

:دختران برادر و خواهر نیز بهمان بیانی که گذشت، حرامند.

این هفت گروه:مادران،دختران،خواهران،عمه ها،خاله ها،دختران برادر و دختران خواهر،حرمتشان به خویشاوندی است.ابن عباس می گفت:خداوند هفت گروه از زنان را به نسب و هفت گروه را به سبب حرام کرده است و همین آیه را می خواند.سپس می گفت هفتم این است: «وَ لاٰ تَنْكِحُوا مٰا نَكَحَ آبٰاؤُكُمْ مِنَ النِّسٰاءِ» (آیه ۲۲)

پس از ذکر محرمات نسبی به ذکر محرمات سببی می پردازد و می فرماید:

وَ أُمَّهاتُکُمُ اللاّتِی أَرْضَعْنَکُمْ

:زنانی که انسان از پستانشان شیر خورده است،مادر می نامند بخاطر اینکه ازدواج با ایشان حرام است،خواه مادر رضاعی خود انسان یا مادر رضاعی پدر یا مادر یا...باشند و همچنین مادر رضاعی زنی که به انسان شیر داده و مادر رضاعی مردی که پدر رضاعی انسان است،داخل در همین حکم است.

وَ أَخَواتُکُمْ مِنَ الرَّضاعَهِ

:یعنی خواهران رضاعی شما و دختران زنی که بانسان شیر داده است.اینها بر سه دسته اند:۱-دختری که از پستان مادر نسبی شخص شیر خورده،لکن شیر متعلق بپدر او نبوده بلکه متعلق به شوهر مادر بوده است. ۳-دختری که از پستان زن پدر-نه مادر-شخص شیر خورده است.

مادر و خواهر رضاعی بواسطهٔ شیر حرام می شوند و اگر شیر نباشد،حرمتی نیست و تمام کسانی که از راه نسب بر انسان حرام می شوند،مثل آنها از راه شیر حرام می شوند.

زیرا پیامبر گرامی فرمود:«خداوند از راه شیرخوارگی چیزهایی را که از راه خویشاوندی،تحریم کرده،حرام شمرده است»بنا بر این آن هفت گروهی که از راه خویشاوندی حرام شمرده شده اند،از راه شیرخوارگی نیز حرام شمرده می شوند یعنی:مادر رضاعی،خواهر رضاعی،دختر رضاعی،عمه رضاعی،خاله رضاعی، دختر برادر رضاعی و دختر خواهر رضاعی.

در مبحث رضاع باید در سه قسمت بحث کرد:

۱-در بارهٔ مدت رضاع،که مورد اختلاف است.اگر علما می گویند:رضاع در صورتی مؤثر است که در ظرف مدت دو سال شیر خوردن طفل انجام شود و مذهب اصحاب ما نیز همین است.چنان که شافعی و ابو یوسف و محمد نیز بر همین عقیده اند.ابو حنیفه گوید:مدت رضاع دو سال و نیم است.مالک گوید:مدت آن دو سال و یک ماه است و اتفاق کرده اند که شیر دادن بچهٔ بزرگ،بی اثر است.

۲-در بارهٔ مقدار رضاع،که نیز مورد اختلاف است.ابو حنیفه گوید:کم و زیاد آن موجب حرمت می شود.از ابن عمر و ابن عباس نیز روایت شده است و مذهب

مالک و اوزاعی نیز همین است.شافعی می گوید:پنج مرتبه شیر دادن،موجب حرمت می شود.عایشه و سعید بن جبیر نیز چنین گفته اند.اصحاب ما گویند:آن رضاعی موجب حرمت می شود که گوشت را برویاند و استخوان را محکم کند و این امر در صورتی تحقق می یابد که طفل یک شبانه روز از پستان زنی شیر بنوشد بدون اینکه در این مدت از پستان زن دیگری شیر بخورد یا پانزده مرتبه پیاپی از پستان زنی شیر بنوشد بدون اینکه در این مدت زن دیگری به او شیر بدهد.بعقیدهٔ بعضی از اصحاب ما ده مرتبه پی در پی برای ایجاد حرمت،کافی است.

۳-کیفیت رضاع،اصحاب ما می گویند آن رضاعی موجب حرمت می شود که طفل مستقیماً از پستان،شیر را بنوشد آنهم از راه دهان،اما از راههای دیگر شیر را به معدهٔ او برسانند موجب حرمت نمی شود.همچنین شیر میت،تاثیری در حرمت ندارد.البته همه این مسائل خلافی است.

وَ أُمَّهاتُ نِسائِکُمْ

:یعنی نکاح،مادر زن نیز حرام است.اعم از اینکه،مادر خود زن یا مادر مادرش یا مادر پدرش باشد و اعم از اینکه مادر نسبی یا مادر رضاعی او باشد.

مادر زن با خود عقد حرام می شود اعم از اینکه این عقد آمیزشی بدنبال داشته باشد یا نداشته باشد.زیرا خداوند حرمت مادر زن را مقید به آمیزش نکرده است.

وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتِی فِی حُجُورِکُمْ

:دختران همسرانتان که از شوهران دیگر هستند و در ضمان شما و تربیت شما هستند،بر شما حرام هستند.بدون هیچ اختلافی،بودن دختر زن در تربیت و ضمان شوهر،شرط حرمت نیست و علت اینکه در اینجا ذکر شده این است که غالباً دختر زن،تحت تربیت و سرپرستی شوهر زن می باشد.بنا بر این دختر زن و دختر پسر زن و دختر دختر زن و...بر شوهر حرامند.چه همهٔ اینها را ربیبه می نامند.

مِنْ نِسائِکُمُ اللاّتِی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ

:این جمله صفت است برای مادران ربیبه ها، بنا بر این ربیبه موقعی حرام است که شخص با مادر او آمیزش کرده باشد و اگر آمیزش نکرده باشد،حرام نیست و این مساله اجماعی است.

ص :۹۴

برخی گفته اند،این جمله صفت است برای: «أَمَّهٰاتُ نِسٰائِکُمْ» بنا بر این مقصود این است که مادران زنانی که با آنها آمیزش کرده اید،بر شما حرامند و ربیبه ها اعم از اینکه مادرانشان مدخوله باشند یا نباشند بمجرد عقد حرام می شوند.

عیاشی در تفسیر خود روایت کرده است که عیسی(ع)فرمود:«ربیبه هایی که با مادرانشان آمیزش کرده اید،بر شما حرامند،خواه در تربیت شما باشند یا نباشند.

در مورد مادران زنان،مبهم گذارده شده و معلوم نیست که باید با دخترانشان آمیزش شده باشد یا نه.بنا بر این آنچه خداوند حرام کرده است،حرام بشمارید و آنچه مبهم گذارده است،مبهم بگذارید.» در بارهٔ معنای«دخول»(که ما آن را آمیزش ترجمه کردیم)دو قول است:

۱-ابن عباس گوید،بمعنای جماع است ۲-عطا می گوید:دخول بمعنای جماع و کارهایی که بمنزلهٔ جماع است می باشد.مثل عریان کردن و...مذهب ما هم همین است.و فقها در این مساله اختلاف کرده اند.

فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکُمْ

:یعنی اگر با مادر ربیبه آمیزش نکرده اید،هر گاه مادر را طلاق دهید یا بمیرد می توانید با دخترش ازدواج کنید.

وَ حَلاٰئِلُ أَبْنٰائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَصْلاٰبِکُمْ

:یعنی همسر فرزندان صلبی شما بر شما حرامند،لکن همسر کسانی که پسر خواندهٔ شما هستند حرام نیستند.از عطا روایت شده که این آیه وقتی نازل شد که پیامبر گرامی با همسر مطلقهٔ زید بن حارثه که پسر خواندهٔ او بود ازدواج کرد و مشرکین زبان به انتقاد گشودند،همچنین آیه:

«وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِیٰاءَکُمْ أَبْنٰاءَکُمْ» (سوره احزاب ۴)یعنی خداوند فرزند خوانده ها را فرزند قرار نداده است)و آیهٔ: «مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ» (سورهٔ احزاب ۴ یعنی محمد،پدر هیچیک از مردان شما نیست)بهمین مناسبت نازل شده اند.لکن همسر فرزند رضاعی حرام است زیرا پیامبر گرامی فرمود:خداوند هر چه به نسبت حرام کرده،برضاع هم حرام کرده است.

وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَیْنَ الْأُخْتَیْنِ

:یکی از محرمات،جمع میان دو خواهر است،کلمهٔ

«ان»با ما بعد خود در حکم مصدر است یعنی«الجمع بین الاختین»بمقتضای این بیان،نمی توان دو خواهر را در عقد ازدواج با هم جمع کرد،همچنین شخص نمی تواند دو کنیزی که با یکدیگر خواهرند مورد تمتع و آمیزش قرار دهد و هر گاه با یکی از آنها درآمیخت،نمی تواند با دیگری آمیزش کند.مگر اینکه کنیز مدخوله از ملکش خارج گردد.

عقیدهٔ حسن و اکثر مفسرین و فقها همین است.

إِلاّ ما قَدْ سَلَفَ

:این استثنا منقطع است،یعنی:لکن خداوند شما را بر آنچه گذشته است،مؤاخذه نمی کند.مقصود این نیست که آنچه پیش از نهی انجام داده اید مانعی ندارد و ادامه دهید و در این مطلب خلافی نیست.عطا و سدی گفته اند:منظور از آنچه گذشته.

این است که یعقوب با دو خواهر:لیا مادر یهوذا و راحیل مادر یوسف،ازدواج کرده بود، إِنَّ اللّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً :خداوند شما را بر کارهایی که قبل از این دستور انجام داده اید،مؤاخذه نمی کند.آنچه در این آیه حرام شمرده شده،همیشگی است خواه شخص بخواهد میان آنها را جمع کند یا با یکی به تنهایی ازدواج کند مثلا مادر زن،حرام است خواه با خود زن جمع شود یا جمع نشود.تنها خواهر زن با دیگران فرق می کند،چه ازدواج با خواهر زن در صورتی جایز نیست که شخص خواهر او را داشته باشد،اما اگر بمیرد یا طلاق بگیرد،می توان با خواهرش ازدواج کرد.

ممکن است به این آیه استدلال کنیم که این عده ای که از راه خویشاوندی ازدواج با ایشان حرام است،مالک شدن ایشان نیز صحیح نیست و نمی توان آنها را به بردگی گرفت،زیرا تحریم،عمومیت دارد.

اصطلاحاً زنانی که ازدواج با آنها برای همیشه،ممنوع است«مبهمات»می نامند.

این کلمه از«بهیم»گرفته شده و منظور حیوانی است که به یک رنگ باشد و رنگهای دیگری با رنگ او نیامیخته باشد و علت اینکه این زنان را«مبهمات»گویند،این است که ازدواج با آنها از هر جهت و در هر زمانی حرام است و نقطه ای برای حلیت ازدواج در مورد آنها وجود ندارد .

[سوره النساء (۴): آیه ۲۴]

اشاره

وَ اَلْمُحْصَنٰاتُ مِنَ اَلنِّسٰاءِ إِلاّٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ كِتٰابَ اَللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ مٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوٰالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسٰافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ اَلْفَرِيضَةِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (۲۴)

(۱)

ترجمه

و حرام است زنـان شوهر دار مگر آنان که ملک شـما باشـند،خداونـد حکم خود را برای شـما مکتوب داشـته است.و جز آنچه گـذشت،بر شـما حلال شد که بوسـیلهٔ اموالتان طلب کنید و با آنها ازدواج کنید و زنا نکنید.و هر گاه آنها را به عقد متعهٔ خود درآوریـد،اجرتشان را که فریضه است بدهید و گناهی بر شـما نیست در آنچه بعد از فریضه با یکدیگر توافق کنید.خداوند دانا و حکیم است.

ص: ۹۷

۱- ۱) -آیهٔ ۲۴ سورهٔ ۴ نساء جزء چهارم

بیان آیهٔ ۲۴

اشاره

قرائت

کسایی کلمهٔ«المحصنات»و«محصنات»را در همه جای قرآن بکسر صاد و در این آیه بفتح صاد خوانده است و دیگران در همه جا بفتح صاد قرائت کرده اند.

کوفیان باستثنای ابو بکر و ابو جعفر«احل»بضم همزه و کسر حاء و سایرین بفتح همزه و حاء خوانده اند.و گفته اند معنی آن:«و اللّٰه احل لکم»می باشد.اما در کلمهٔ «المحصنات»چنان که گذشت اختلافی وجود ندارد.

لغت

المحصنات:زنانی که شوهردار هستند،از مصدر احصان بمعنای تزویج.البته در قرآن کریم بمعنای دیگری هم استعمال شده است.از آن جمله است: «وَ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَنٰاتِ...» یعنی کسانی که نسبت ناروا به زنان آزاد می دهند،باید هشتاد تازیانه بخورند(سوره نور ۴) «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرٰانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهٰا» (سوره تحریم ۱۲)یعنی مریم دختر عمران عفت و پاکدامنی خود را حفظ کرد. «فَإِذٰا أُحْصِنَّ» (سوره نسا ۲۵)یعنی هر گاه اسلام آورند(البته در صورتی که به صیغهٔ معلوم قرائت شود نه مجهول.) محصن:مردی که تزویج کرده است.

سفاح:زنا،زجاج گوید:مسافحه و سفاح بعمل زانیانی گفته می شود که از زنای با هر کسی دریغ ندارد و اگر فقط با یکی زنا کند.«ذات خدن»یعنی صاحب رفیق گفته شوند.

اعراب

کِتٰابَ اللّٰهِ

:مصدر منصوب است از فعل محذوف یعنی:کتب اللّٰه کتاباً علیکم.

سپس فعل به قرینه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ» حذف شده چه دلالت دارد بر اینکه هر چه ذکر شده مکتوب است.سپس مصدر بفاعل فعل اضافه شده و بصورت: «كِتابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ» در آمده است.زجاج گوید:نصب آن ممکن است به تقدیر فعل امر باشد یعنی، «الزموا کتاب اللّه»ولی نصب آن«علیکم»جایز نیست چه مفعول«علیکم» مقدم نمی شود.

ما وراء ذلکم:ما موصوله و مفعول«احل»بنا بر اینکه بصیغۀ معلوم قرائت شود و نایب فاعل آن بنا بر اینکه بصیغۀ مجهول قرائت شود.

أَنْ تَبْتَغُوا

:یا محلا منصوب است یا مرفوع و بدل از«ما»است و ممکن است لام جاره از آن حذف شده باشد و مفعول لاجله باشد.

محصنین:حال است از«واو تبتغوا».

غَيْرَ مُسافِحِينَ

:صفت محصنین.

فریضه:مصدر است و منصوب.ممکن است حال باشد به تاویل مفروضه.

مقصود

در آیه قبل عده ای از زنان که ازدواج با آنها حرام است،ذکر شدند،اکنون اضافه می کند که:ازدواج با زنان شوهر دار نیز حرام است بنا بر این«و المحصنات» عطف است بر مواردی که در آیه قبل ذکر شده است.

وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلاّ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ

:نکاح با زنان شوهر دار حرام است مگر اینکه کنیز شما باشند.در بارۀ این مطلب،اقوالی ذکر کرده اند:

۱-مقصود این است که نمی توان با زنان شوهردار ازدواج کرد مگر زنان شوهر- داری که اسیر شده باشند.این قول از علی(ع)و ابن مسعود و ابن عباس و مکحول و زهری است.برخی بر این قول به روایت ابو سعید خدری استدلال کرده اند که:آیه در بارۀ اسیران اوطاس نازل شد و مسلمانان با زنان مشرکین نزدیکی کردند در حالی که آنها در دار الحرب شوهر داشتند.چون آیه نازل شد،منادی پیامبر اعلام کرد که با زنان باردار قبل از وضع حمل و با زنان غیر باردار قبل از استبراء و گذراندن

یک حیض ازدواج نکنند.لکن کسانی که با این قول مخالفند،می گویند:این خبر ضعیف است،زیرا اسیران اوطاس بت پرست بودند و ازدواج با بت پرست صحیح نیست، ولی پاسخ داده اند که نکاح،بعد از اسلام اسیران بوده است.

۲-مقصود این است که نمی توان با زنان شوهر دار نکاح کرد،مگر اینکه با کنیزانی که شوهر دارند،چه خریدن آنها بمنزلهٔ طلاق آنهاست.ابی بن کعب و جابر بن عبد اللّه و انس و ابن مسیب و حسن بر این قولند.

ابن عباس گوید:طلاق کنیز به شش چیز است:اسیری،خریدن،آزاد شدن، بخشیدن،بارث بردن و طلاق همسرش.از روایات اصحاب ما نیز همین مطلب استفاده می شود.

عمر بن خطاب و عبد الرحمن بن عوف گویند:خریدن کنیز طلاقش نیست بلکه طلاق او مثل طلاق زن آزاد است،تنها در مورد اسیران احتیاجی بطلاق از شوهرانشان نیست.زیرا پیامبر گرامی پس از آنکه عایشه بریره را آزاد کرد،وی را مخیر کرد که بر همسری شوهرش بماند یا نماند و اگر با آزاد شدن،از شوهرش جدا می شد،احتیاجی به این تخیر نبود.در پاسخ عمر و عبد الرحمن گفته اند:همسر بریره عبد بود و اگر آزاد بود پیامبر او را مخیر نمی کرد.

۳-مقصود از محصنات،زنان عفیفه است.یعنی زنان عفیفه بر شما حرامند، مگر آنانی که به نکاح یا خریداری،حق تمتع از آنها داشته باشید.این وجه از ابو العالیه و سعید بن جبیر و عطا و سدی است.

کِتٰابَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ

:یعنی آنچه بر شما حلال و آنچه بر شما حرام است،خداوند برای شما معین و مکتوب ساخته،پس مخالفت نکنید و به آن عمل کنید.

وَ أُحِلَّ لَكُمْ مٰا وَرٰاءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوٰالِكُمْ

:در معنای این جمله،چهار وجه است:

۱-عطا گوید:غیر از خویشاوندهایی که محرم شما هستند،سایرین برای شما حلالند.

۲-سدی گوید:برای شما حلال است که بوسیلهٔ اموالتان تا چهار زن بدست آورید.

۳-قتاده گوید:غیر از آنچه گذشت،از کنیزان برای شما حلال است.

۴-غیر از آنهایی که محرم هستند،تا بوسیلهٔ اموالتان می توانید تا چهار زن آزاد به عقد خود درآورید و هر تعدادی که بخواهید کنیز خریداری کنید،این وجه از سایر وجوه بهتر است و در عین حال میان آنها منافاتی نیست.معنای «أَنْ تَبْتَغُوا» این است که طلب کنید یا بخواهید بوسیلهٔ اموالتان به اینکه قیمت بدهید یا مهر بپردازید.چنان که ابن عباس گفته است.

فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

:گفته اند مقصود از استمتاع،در آمیختن و کسب لذت است،بنا بر این معنای جمله این است که:هر گاه از زنان کسب لذت کردید،مهرشان را بدهید،این قول از حسن،مجاهد،ابن زید و سدی است.

ابن عباس،سدی و ابن سعید و گروهی از تابعان و اصحاب امامیه گویند:منظور عقد منقطع است.این مطلب واضح است،زیرا«استمتاع و تمتع»اگر چه در اصل بمعنای انتفاع و کسب لذت است ولی در عرف شرع،بچنین عقدی اختصاص دارد.

بخصوص هنگامی که اضافهٔ به«زنان»شود.بنا بر این معنای جمله این است:«هر گاه آنها را بعقد متعه درآوردید،اجرتشان را بپردازید»شاهد این است که وجوب ادای مهر،بخود استمتاع،تعلق یافته است و مقتضای آن این است که خود عقد متعه، موجب مهر می شود نه آمیزش و کسب لذت جنسی.

از جماعتی از صحابه که از آنهایند:ابی بن کعب،عبد اله بن عباس و عبد اله بن مسعود نقل شده است که ایشان قرائت کرده اند:«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن»یعنی هر وقت«برای مدت معینی»بخواهید از آنها تمتع برید،اجرتشان را بدهید و این صراحت در عقد متعه دارد.

ثعلبی در تفسیر خود آورده است که حبیب بن ابی ثابت گفت:ابن عباس،مصحفی بمن داد و گفت این قرآن بر طبق قرائت پدرم هست در آنجا نوشته بود:«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی» و به اسناد خود از ابی نصره نقل کرده است که:در بارهٔ متعه از ابن عباس سؤال

کردم.گفت:مگر سورهٔ نساء را نخوانده ای؟گفتم:آری گفت:نخوانده ای«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی»؟گفتم:اینطور قرائت نمی کنم.گفت:بخدا، این آیه سه بار اینطور نازل شده است.

و به اسناد خود از سعید بن جبیر نقل کرده است که او قرائت می کرد:«فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی»و به اسناد خود از شعبه از حکم بن عتیبه نقل کرده است که گفت در بارهٔ این آیه از وی سؤال کردم که آیا نسخ شده است؟حکم گفت:علی بن ابی طالب(ع)فرمود:

اگر عمر نهی از متعه نمی کرد،جز آدم شقی کسی مرتکب زنا نمی شد و به اسناد خود از عمران بن حصین نقل کرده است که وی گفت:آیهٔ متعه در کتاب خدا نازل شد و پس از آن آیه ای که آن را نسخ کند،نازل نشد و پیامبر گرامی ما را به انجام آن امر کرده و با او متعه کردیم (۱)و چون از دنیا رفت ما را از این کار نهی نکرد.پس از پیامبر،مردی خودسرانه هر چه دلش خواست،گفت.مسلم بن حجاج در روایت صحیح آورده است که عطا گفت:جابر بن عبد اللّه از عمرهٔ حج بازگشته بود ما به دیدنش آمدیم.

مردم از چند چیز و از جمله«متعه»از او سؤال کردند.گفت:آری،ما در عهد پیامبر و ابو بکر و عمر متعه را انجام داده ایم.

یکی از دلایلی که لفظ«استمتاع»در آیه،بمعنای جماع و انتفاع نیست این است که اگر چنین بود،لازم بود که اگر کسی از زن انتفاعی نبرد،مهری بر ذمه اش نباشد.با اینکه می دانیم که اگر پیش از آمیزش طلاقش دهد، نصف مهر را باید بپردازد و اگر مقصود«نکاح دائم»باشد بحکم همین آیه،مرد باید با اجرای صیغهٔ عقد،همهٔ مهر را بپردازد.در حالی که خلافی در این مطلب نیست،که به خود عقد،همهٔ مهر واجب نمی شود ولی در متعه،با جاری شدن صیغهٔ عقد،همهٔ مهر واجب می شود،چنان که از جمله «فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» برمی آید.

---

۱ – ۱) -منظور متعهٔ حج است و نظر او این است که عمر متعهٔ زنان و متعهٔ حج را تحریم کرد در حالی که قرآن بآن دستور داده بود و ما متعهٔ حج را با پیامبر گرامی بجای آوردیم.

شاهد دیگر مساله،همان روایتی است که از عمر بن خطاب نقل شده است.وی گفت:«دو متعه در عهد پیامبر خدا حلال بودند و من از آنها نهی می کنم و در برابر آنها عقاب می کنم»بنا بر این عمر اقرار کرده است که متعه در عهد پیامبر روا بود و او منع می کند و از خود رای می دهد.اگر پیامبر خدا این حکم را نسخ کرده یا از آن نهی کرده بود یا زمانی اجازه داده و زمانی مانع شده بود،عمر،تحریم را به پیامبر نسبت می داد نه بخودش.وانگهی او میان«متعهٔ زنان»و متعهٔ حج»جمع کرده است و خلافی نیست که«متعهٔ حج»نسخ نشده و حرام نیست.بنا بر این«متعهٔ زنان»نیز باید چنین باشد.

وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ فِيمٰا تَرٰاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ

:کسانی که«استمتاع»را در جملهٔ پیش بمعنای جماع گرفته اند،می گویند:مقصود این است که در زیادی یا کمی یا بخشش یا تاخیر مهر که با یکدیگر توافق کرده باشید،گناهی بر شما نیست.

سدی گوید:منظور این است که اگر بعد از پایان مدت«عقد متعه»با یکدیگر توافق کنید که عقد را تجدید کنید،گناهی بر شما نیست.عقیدهٔ امامیه همین است و روایات بسیاری از ائمه در این خصوص نقل شده است.

إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً

:خداوند به اصلاح امر مردم داناست و از روی حکمت و مصلحت،عقد نکاحی بر ایشان واجب کرده است که حافظ اموال و نسب هاست .

ص :۱۰۳

[سوره النساء (۴): آیه ۲۵]

اشاره

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ اَلْمُحْصَنٰاتِ اَلْمُؤْمِنٰاتِ فَمِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ فَإِذٰا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى اَلْمُحْصَنٰاتِ مِنَ اَلْعَذٰابِ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ اَلْعَنَتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۲۵)

(۱)

.

ترجمه

و کسی که از نظر مالی توانایی ازدواج با زنان آزاد و با ایمان ندارد،می تواند با کنیزان با ایمان شما ازدواج کند و خداوند به ایمان شما داناتر است،شما همه یکسانید و تفاوتی با هم ندارید.پس با آنها به اذن صاحبانشان ازدواج کنید و مهر ایشان را بدهید در حالی که پاکدامن هستند و زنا نمی کنند و مخفیانه رفیق نمی گیرند و هنگامی که به ازدواج شما درآمدند،اگر زنا کردند،نصف حدی که بر زنان آزاد جاری می شود بر ایشان است.چنین ازدواجی برای کسی است که از مشقت و گرفتاری زنا و گناه بترسد و صبر برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و رحیم است.

۱- ۱) -آیهٔ ۲۵ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۲۵

اشاره

قرائت

اهل کوفه«فاذا احصن»بفتح همزه و دیگران بضم همزه و کسر صاد قرائت کرده اند.

لغت

طول:غناء،بی نیازی،اصل این کلمه از«طول»بمعنی بلندی است زیرا شخص بوسیلهٔ بی نیازی بمقامات عالی می رسد.تطول،یعنی بخشیدن مال و تطاول بر مردم یعنی تفضل بر ایشان همچنین است استطاله«طالت طولك و طیلك»یعنی مدتت دراز شد،چنان که شاعر گوید:

انا محیوك فاسلم ایها الطلل

و ان بلیت و ان طالت بک الطیل

یعنی:ما ترا تحیت می گوییم،پس سالم باش،ای شخص با طراوت،اگر چه زمان تو طولانی باشد.

طول بمعنی ریسمان است،شاعر گوید:

لعمرك ان الموت ما اخطا الفتی

لکالطول المرخی و ثنیاه بالید

یعنی:بجان تو سوگند که مرگ در بارهٔ هیچکس بخطا نمی افتد،مردم مثل حیوانی که در چراگاه با ریسمان بلند،او را بسته اند که بچرد و نمی تواند فرار کند، در دام مرگ گرفتارند.

فتی:مرد جوان.فتاه:زن جوان،کنیز اگر چه پیر هم باشد چه مثل پیران دیگر نیست و احترام پیران را ندارد.بطور کلی فتوه بمعنی حالت حداثت و نو ظهوری است و فتیا نیز از همین جاست و عبارت از حکم فقیه در مسالهٔ تازه است.فتیات جمع فتاه.

ص:۱۰۵

خدن:دوست،جمع اخدان.در این کلمه مذکر و مؤنث یکسان است و بهمان معنی است:خدین.

عنت:سختی،مبرد گوید:عنت یعنی هلاک.

مقصود

خداوند در این آیه،در بارهٔ ازدواج با کنیزان سخن گفته،می فرماید:

وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ

:ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی گویند:یعنی ثروتی ندارد که بتواند با زنان آزاد و با ایمان ازدواج کند و مهر و نفقهٔ ایشان را بدهد.

فَمِنْ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ فَتَيٰاتِكُمُ الْمُؤْمِنٰاتِ

:چنین کسی می تواند با کنیزان با ایمان ازدواج کند زیرا مهر کنیزان کمتر و مخارج آنها عاده سبکتر است.منظور این است که با کنیز غیر ازدواج کنند و گرنه اجماعی است که انسان با کنیز خود نمی تواند ازدواج کند.روایتی بهمین منظور از امام باقر(ع)نقل شده جابر و عطا و ابراهیم و ربیعه گویند:شخص اگر چه توانایی مالی هم داشته باشد، می تواند با کنیزان ازدواج کند.لکن قول اول صحیح است و نظر اکثر فقها همان است.

از آیه برمی آید که ازدواج با کنیز کتابی صحیح نیست،زیرا جواز ازدواج، مقید به ایمان شده است و مذهب شافعی و مالک هم همین است.

وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِإِيمٰانِكُمْ

:خداوند بایمان شما داناتر است.یعنی وظیفه شما این است که در این حکم بظاهر اشخاص نگاه کنید چه پی بردن به باطن اشخاص ممکن نیست، تنها خداوند،عالم بباطن و مطلع از ضمیر مردم است.

بعضکم من بعض:در بارهٔ این جمله دو قول است:

۱-مقصود این است که همهٔ شما اهل ایمان و تابع یک دین هستید،بنا بر این نباید بعادت اهل جاهلیت،کنیزان را مورد طعن و سرزنش قرار دهید.

فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَ آتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

:با کنیزان با ایمان،با اجازهٔ

صاحبانشان ازدواج کنید و مهرشان را آن طوری که توافق کرده اید و عقد را بر آن اجرا کرده اید بپردازید.از این جمله چنین استفاده می شود که ازدواج کنیزان بدون اجازۀ مالکانشان صحیح نیست.برخی گفته اند:«بالمعروف»یعنی بدون اینکه ضرر و زیانی وارد سازید.

مُحْصَنٰاتٍ غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ

:با آنها که پاکدامن بوده،اهل زنا نیستند،ازدواج کنید برخی گفته اند:یعنی زنان شوهر داری که زنا نمی کنند.این کلمه«محصنات»بفتح صاد و کسر آن هر دو قرائت شده است.

وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ

:و همچنین بطور مخفیانه رفیقی برای خود انتخاب نکرده اند چه برخی از مردان بطور مخفیانه با زنی دوست می شدند و زنا می کردند و همچنین زنان.

ابن عباس گوید:مردمی در جاهلیت بودند که زنای آشکار را حرام می شمردند ولی زنای پنهان را جایز می دانستند.خداوند از زنای آشکار و پنهان هر دو منع فرمود بنا بر این :غَيْرَ مُسٰافِحٰاتٍ وَ لاٰ مُتَّخِذٰاتِ أَخْدٰانٍ یعنی آن زنانی که از زنای آشکار و پنهان خودداری می کنند.

فَإِذٰا أُحْصِنَّ

:کسی که بضم همزه و کسر صاد قرائت کرده،این طور معنی می کند:

هنگامی که کنیزان تزویج کنند و شوهرانشان آنها را در حیطه همسری خود قرار دهند این عقیده از ابن عباس و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده است.و کسی که بفتح همزه و صاد قرائت کرده است چنین معنی می کند:هنگامی که اسلام بیاورند.این عقیده از عمر بن الخطاب و ابن مسعود و ابراهیم و شعبی و سدی است،حسن گوید:یعنی اسلام و شوهر،او را در حصار می گیرند.

فَإِنْ أَتَيْنَ بِفٰاحِشَةٍ

:اگر زنا کنند.

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مٰا عَلَى الْمُحْصَنٰاتِ مِنَ الْعَذٰابِ

:باید نصف حد زنان آزاد بر آنها جاری کرد و آنها را پنجاه تازیانه زد.

ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ

:نکـاح بـا کنیزان برای کسانی است که بترسـند گرفتار معصـیت و زنا شونـد و کیفر دنیوی و اخروی زنا دامنگیرشان شود.اکثر مفسران

ص :۱۰۷

بر همین عقیده اند.

برخی گفته اند:منظور این است که شخص بترسد از اینکه به کنیز دلبستگی پیدا کند و گرفتار زنا شود.

برخی نیز گفته انـد:عنت بمعنی ضـرر شدیـد دینی یا دنیوی است که بواسـطهٔ غلبهٔ شـهوت،برای انسان پیش می آید.معنای اول صحیحتر است.

وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ

:صبر شما از ازدواج با کنیزان و ارتکاب زنا،برایتان بهتر است.«ان تصبروا»مبتدا و«خیر»خبر آن است.

وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

:خداونـد،آمرزندهٔ گناه بندگان و به ایشان رحیم است. نتیجه این است که اگر کسـی صبر نکرد و کاری خلافی مرتکب شد و توبه کرد،خداوند توبه اش را می پذیرد و رحمتش را شامل حال او می سازد.

خوارج به این آیه اسـتدلال کرده اند که سـنگسار کردن جایز نیست.چه سنگسار را که برای زنان آزاد و شوهر دار تعین کرده اند نمی توان تقسیم کرد و چون در این آیه برای کنیزان شوهر دار تعیین شده است،معلوم می شود که سـنگسار کردن اصـلی ندارد و فقط تازیانه زدن،ملاک است.

جواب این است که:اگر«محصـنات»را بمعنـای زن آزاد بـدانیم-نه بمعنی زن شوهر دار-این اسـتدلال از درجـهٔ اعتبار ساقط می شود.شاید آن این است که کلمهٔ «اَلْمُحْصَنٰاتِ الْمُؤْمِنٰاتِ» که در اول آیه بکار رفته،بدون شک معنای آن آزاد زنان با ایمان و با عفت است زیرا با زن شوهر دار نمی توان ازدواج کرد.وانگهی برخی گفته انـد:مقصود از«المحصـنات»زنان آزاد است نه زنان پاکدامن.زیرا اگر مقصود زنان پاکدامن باشد،ازدواج با غیر از آنها جایز نخواهد بود و شـکی نیست که ازدواج با آنها نیز جایز است.سـنگسار هم اجماعی امت اسـلام است و مسـلمانان به تواتر نقل کرده اند که پیامبر گرامی ماعز بن مالک اسـلمی و یک زن و مرد یهـودی را سـنگسار کرد و فقهـاء از عهـد صـحابه تـا امروز در بـاره آن اختلاـف نکرده انـد.بنا بر ایـن گفتـار خوارج،خلاف اجماع است و قابل اعتبار نیست .

[سوره النساء (۴): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

يُرِيـدُ اَللّٰهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۲۶) وَ اَللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَلشَّهَوٰاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً (۲۷) يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَ خُلِقَ اَلْإِنْسٰانُ ضَعِيفاً (۲۸)

(۱)

ترجمه

ارادهٔ خداوند است که برای شما وظائفتان را بیان کند و شما را به سنتهای پیشینیان هدایت کند و توبهٔ شما را بپذیرد و خدا دانا و حکیم است.و خداوند اراده دارد که شما را به توبه وادارد و پیروان شهوتها اراده دارند که شما را به انحرافی بزرگ بکشانند خداوند اراده دارد که بشما تخفیف بدهد و انسان ناتوان خلق شده است.

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ جزء پنجم سورهٔ ۴

بیان آیهٔ ۲۶ ۲۷ ۲۸

اشاره

اعراب

در لام «لِيُبَيِّنَ لَكُمْ» سه قول است:۱-يريد اللّه لان يبين لكم و معناى«ان» استقبال است ۲-لام آمده است براى اينكه از ما بعد آن ارادهٔ مصدر شده است يعنى «لاراده البيان»۳-يريد اللّه لما يريد ليبين.

لكن هيچيك از اينها صحيح نيست بلكه مفعول آن محذوف است يعنى:يريد اللّه تبصيركم ليبين لكم و...

مقصود

پس از آن كه خداوند ازدواج هاى حلال و حرام را شرح داد،مى فرمايد اين احكام بخاطر مصالح و منافع بندگان است.

يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ

:ارادهٔ خداوند اين است كه احكام دين و دنيا و امور معاش و معاد شما را بيان كند.

وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

:در اين باره دو قول است:

۱-خداوند مى خواهد شما را به راه گذشتگان كه اهل حق بوده اند هدايت كند تا بايشان اقتدا كنيد و آثار آنها را پيروى كنيد كه صلاح شما در آن است.

۲-خداوند مى خواهد سنت گذشتگانى كه اهل حق و باطل بوده اند براى شما روشن سازد تا به روش آنها بصيرت پيدا كنيد و از طريقهٔ آنها اجتناب نماييد.

وَ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

:توبهٔ شما را بپذيرد.يعنى شما را بتوبه دعوت مى كند و ترغيب مى كند كه براه توبه داخل شويد.از اين آيه استفاده مى شود كه مسلك جبرى مذهبان باطل است،چه معناى آن اين است كه خداوند فقط خير و صلاح بندگان مى خواهد (۱)

۱- ۱) -جبريان،همان اشاعره هستند.بنا بر مسلك جبر،انسان،موجود دست و پا بسته اى

وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

:تفسیر آن گذشت.

وَ اللّٰهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ

:خداوند بتوبهٔ شما از در لطف می نگرد.برخی گفته اند:یعنی هر ارادهٔ خداوند این است که شما را بر توبه موفق دارد و اسباب آن را برای شما فراهم سازد.

وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوٰاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً

:در بارهٔ کسانی که از شهوتها پیروی می کنند،اقوالی است:

۱-منظور همهٔ اهل باطل است زیرا اهل باطل از شهوت و هوس خویش پیروی می کنند،این قول از ابن زید است.

۲-مجاهد گوید:مقصود،زناکاران است.

۳-سدی گوید:یهود و نصاری مقصودند.

۴-منظور یهود است که می گویند خواهر پدری در تورات حلال شمرده شده است قول اول به صواب نزدیکتر است.پس معنای جمله این است که:اهل باطل می خواهند شما را از راه راست،منحرف سازند.چه راه راست،به پاداش و رستگاری از کیفر نزدیکتر است و انحراف از آن،موجب هلاک و استحقاق عذاب می شود.

علت اینکه: (يَتُوبَ عَلَيْكُمْ) در این آیه و در آیهٔ قبل تکرار شده،این است که:

اولا برای تاکید است و ثانیاً در آیهٔ پیش ارادهٔ خداوند نسبت به هدایت و انابه،ذکر شد و در این آیه می گوید ارادهٔ خداوند با ارادهٔ صاحبان هوی و هوس مخالف است.

و ثالثاً در این آیه ابهام نیست:چه مفاد آن این است که خداوند توبه را اراده می کند

(۱

(است که تسلیم محض و آلت اجرای ارادهٔ خداوند است و از خود هیچگونه اختیاری ندارد. بنا بر این،انسان مسئول اعمال بد خود نیست،همانطوری که اعمال نیکوی او نیز ارزشی ندارد. لکن ما معتقدیم که:انسان از آزادی اراده و اختیار،برخوردار است.بنا بر این در برابر کار های بد خویش،مسئول و در برابر کردارهای پسندیدهٔ خود ممدوح و ماجور است.این عقیده،ملهم از تعلیمات قرآن و پیامبر گرامی و ائمهٔ بزرگوار است.آیهٔ بالا یکی از دلایل متقن بر ابطال مسلک جبر است،زیرا توبه کردن،از کسی صحیح است که در کردار خود آزادی و اختیاری داشته باشد.بعلاوه، آیه مفید این است که خداوند فقط،خیر انسان را

می خواهد و کسی را به بدی و گناه،اجبار نمی کند.

ص:۱۱۱

ولی در آن آیه متعلق اراده توبه نیست،بلکه چنان که گذشت متعلق آن محذوف است علت اینکه خداوند«میل»و انحراف را به عظمت توصیف کرده،این است که گنهکار با گنهکار انس می گیرد و کوشش می کند که او را بگمراهی بیشتری بکشاند، همانطوری که اهل طاعت با اهل طاعت،انس می گیرند.آری کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز مردم عاصی کوشش می کنند،که سایرین را در معصیت با خود شریک سازند تا از ملامت و توبیخ ایشان،آسوده گردند مثل «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (سوره قلم آیهٔ ۹)یعنی:دوست دارند که شما ملایمت کنید تا آنها نیز ملایمت کنند) «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا» (سوره نساء ۸۹ یعنی خوش دارند که شما هم مثل ایشان کافر شوید) چنان که می گویند:«کسی که خرمنش آتش گرفت دلش می خواهد خرمن دیگران نیز آتش بگیرد.»این است طبیعت انسانها.

يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ

:خداوند می خواهد در مورد زنها و اجازه ازدواج با کنیزان،برای شما تخفیف قائل شود.این معنی از مجاهد و طاووس است و ممکن است منظور این باشد که خداوند می خواهد با قبول و توفیق توبه برای شما تخفیفی بدهد و ممکن است منظور این باشد که خداوند می خواهد بطور کلی در تکالیف شما تخفیفی بدهد که نسبت بامتهای پیشین چنین تخفیفی نداده بود.

وَ خُلِقَ الْإِنْسٰانُ ضَعِيفاً

:انسان طوری آفریده شده است که در مورد زنان کم صبر است.برخی گفته اند:منظور این است که انسان طوری آفریده شده است که در برابر هوی و شهوت،مقاومت نمی کند و با ترس و حزن بزانو در می آید .

ص :۱۱۲

[سوره النساء (۴): آیات ۲۹ تا ۳۰]

اشاره

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اَللّهَ كانَ بِكُمْ
رَحِيماً (۲۹) وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ عُدْواناً وَ ظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِيهِ ناراً وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اَللّهِ يَسِيراً (۳۰)

(۱)

ترجمه

ای مردم مؤمن،اموالتان را در میانتان به باطل مخورید مگر اینکه تجارتی باشد به رضایت شما و خویشتن را مکشید که خداوند بشما رحیم است و کسی که این کار را از روی دشمنی و ظلم انجام دهد بزودی او را در آتش می افکنیم و این کار بر خداوند آسان است.

ص: ۱۱۳

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۲۹ و ۳۰ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۲۹ و ۳۰

اشاره

قرائت

اهل کوفه«تجاره»را به نصب و دیگران به رفع خوانده اند.

ابو علی گوید:رفع آن بنا بر این است که معنی جمله:«الا ان تقع تجاره» باشد و استثنا منقطع است،زیرا تجارتی که از روی تراضی طرفین معامله باشد،داخل در اکل مال به باطل نیست.

نصب آن بنا بر این است که:۱-بمعنی:«الا ان تکون التجاره تجاره عن تراض»مثل قول شاعر: «اذا کان یوما ذا کواکب اشنع» (یعنی:اذا کان الیوم یوما ذا کواکب اشنع،هر گاه روز،صاحب ستاره هایی زشت باشد.۲-بمعنی:

«الا ان تکون الاموال اموال تجاره»بنا بر این وجه نیز استثنا،منقطع است.

مقصود

نظر به اینکه در آیات پیش زنانی که ازدواج و آمیزش با آنان،نامشروع است، بیان کرد،اکنون در بارهٔ مالهایی که از راه باطل و حرام تحصیل می شود،سخن می گوید و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوٰالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبٰاطِلِ

:ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کرده اید،اموال یکدیگر را بباطل مخورید.علت اینکه از میان همهٔ منافع مال،تنها«اکل»را ذکر کرده این است که بمصرف خوراکی رسانیدن مال،از اهم منافع آن است.برخی گفته اند:بخاطر این است که عنوان«اکل»بهر نوع خرج و صرف مال اطلاق می شود مثلا می گویند:مالش را بباطل خورد و لو اینکه نخورده باشد و در راه دیگری صرف کرده باشد و مقصود این است که اموال یکدیگر را بباطل صرف مکنید در بارهٔ کلمهٔ«باطل»دو قول است:۱-منظور،ربا،قمار،

اغفال مشتری و ظلم است:این عقیده از سدی است و از امام باقر(ع)نیز روایت شده است،۲-حسن گوید:منظور این است که مال یکدیگر را بدون استحقاق و معاوضه مصرف کنند بنظر وی پس از نزول این آیه،مردم از مال یکدیگر نمی خوردند تا اینکه این حکم بوسیلهٔ:آیه ۶۰ سوره نور نسخ شده و بآنها اجازه داده شد که از خانه های یکدیگر خوردنی مصرف کنند.لکن معنای اول قویتر است چه مالی که انسان بر طبق موازین اخلاقی از دیگری بخورد،اکل به باطل نیست ۳-مقصود این است که مال را بوجه نامشروع بگیرند و در راهی که حلال نیست مصرف کنند.

إِلاّٰ أَنْ تَكُونَ تِجٰارَةً عَنْ تَرٰاضٍ مِنْكُمْ

:جز اینکه از راه داد و ستدی باشد که دو طرف معامله از آن راضی باشد.در بارهٔ معنای تراضی در تجارت،دو قول است:

۱-شریح و شعبی و ابن سیرین و شافعی و امامیه گویند:مقصود این است که با جدا شدن بایع و مشتری از یکدیگر معامله را امضا کنند و از خیاری که در معامله دارند، صرف نظر کنند.در روایت است که:بایع و مشتری مادامی که از هم جدا نشده اند، خیار دارند و اگر در معامله،خیار قرار داده اند،می توانند از حق خیار استفاده کنند.

۲-مالک و ابو حنیفه گویند:مقصود از تراضی در تجارت فقط عقد بیع است.

وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ

:در بارهٔ این جمله چهار قول است:

۱-یکدیگر را مکشید زیرا شما پیرو یک دین هستید و همچون یک جان شمرده می شوید.چنان که گفته شده است:بر خویشتن سلام کنید(سلموا علی انفسکم).حسن و عطا و سدی و جبایی بر این عقیده اند.

۲-ابو القاسم بلخی گوید:انسان را از خودکشی در حال غضب و ناراحتی منع کرده است، ۳-با ارتکاب گناهان و ایجاد دشمنی در اکل مال به باطل،اسباب هلاک خویش را فراهم مسازید و خود را مستوجب عقاب نکنید.

۴-از امام باقر(ع)روایت شده است که:خود را بخطر میفکنید و با کسانی که از شما نیرومندترند مجنگید.

إِنَّ اللّهَ کٰانَ بِکَمْ رَحِیماً

:خداوند همواره نسبت بشما رحیم است و نشان رحمت او این است که کشتن افراد و تباه کردن اموال را منع کرده است.

وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ

:برخی گفته اند:اشاره است به خوردن مال به باطل و کشتن کسی به ناحق.برخی گفته اند:اشاره است به تمام محرماتی که در این سوره از:

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسٰاءَ کَرْهاً» تا اینجا شمرده شده است برخی گفته اند:اشاره به همهٔ چیزهایی است که در این سوره تا کنون از آنها نهی شده است.عطا گوید:تنها اشاره به قتل نفس است.

عُدْوٰاناً وَ ظُلْماً

:برخی گفته اند:عدوان و ظلم هر دو یکی هستند و آوردن هر دو بخاطر اختلاف لفظی آنهاست نه معنوی.چنان که شاعر گفته است: «و الفی قولها کذبا و مینا» یعنی سخن او را دروغ یافت.برخی گفته اند.عدوان تجاوز از امر خداوند و ظلم گرفتن چیزی بدون استحقاق است.بعقیدهٔ برخی علت اینکه خوردن مال به باطل و قتل ناحق را به ظلم و عدوان مقید ساخته،این است که می خواهد بگوید.اینان این کارها را حلال می شمرند.

فَسَوْفَ نُصْلِیهِ نٰاراً

،بزودی او را در آتش سرنگون کرده،می سوزانیم.

وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیراً

.داخل کردن چنین کسی در آتش و معذب ساختن او بر خداوند آسان است و کسی نمی تواند او را از این کار منع کند.چنان که کسی بدون اذنش نمی تواند شفاعت و فریادرسی کند .

[سوره النساء (۴): آیه ۳۱]

اشاره

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبٰائِرَ مٰا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئٰاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلاً كَرِيماً (۳۱)

(۱)

ترجمه

اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید،اجتناب کنید،بدیهای شما را می پوشانیم و شما را در جایگاهی گرامی داخل می سازیم.

ص: ۱۱۷

۱- ۱) -سوره نساء آیهٔ ۳۱ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۳۱

اشاره

قرائت

ابو جعفر و نافع«مدخلا»بفتح میم و دیگران بضم میم خوانده اند.ابو علی گوید«مدخل»(بفتح میم)ممکن است مصدر باشد و ممکن است اسم مکان باشد.اگر مصدر باشد فعلی محذوف است یعنی:«ندخلکم فتدخلون مدخلا کریما»و اگر اسم مکان باشد،یعنی:«ندخلکن مکانا کریما»بدیهی است که اسم مکان بودن آن برتری دارد زیرا در قرآن،مکان بصفت کریم متصف شده است مثل«و مقام کریم»در قرائت «مدخل»(بضم میم)نیز همان دو وجه بالا جایز است.

لغت

اجتناب:دور شدن و کناره گیری کردن از چیزی.اجنبی هم بملاحظهٔ دور بودن گفته می شود.جنابت نیز باعتبار دوری است.علقمه بن عبیده گوید:

فلا تحرمنی نائلا عن جنابه

و انی امرؤ وسط القباب غریب

یعنی:مرا محروم مگردان که پس از دوری و جدایی بتو رسم.من مردی هستم که در میان آبادیها غریبم اعشی گوید:

اتیت حریثاً زائرا عن جنابه

و کان حریث عن عطایی جامداً

یعنی:از راه دور بزیارت حریث آمدم و حریث از عطا و بخشش بمن خودداری کرد تکفیر:پوشیدن

مقصود

اشاره

در آیهٔ پیش،پیرامون گناهان سخن گفت.اکنون مردم را تشویق می کند که از آنها اجتناب کنند.می فرماید:

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ

:اگر از گناهان کبیره ای که شما را از آنها نهی کرده اند،اجتناب کنید،بدیهای شما را می پوشانیم.در بارۀ«گناه کبیره»اختلاف شده است:از سعید بن جبیر و مجاهد روایت شده است که گناه کبیره آن است که در دنیا حد و در آخرت کیفر داشته باشد.ابن عباس می گوید:هر گناهی که خداوند از آن نهی کرده،کبیره است.عقیده اصحاب ما نیز همین است زیرا گفته اند:

همه گناهان،از لحاظ زشتی،کبیره اند،لکن برخی از برخی بزرگترند و هیچ گناهی کوچک نیست و اگر کوچک باشد،نسبت بگناهی است که از آن بزرگتر و کیفر آن شدیدتر است.این دو قول به یکدیگر نزدیکند.معتزله گویند:گناه صغیره آن است که کیفر آن نسبت به ثواب و اجر انسان کمتر باشد.معتزله اتفاق دارند بر اینکه:عتابی که بر گناهان کوچک،لازم است،حبط و زایل می شود،ولی آیا بهمان اندازه،از ثواب و اجر انسان کاسته می شود یا نه؟ ابو هاشم و کسانی که قائل به موازنه هستند،می گویند:آری،ولی ابو علی جبایی گوید:چنین نیست،بلکه گناه کوچکتر از درجۀ اعتبار ساقط می شود و اجر و ثواب بزرگتر،بدون هیچگونه کم و کاستی بحال خود باقی می ماند.

در نظر معتزله،گناه کبیره آن است که کیفر آن از ثوابهایی که از شخص سر زده بزرگتر باشد،آنان می گویند:بدینترتیب،گناه صغیره ای شناخته نشده است.هر معصیتی ممکن است نسبت به کارهای نیکوی انسان،صغیره باشد یا کبیره.ما اگر در صدد تعریف گناه صغیره برآییم،در حقیقت،افراد را بسوی آن تشویق می کنیم، زیرا وقتی آنها فهمیدند که در انجام آن ضرری دامنگیرشان نمی شود،اگر تمایلی در آنها پیدا شود،گناه را مرتکب می شوند.

گویند:با اجتناب از کبایر،آمرزش صغایر حتمی است و مؤاخذه ای بر آن نیست از آیه هم چیزی غیر از این،استنباط نمی شود،زیرا بنا به روایت کلبی از ابن عباس، معنای آن این است:«اگر از گناهانی که حد و کیفر اخروی دارند،اجتناب کنید،جز آنها را از این نماز تا نماز دیگر و از این جمعه تا جمعۀ دیگر و از این رمضان تا

رمضان دیگر،می بخشیم و می پوشیم».

برخی گفته اند:«معنای آن این است که:«اگر از گناهان کبیره،از قبیل زنا، اکل مال به باطل و...که در این سوره،تا کنون از آنها نهی شده است،اجتناب کنید، از گذشتهٔ شما چشمپوشی می کنیم»ابن مسعود گفته است:«هر چه خداوند از اول سوره تا آیه ۳۰ از آن نهی کرده،معصیت کبیره است،زیرا قرآن می گوید: «قُلْ لِلَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ یَنْتَهُوا یُغْفَرْ لَهُمْ مٰا قَدْ سَلَفَ» (سوره انفال ۳۸ یعنی:بمردم کافر بگو اگر بازگردند،گذشتهٔ آنها بخشوده می شود)و نیز می گوید: «لاٰ تَنْکِحُوا مٰا نَکَحَ آبٰاؤُکُمْ ... إِلاّٰ مٰا قَدْ سَلَفَ» (سوره نساء ۲۲ یعنی با همسر پدر ازدواج مکنید،مگر آنچه گذشته است وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلاً کَرِیماً :و شما را در مکانی پاک و نیکو-که هیچ ناراحتی ندارد.

داخل می سازیم.

بررسی گناهان کبیره

عبد العظیم حسنی از امام دهم(ع)نقل می کند که: عمرو بن عبید بصری بر امام صادق(ع)وارد شد و پس از سلام،نشست و این آیه را تلاوت کرد: «اَلَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ» (سوره شوری ۳۷ یعنی کسانی که از گناهان کبیره و زشتی ها اجتناب می کنند)پس ساکت شد.حضرت پرسید:چرا ساکت شدی؟پاسخ داد:دوست دارم گناهان کبیره را از کتاب خدا بشناسم.

فرمود:آری ای عمرو،بزرگترین گناهان کبیره،شرک است،زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ» (نساء ۴۸ یعنی خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و نیز می فرماید: «مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ الْجَنَّهَ وَ مَأْوٰاهُ النّٰارُ» (سوره مائده ۷۲)یعنی:کسی که به خدا شرک آورد،خداوند بهشت را بر او حرام کرده است.

پس از شرک،یاس از رحمت الهی است،زیرا خداوند متعال می فرماید:

«لاٰ یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْکٰافِرُونَ» (سوره یوسف ۸۷)یعنی تنها مردم کافر از رحم خدا مایوس می شوند.

پس از یاس،ایمن بودن از کیفر خداوند است.زیرا پروردگار متعال می فرماید:

فَلا یَأْمَنُ مَکْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ» یعنی از کیفر خداوند جز مردم زیانکار کسی ایمن نمی شود:یکی از آنها نافرمانی پدر و مادر است زیرا خداونـد، عاق را جبار و شـقی نامیـده است: «وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَـقِیًّا» (سوره مریم ۳۲)سپس قتل نفس است که بناحق صورت گیرد،زیرا می فرماید:

«وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها» (سوره نساء ۹۳)یعنی کسـی که مؤمنی را عمدا بکشد،کیفرش جهنم است و در آن جـاودانی اسـت دیگر نسـبت نـاروا بزنـان پاکـدامن دادن اسـت زیرا خداونـد می فرمایـد: «إِنَّ الَّذِینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ» (سوره نور ۲۳)یعنی کسانی که نسبت ناروا بزنان پاکدامن غافل و مؤمن می دهنـد،در دنیا و آخرت ملعوننـد و برای ایشان عذابی بزرگ است.دیگر خوردن مال یتیم است خداوند می فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً...» (سوره نساء آیـهٔ ۱۰) یعنی کسـانی که مـال یتیمـان را بظلم می خورنـد.دیگر فرار از جنگ است.خداوند می فرماید: «وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاّ مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللّهِ وَ مَأْواهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ» (سوره انفال ۱۶)یعنی هر که در روز جنـگ پشت به دشـمن کنـد-مگر آنکه برای حمله ای منحرف شود یا به طرف گروهی دیگر برود-قرین غضب خدا شده و جایش جهنم است که سرانجامی است بد.

دیگر ربـاخواری است خداونـد می فرمایـد: «اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّبا لا یَقُومُونَ إِلاّ کَما یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطانُ» (سوره بقره ۲۷۵)یعنی کسانی که ربا می خورند برنمی خیزند همچون کسانی که مجنونشان کرده است و می فرماید:

«فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ» (سـوره بقره ۲۷۹)یعنی اگر بجـای نیاورنـد برای جنـگ خـدا و رسولش آماده شوند.دیگر سحر است می فرماید:

«وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ خَلاقٍ» (سوره بقره ۱۰۲)یعنی دانستند که آنچه خریداری کردند،در آخرت سودی ندارد.

دیگر زناست.خداوند می فرماید: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ یَلْقَ أَثٰاماً یُضٰاعَفْ لَهُ الْعَذٰابُ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهٰاناً» (سوره فرقان ۶۸)یعنی هر که زنا کند، کیفر خود را می بیند و در روز قیامت عذابش دو چندان و در خواری جهنم مخلد است.

دیگر سوگند دروغ است.می فرماید:

«إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَ أَیْمٰانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولٰئِکَ لاٰ خَلاٰقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ» (سوره آل عمران ۷۷)یعنی آنان که عهد خدا و سوگندهایشان را بمبلغ کمی می فروشند در آخرت،بهره ای ندارند.

دیگر خیانت است.می فرماید: «وَ مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِمٰا غَلَّ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ» (سوره آل عمران ۱۶۱)یعنی کسی که خیانت کند،در روز قیامت با خیانت خویش می آید.

دیگر منع زکات واجب است.خداوند می فرماید:

«یَوْمَ یُحْمیٰ عَلَیْهٰا فِی نٰارِ جَهَنَّمَ فَتُکْویٰ بِهٰا جِبٰاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ» (سوره توبه ۳۵)یعنی روزی که آن مالها در آتش جهنم سرخ می شود و پیشانی و پهلو و پشت ایشان داغ کرده می شود.دیگر شهادت دروغ و کتمان شهادت است.می فرماید:

«وَ مَنْ یَکْتُمْهٰا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» (سوره بقره ۲۸۳)یعنی کسی که کتمان شهادت کند،قلبش گنهکار است.دیگر باده خواری است،زیرا خداوند این گناه را در ردیف پرستش بتان قرار داده است.دیگر ترک عمدی نماز یا هر امر واجبی است، زیرا پیامبر گرامی فرمود:کسی که نماز را عمدا ترک کند،از ذمۀ خدا و پیامبرش بری است دیگر عهد شکنی و قطع رحم است.زیرا خداوند می فرماید:

«أُولٰئِکَ لَهُمُ اللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ» (سوره رعد ۲۵)یعنی برای ایشان است لعنت و خانۀ بد.راوی می گوید: عمرو با ناله و گریه خارج شد و گفت هلاک شد کسی که به رای خود سخن گفت و در فضل و علم با شما نزاع کرد.

از پیامبر گرامی روایت شده است که:گناهان کبیره هفت تاست:بزرگتر از همه شرک است سپس قتل نفس مؤمن و رباخواری و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زن پاکدامن و نافرمانی پدر و مادر و فرار از جنگ.هر کس خدا را ملاقات کند در حالی

که از این گناهان بری است،در بهشت با من خواهد بود.

سعید بن جبیر روایت کرده است که مردی از ابن عباس پرسید:گناهان کبیره هفت تاست؟گفت:به هفتصد نزدیکتر است تا هفت،جز اینکه با استغفار کبیره نیست و با اصرار صغیره ای نیست.

دو روایت فوق را واحدی در تفسیر خود نقل کرده است .

ص :۱۲۳

[سوره النساء (۴): آیات ۳۲ تا ۳۳]

اشاره

وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اَللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ لِلرِّجٰالِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسٰاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اِكْتَسَبْنَ وَ سْئَلُوا اَللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۳۲) وَ لِكُلٍّ جَعَلْنٰا مَوٰالِيَ مِمّٰا تَرَكَ اَلْوٰالِدٰانِ وَ اَلْأَقْرَبُونَ وَ اَلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمٰانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۳۳)

ترجمه

و چیزی که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری داده است،آرزو نکنید،برای مردان از کردارشان،نصیب و برای زنان از کردارشان نصیب است و خداوند را از فضلش سؤال کنید که خدا بهر چیزی داناست.

و برای هر یک از شما کسانی قرار دادیم که به ترکه پدران و مادران و خویشاوندان و کسانی که هم پیمان شما هستند،سزاوارترند،پس سهم آنها را بدهید که خداوند بر هر چیزی گواه است. (۱)

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۳۲ و ۳۳ جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۳۲

اشاره

قرائت

کثیر و کسایی«و سئلوا اللّه»بدون همزه قرائت کرده اند.در موارد دیگر نیز کلمه را بهمین صورت،تلاوت کرده اند.

لغت

تمنی:آرزوی چیزی که نیست یا آرزوی نبودن چیزی که هست.گاهی تمنی بآنچه گذشته است تعلق می گیرد.

شان نزول

گفته اند:جمعی از زنان خدمت پیامبر گرامی شرفیاب شده،عرض کردند:

«آیا خداوند،پروردگار مردان و پروردگار زنان نیست و شما پیامبر زنان و پیامبر مردان نیستید؟چرا خداوند مردان را نام می برد و ما را نام نمی برد؟می ترسیم در ما خیری نباشد و خداوند را بما نیازی نباشد»از این رو آیهٔ شریفه نازل شد.

برخی گفته اند:ام سلمه خدمت پیامبر عرض کرد:مردان می جنگند و زنان نمی جنگند و برای زنان نصف میراث است.کاش ما هم مرد بودیم،می جنگیدیم و به آنچه مردان می رسند می رسیدیم.از اینرو آیه نازل شد.این قول از مجاهد است.

قتاده و سدی گویند:چون آیهٔ ارث نازل گردید،مردان گفتند:امیدواریم که در آخرت هم حسنات،بر حسنات زنان افزونتر باشد هم چنان که میراثمان افزون تر است و زنان گفتند.امیدواریم:همانطوری که میراث ما نصف است کیفر اخروی ما نیز نصف مردان باشد،از اینرو آیه نازل شد.

مقصود

چون خداوند حکم میراث را بیان کرد و برخی را بر برخی در میراث برتری

ص: ۱۲۵

داد،جلو برخی از تمنیات را که سبب کینه توزی می شود گرفت و فرمود:

وَ لاٰ تَتَمَنَّوْا مٰا فَضَّلَ اللّٰهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ

:نباید بگویید:کاش من هم مثل فلانی مال و نعمت و زن زیبا داشتم چه این حسد است ولی جایز است بگویید:خدایا مرا هم مثل آن عطا کن.این معنی از ابن عباس است و از امام صادق(ع)نیز نقل شده است.

بلخی می گوید:مقصود این است که:جایز نیست مرد آرزو کند که زن باشد و زن آرزو کند که مرد باشد،زیرا کار خداوند بر طبق مصلحت است،بنا بر این چیزی را آرزو کرده اند که بر خلاف مصلحت یا مفسده است.

ممکن است گفته شود:چنین آرزویی به شرطی که مفسده نباشد،جایز است، چنان که در بارهٔ حسن سؤال گفته شده است للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن:در این باره وجوهی است.

۱-قتاده گوید:یعنی برای هر یک از زن و مرد را بر حسب طاعاتی که خداوند با حسن تدبیر،ایشان را مکلف به انجام آن کرده است.پاداشی است،بنا بر این بر خلاف تدبیر خداوند،چیزی می خواهید که از اجر جزیل،محروم می مانید.

۲-یعنی هر کدام از زنان و مردان را از تجارت،زراعت و سایر کسب های خود نصیبی است،بنا بر این باید قانع باشند و از قسمت خداوند راضی.

۳-ابن عباس گوید:هر کدام از آنان را از میراث-بر طبق آنچه خداوند مقرر کرده است-سهمی است.بنا بر این قول،اکتساب-در آیه شریفه-بمعنای احراز است.

وَ سْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ

:اگر به آنچه دیگران دارند،احتیاج پیدا کردید و خواستید که شما هم مثل ایشان باشید.از خداوند،مسألت کنید تا بشما بدهد، بشرطی که فسادی برای خود شما یا برای دیگری در بر نداشته باشد،زیرا خواستن از خدا به همین شرط،نیکوست.

ابن مسعود،از پیامبر روایت کرده است که:«از فضل خداوند مسألت کنید زیرا سؤال از خدا واجب است و بهترین عبادتها انتظار گشایش است»

ص :۱۲۶

سفیان بن عیینه گوید:خداوند،ما را به سؤال امر نکرد،مگر برای اینکه خواستهٔ ما را عطا فرماید.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً

:خداونـد بهر چیزی داناست و همواره چنین بوده است،بنا بر این از آنچه آشـکار کنید و حسدی که در دل پنهان دارید،آگهی دارد و روزیهـا را در میـان بنـدگان،بر طبـق صـلاح خود تقسـیم می کنـد.پس نبایـد چیزی را آرزو کنیـد که قسـمت غیر شـده است،زیرا چنین آرزویی باعث حزن و گناه،می شود .

بیان آیهٔ ۳۳

اشاره

قرائت

کوفیان«عقدت»را بدون الف و دیگران با الف خوانده اند.ابو علی می گوید:

عائد موصول ضمیر محذوفی است که مضاف آن نیز حذف شده است یعنی«و الذین عقدت حلفهم ایمانکم»کسانی که فعل را با الف قرائت کرده اند،کلام را بر معنی حمل کرده اند چه در هر یک از دو طرف یمین است و فعل باید از باب مفاعله باشد و کسانی که بدون الف قرائت کرده اند کلام را حمل بر لفظ«ایمان»کرده اند:زیرا فعل به صاحبان یمین نسبت داده نشده بلکه بخود یمین نسبت داده شده است.

لغت

مولی:آزاد کننده،آزاد شده،پسر عمو،وارثان،هم سوگند،ولی صاحب اختیار،بزرگی که مطاع است،سزاوارتر و بهتر نسبت به چیزی.اصل در همهٔ معانی همین معنای اخیر است،آزاد کننده،مولی است،چون به ارث آزاد شده سزاوارتر است.آزاد شده مولی است چون بیاری آزاد کننده سزاوارتر است.پسر عمو نیز بیاری شخص سزاوارتر است.وارثان بمیراث میت سزاوارترند.هم سوگندها بخاطر پیمانی که با یکدیگر بسته اند نسبت به یکدیگر سزاوارترند.ولی صاحب اختیار، بیاری شخص سزاوارتر است.بزرگی که مطاع است نسبت به تدبیر حال اطاعت کنندگان خود از دیگران سزاوارتر است.در حدیث است که:«زنی که بدون اذن مولایش ازدواج کند...»یعنی کسی که نسبت بعقد او از دیگران سزاوارتر است.ابو عبیده در بارهٔ اَلنّارُ هِیَ مَوْلاٰکُمْ (سوره حدید ۱۵)گفته است:یعنی آتش به شما سزاوارتر است.

ایمان:جمع یمین است و یمین اسمی است که برای قسم،دست و قوت،

ص:۱۲۸

بکار می رود.اصل در معانی کلمه همان دست می باشد.زیرا موقع بیعت.دست ها را بیکدیگر می زدند و دست یکدیگر را می گرفتند که به عهد خود وفا کنند،آن گاه پیمان می بستند از اینرو قسم را یمین نامیدند.شاعر گوید:

اذا ما رایه رفعت لمجد

تلقاها عرابه بالیمین

یعنی:هنگامی که پرچمی برای بزرگی افراشته شود،عرابه آن پرچم را با خود می افکند.

اعراب

مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ

:جار و مجرور در محل صفت برای«موالی»یعنی«موالی کائنین مما ترک وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ :عطف بر اَلْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ و مرفوع است.

ممکن است «مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» متعلق باشد به فعلی مخدوف یعنی:

«یعطون مما ترک الوالدان و...»و «وَ الَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمانُكُمْ» مبتدا و خبر آن فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ» باشد.

مقصود

مجدداً خداوند متعال،به بیان حکم میراث،پرداخته،می فرماید:

وَ لِكُلٍّ جَعَلْنا مَوالِيَ

:برای هر زن و مردی وارثانی قرار داده ایم که به میراثشان از دیگران سزاوارترند.این معنی از سدی است.ابن عباس و حسن گویند:مقصود عصبه و حواشی شخص است.

معنای اول صحیحتر است.زیرا خداوند می فرماید: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي» (سوره مریم ۵)یعنی:خدایا مرا از جانب خود فرزندی ببخش که به ارث من سزاوارتر از دیگران باشد.در این آیه وارث را«ولی»شمرده است،زیرا وارث- بخصوص فرزند- برای ارث از دیگران سزاوارتر است علاوه بر این،به مالک بردگان نیز«مولی»گویند،زیرا از دیگران نسبت به ایشان سزاوارتر است.

مِمّا تَرَكَ الْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ

:از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان به جای گذاشته اند.

وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکَمْ

:این عبارت،عطف است بر «اَلْوالِدانِ وَ الْأَقْرَبُونَ» یعنی هم پیمانان شما نیز دارای ورثه ای هستند که به ارث ایشان سزاوارترند و از ایشان ارث می برند.

فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ

:بهر یک از وارثان،سهمش را بدهید.این معنی را جبایی برگزیده،گوید:هم پیمان سهمی ندارد.لکن بیشتر مفسران «وَ الَّذِینَ عَقَدَتْ أَیْمانُکُمْ فَآتُوهُمْ نَصِیبَهُمْ» را جملهٔ مستقلی گرفته،گویند:مقصود این است که باید سهم هم پیمانها را نیز بدهند.سپس در این باره،عقاید مختلفی ابراز داشته اند:

۱-قتاده،سعید بن جبیر و ضحاک گویند:منظور هم پیمانهاست.در دوران جاهلیت،شخصی با دیگری پیمان بسته،می گفت:خون من،خون تو،جنگ من،جنگ تو و صلح من صلح تست.من از تو ارث می برم و تو از من.من از تو محافظت می کنم و تو از من.با این پیمان یک ششم مال شخص،در موقع تقسیم میراث،بهم پیمانش تعلق می گرفت-چنان که ابو بکر با شخصی پیمان بست و از او ارث برد.

قرآن کریم نیز دستور داد که باید به هم پیمانها ارث داد.سپس این حکم بوسیلهٔ:

«وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ» (سوره انفال ۵۷ یعنی خویشاوندان بعضی به بعضی سزاوارترند)نسخ شد.

مجاهد گوید:منظور این است که باید نصیب هم پیمانها را از لحاظ کمک و محافظت،ادا کنید و ارثی به آنها تعلق نمی گیرد،بنا بر این آیه نسخ شده و مؤید آن آیهٔ «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است(سوره مائده یعنی به پیمانها وفا کنید)و همچنین خطبهٔ پیامبر گرامی در روز فتح مکه.فرمود:

«هر پیمانی که در جاهلیت،بسته شده،حفظ کنید.اسلام بر شدت آن میافزاید،لیکن پیمان تازه ای به وجود می آورید.» عبد الرحمن بن عوف روایت کرده است که پیامبر فرمود:

«هنگامی که پسر بچه ای بودم،به اتفاق عموهایم شاهد پیمانی بودم که در میان گروهی بسته شد.اکنون دوست نمی دارم،شترانی سرخ مو

بگیرم و آن پیمان را بشکنم.» ۲-مقصود مردمی است که پیامبر گرامی اسلام،میان آنان برادری برقرار کرد و آنها مهاجران و انصار بودند.مسلمانان با همین پیمان برادری از یکدیگر ارث می بردند. سپس بوسیلهٔ آیات دیگر نسخ شد.این قول از ابن عباس و ابن زید است.

۳-مقصود کسانی است که در جاهلیت،به«پسر خواندگی»پذیرفته می شدند.

چنان که«زید»پسرخواندهٔ پیامبر بود.به آنها دستور داده شد که در اسلام، چیزی برای آنها وصیت کنند.این است معنای «فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ» این قول از سعید بن مصیب است.

إِنَّ اللّٰهَ کَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً

:خداوند همواره بهمهٔ چیزهای آشکار و نهان عالم است .

ص :۱۳۱

[سوره النساء (۴): آیه ۳۴]

اشاره

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی اَلنِّساءِ بِما فَضَّلَ اَللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اَللّهُ وَ اَللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اُهْجُرُوهُنَّ فِی اَلْمَضاجِعِ وَ اِضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلاً إِنَّ اَللّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً (۳۴)

(۱)

ترجمه

مردان را بر زنـان سـمت قوامت است بواسـطهٔ اینکه خداونـد برخی را بر برخی فضـیلت داده است و بواسـطهٔ اینکه اموالشـان را بعنوان مهر و نفقه انفـاق می کننـد.بنا بر این زنـان شایسـته:مطیع امر خـدا و نگه دارنـدهٔ مـال و ناموس شوهراننـد بواسـطهٔ اینکه خداونـد آنها را حفظ می کنـد و زنانی که از نافرمانی ایشان بیم داریـد.آنها را انـدرز دهیـد و در خوابگاه شان تنها گذاریـد و آنها را بزنید.پس اگر شما را اطاعت کردند،راهی برای زدن و ترک همخوابگی مجویید که خداوند بلند مرتبه و بزرگ است.

ص: ۱۳۲

۱- ۱) -آیهٔ ۳۴ سورهٔ ۴ نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۳۴

اشاره

قرائت

تنها ابو جعفر«بما حفظ اللّه»به نصب و دیگران برفع قرائت کرده اند.

طلحه بن مصرف که از شواذ است قرائت کرده:«فالصوالح قوانت» نصب در«حفظ اللّه»بنا بر حذف مضاف است یعنی:«بما حفظ عهد اللّه» و حذف مضاف،زیاد در کلام اتفاق می افتد مثل: «إِنْ تَنْصُرُوا اللّهَ...» یعنی «ان تنصروا دین اللّه،،،» قرائت«فالصوالح قوانت»به این دلیل است که جمع مکسر برای کثرت است لکن جمع الف و تا برای قلت است و در اینجا،کثرت مناسبتر است.لکن جمع الف و تاء گاهی هم برای کثرت استعمال شده است مثل: «اَلْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ...» (سوره احزاب ۳۵)و منظور کثرت است نه قلت که از سه تا ده باشد.ابو علی می گوید:حسان شعر خود را برای نابغه خواند تا به این بیت رسید:

لنا الجفنات الغر یلمعن بالضحی

و اسیافنا یقطرن من نجده دماً

برای ماست کاسه های بزرگ و درخشانی که بروز می درخشند و از شمشیرهای ما از دلیری خون می چکد.

نابغه گفت:کاسه ها و شمشیرهایت را کم کردی یعنی جفنات و اسیاف برای قلت است.لکن این مطلب روشن نیست و خداوند در قرآن می فرماید: «هُمْ فِی- الْغُرُفاتِ آمِنُونَ» (سوره سبا ۳۷)یعنی ایشان در غرفه ها ایمن هستند.

بدیهی است که منظور از غرفات،قلت یعنی از سه تا ده،نیست.

لغت

قوام:صیغهٔ مبالغه،مسلط و قیم.

قنوت:دوام طاعت.

نشوز:سرپیچی از اطاعت.

هجر:ترک.

ضجوع:خوابیدن و مضاجع:خوابگاه ها.

بغیه:طلب.

اعراب

باء در «بِمٰا فَضَّلَ اللّٰهُ» و «بِمٰا أَنْفَقُوا» متعلق است به«قوامون»و«ما»در هر دو مورد مصـدریه است و احتیاجی بعاید ندارد.ما در «بِمٰا حَفِظَ اللّٰهُ» نیز مصدریه است یعنی«بان یحفظهن اللّه»قرائت نصب بنا بر این است که ما موصوله باشد،یعنی:

«بالشیء الذی یحفظ امر اللّه»

شان نزول

مقاتل گوید:آیه در بارۀ سـعد بن ربیع بن عمر و زنش حبیبه دختر زید بن ابی زهیر نازل شده است.سـعد و زید هر دو از انصار بودنـد.حبیبه نسبت به سـعد نافرمانی کرد و او وی را زد.حبیبه باتفاق پـدر خدمت پیامبر رفت.سـعد عرض کرد:دخترم را به او داده ام و کتک کاریش کرده است.فرمود:قصاص کنید.آنها رفتند که قصاص کنند.

پیامبر فرمود:بازگردید.اینک جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد.سـپس فرمود ما چیزی اراده کردیم و خداوند چیز دیگری اراده کرد،و آنچه خداوند اراده کرده است،بهتر است و قصاص را رفع کرد.

کلبی گوید:این آیه در بارۀ سعد بن ربیع و زنش خوله دختر محمد بن سلمه نازل شده است.لکن داستان را بهمان صورت نقل کرده است.

ابو روق گوید:آیه در بارۀ جمیله دختر عبد اللّه بن ابیّ و شوهرش ثابت بن قیس بن شـماس نازل شده است و تقریبا داسـتان را بهمان صورت،ذکر کرده است.

مقصود

در دو آیۀ پیش:پاره ای از تفاوتهایی که میان زن و مرد است ذکر شد،اکنون

بدنبال آن مطلب،خداوند وظیفهٔ سرپرستی زنان را بمردان محول کرده،می فرماید:

اَلرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ

:مردان سرپرست و در تدبیر زندگی و تربیت و تعلیم مسلط بر زنان هستند.

بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ

:بواسطهٔ اینکه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشیده است. این جمله علت قیم بودن مردان را نسبت به زنان بیان می دارد و می گوید.

بخاطر اینکه مردان از لحاظ علم و عقل و حسن رای و تصمیم بر زنان برتری دارند، سرپرستی ایشان را بمردان واگذار کرده است.

وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ

:دیگر بخاطر اینکه مردان مهر و نفقه بزنان می دهند.

فَالصّالِحاتُ قانِتاتٌ

:زنان شایسته،مطیع امر خداوند و شوهران خود هستند.

قتاده و ثوری چنین گفته اند.و شاهد آن این آیه است: «یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّکِ» «سورهٔ آل عمران آیهٔ ۴۳)یعنی ای مریم،بر طاعت خداوند قیام کن.

حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ:

آن زنان،در غیبت شوهران ناموس خود را حفظ می کنند.

این معنی از قتاده و عطا و ثوری است و ممکن است گفته شود:آنان در غیبت شوهران، حافظ اموال ایشان بودند،حقوق و احترامشان را حفظ می کنند بهتر است حمل بر هر دو معنی شود،زیرا منافاتی میان آنها نیست، بِما حَفِظَ اللّهُ :به سبب اینکه خداوند ایشان را در مهرها و الزام شوهران به نفقه حفظ کرده است.برخی گفته اند:یعنی بواسطهٔ حفظ خداست که آنها می توانند حافظ مال و ناموس شوهران باشند.

وَ اللاّتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ

:زنانی که از عصیان آنها می ترسید و بیم دارید که در صدد تسلط بر شما برآیند و با شما بمخالفت پردازند،نخست آنها را نصیحت کنید و اگر نصیحت،موثر واقع نشد،آنها را در بسترشان تنها گذارید،این معنی از سعید بن جبیر است.وی گوید:منظور

این است که از آمیزش با ایشان خودداری کنید و علت اینکه به ترک خوابگاه امر کرده،این است که آمیزش،مخصوص خوابگاه است.حسن و قتاده و عطا گوید:منظور این است

ص: ۱۳۵

کـه بـا آنهـا همخـوابگی نکننـد زیرا بدینوسـیله حـب و بغض او نسـبت بشـوهر روشن می شـود در صـورتی که محبـتی داشـته باشد،طاقت نمی آورد و اگر محبتی ندارد صبر می کند.در روایت از امام باقر(ع)نقل شده است که:«در موقع خواب به او پشت می کند» فراء می گوید:منظور از بیم نافرمانی،علم به نافرمانی است زیرا خوف گاهی بمعنای علم بکار می رود.

در تفسـیر کلبی از ابن عباس نقل کرده است که:زنان را به کتاب خـدا موعظه کنیـد و باو بگوییـد که از خـدا بترسد و از شـما اطاعت کند،اگر قبول نکرد با او درشتی کنید و گرنه طوری او را بزنید که بدنش زخم نشود و استخوانش شکسته نشود.از امام باقر نقل شده که منظور:زدن با مسواک است.

فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً

:اگر از نافرمانی دست کشـیدند،راهی برای زدن و ترک همخوابگی که در موقع نافرمانی تجویز شـد،برایشان ندارید.این معنی از ابو مسـلم و ابو علی جبایی است.سـفیان بن عیینه گوید:منظور این است که آنها را به محبت،تکلیف مکنید و همین که ظاهر ایشان با شما درست شد،به باطنشان کاری نداشته باشید.

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيراً

:خداوند برتر از این است که بیشتر از اندازهٔ طاقت،تکلیفی کند.بلندی و بزرگی از صـفات خداست و فایدهٔ ذکر این دو صفت در اینجا این است که خداونـد قـدرت دارد که زنان را یاری کنـد و پیروز گردانـد.برخی گفته اند:منظور این است که خداوند شما مردان را باندازهٔ توانایی تکلف ساخته است.شما نیز باید زنان را باندازهٔ توانایی تکلیف کنید .

ص :۱۳۶

[سوره النساء (۴): آیات ۳۵ تا ۳۶]

اشاره

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقٰاقَ بَيْنِهِمٰا فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِهٰا إِنْ يُرِيدٰا إِصْلاٰحاً يُوَفِّقِ اَللّٰهُ بَيْنَهُمٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً خَبِيراً (۳۵) وَ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوٰالِدَيْنِ إِحْسٰاناً وَ بِذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْيَتٰامىٰ وَ اَلْمَسٰاكِينِ وَ اَلْجٰارِ ذِي اَلْقُرْبىٰ وَ اَلْجٰارِ اَلْجُنُبِ وَ اَلصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ مَنْ كٰانَ مُخْتٰالاً فَخُوراً (۳۶)

(۱)

(۲)

ترجمه

و اگر از دشمنی میان آنها ترسیدید،حکمی از بستگان مرد و حکمی از بستگان زن مبعوث کنید.اگر ارادۀ اصلاح دارند خداوند میان آنها موافقت برقرار می کند.

خدا دانا و آگاه است.

و خدا را پرستش کنید و چیزی شریک او مسازید و در بارۀ پدر و مادر،خویشاوندان یتیمان،مستمندان،همسایگان خویشاوند و غیر خویشاوند،رفیقی که همراه شماست مسافر و بردگان نیکی کنید که خداوند مردم متکبر و فخر فروش را دوست ندارد،

ص :۱۳۷

۱- ۱) -آیۀ ۳۵ سورۀ نساء جزء پنجم سوره ۴

۲- ۲) -آیۀ ۳۶ سورۀ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۳۵

اشاره

لغت

شقاق:مخالفت و دشمنی توفیق:موافقت و مساوات در امری از امور،لطف خداوند نسبت به انسان برای انجام کاری پسندیده،اصلاح میان زن و شوهر.

اعراب

بین:در اصل ظرف است ولی در اینجا با اضافهٔ شقاق به آن بصورت اسم بکار رفته مثل: «هٰذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ» (سوره کهف ۷۸)و مثل: «وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ» در اصل منظور این است:«و ان خفتم فی شاق بینهما»

مقصود

در آیهٔ پیش مردان را راهنمایی کرد که چگونه از نشوز و نافرمانی همسران خود جلوگیری کنند،اکنون راهنمایی می کند که اگر ترسیدید کار بجدایی کشد،چه وظیفهٔ ای دارید.

وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما

:اگر از مخالفت و دشمنی ایشان ترسیدید.برخی گفته اند اگر علم بمخالفت و دشمنی ایشان پیدا کردید لکن معنای اول صحیحتر است چه اگر علم بدشمنی ایشان پیدا شد،دیگر احتیاجی بداور در میان آنها نیست.

فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها

:داوری از بستگان شوهر و داوری از بستگان زن برانگیزید تا میان آنها اصلاح دهند.حکم.کسی است که نسبت به آنچه به او واگذار شده سمت قوامت دارد یعنی قیم است.در اینکه مخاطب کیست؟اختلاف شده است.سعید بن جبیر و ضحاک و بیشتر فقها گویند:مخاطب،سلطانی است که زن

و شوهر مرافعه را پیش او برده انـد.ظاهر اخباری که از امام باقر(ع)و امام صادق(ع) نقل شـده،همین است.سـدی گوید:مقصود زن و شوهر و بسـتگان ایشـان است.و نیز اختلاف شـده است که آیـا حکم ها اگر صـلاح را در طلاق دیدنـد،حق طلاق دادن دارنـد یـا ندارنـد؟از روایـات اصـحاب ما اسـتنباط می شود که آنها چنین حقی ندارنـد مگر اینکه از خود زن و شوهر مشورت کنند و آنها را به طلاق راضی بیابند.سعید بن جبیر و شعبی و سدی گویند:آنها حق طلاق دادن دارند و روایتی هم در این باره از علی(ع) نقل کرده اند.کسانی که چنین گفته اند،معتقدند که حکم ها وکیلند.

إِنْ یُرِیدا إِصْلاحاً یُوَفِّقِ اللّهُ بَیْنَهُما

:اگر دو حکم ارادهٔ اصـلاح داشته باشـند، خداونـد میان ایشان موافقت برقرار می کنـد تا به آنچه صـلاح است حکم کنند.این معنی از ابـن عبـاس و سـعید بـن جبیر و سـدی است.برخی گفتـه انـد:یعنی اگر دو حکـم ارادهٔ اصـلاح زن و شـوهر داشـته باشند،خداوند میان آنها الفت برقرار می کند و دشمنی را از میان برمی دارد.

إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً

:خداوند به ارادهٔ دو حکم دانا و بمصالح و منافع شما آگاه است .

بیان آیهٔ ۲۵

اشاره

لغت

جار:همسایه جنب:دور از بستگان، قربی:نزدیک مختال:خودخواه،کسی که به خیال و پندار،برای خود چیزی تصور می کند که در او نیست.اینکه اسب را«خیل»گویند بخاطر این است که در راه رفتن کبر می ورزد.

فخور:کسی که مناقب و محاسن خود را از راه کبر و خودنمایی،برمی شمارد.

اگر کسی مناقب و محاسن خود را برای اعتراف به نعمت برشمارد،فخور نیست بلکه شکور است.

اعراب

وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً

:مصدر منصوب است به فعل محذوف.یعنی«احسنوا بالوالدین احسانا»ممکن است مفعول به باشد به تقدیر«استوصوا بالوالدین احسانا»

مقصود

پس از آن که خداوند در بارهٔ یتیمان و زنان و شوهران،بمکارم اخلاق،امر کرد،اکنون یک سلسله از امور معنوی و کارهای پسندیده را که لازمهٔ زندگی انسانهای واقعی است،بآنها گوشزد می کند.ابتدا مردم را به خدا پرستی امر کرده،فرمود:

وَ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لاٰ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً

:خدا را به یکتایی و عظمت،پرستش کنید و کسی را در عبادت،شریکش مگردانید،زیرا پرستش،برای غیر خدا شایسته نیست و

کسی شایستهٔ پرستش است که بخشندهٔ نعمتها باشد و غیر از خداوند کسی این شایستگی را ندارد.سپس فرمود:

وَ بِالْوٰالِدَیْنِ إِحْسٰاناً

.در بارهٔ پدر و مادر به نیکی و انعام و احترام سفارش کنید.

یا اینکه خداوند شما را به نیکی در بارهٔ پدر و مادر سفارش می کند.

وَ بِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینِ

: همانطوری که نیکی در بارهٔ پدر و مادر بالخصوص توصیه شده است.به نیکی در بارهٔ عموم خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز توصیه می کند.نیکی در بارهٔ یتیمان،بحفظ اموالشان و رسیدگی بزندگی ایشان و نیکی در بارهٔ مستمندان،بعدم تضییع آنان و رفع نیازمندی ایشان است.

وَ الْجٰارِ ذِی الْقُرْبیٰ وَ الْجٰارِ الْجُنُبِ

:ابن عباس،مجاهد،قتاده،ضحاک و ابن زید گویند:مقصود همسایگانی است که با انسان خویشاوندی دارند و همسایگانی که خویشاوندی ندارند.

برخی گفته اند:منظور این است که:همسایهٔ مسلمان باشد یا همسایهٔ غیر مسلمان که هیچ از لحاظ دینی با انسان مناسبتی ندارد.از پیامبر گرامی روایت شده است که:

«همسایگان بر سه دسته اند.همسایه ای که سه حق دارد:حق مسلمانی،حق همسایگی و حق خویشاوندی.همسایه ای که دو حق دارد:حق همسایگی و حق مسلمانی و همسایه ای که یک حق دارد و آن مشرکی است که از اهل کتاب باشد.» (۱)

۱- ۱) -بنا بر این همسایهٔ مشرک هم حق همسایگی دارد،خواه اهل کتاب باشد خواه نباشد. البته اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان-و احتمالا زردتشتیان،قاعده باید مشرک نباشند،زیرا موسی و عیسی مردم را به یکتا پرستی دعوت کرده اند و بنا بر این،پیروان ایشان باید یکتا پرست باشند نه مشرک.لکن اینان از تعلیمات اصلی پیامبران خدا منحرف گشته اند و در بارهٔ خداوند مطالبی عنوان کرده اند که روح پیامبران از آنها بیزار است.از اینرو خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام دستور داد: «قٰاتِلُوا الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ لاٰ بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لاٰ یُحَرِّمُونَ مٰا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لاٰ یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ حَتّٰی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صٰاغِرُونَ» (سوره توبه ۲۹)یعنی با اهل کتاب که بخدا و رسولش ایمان ندارند و آنچه خدا و رسولش حرام کرده،حرام نمی شمارند و بدین حق گرایش پیدا نمی کنند جنگ کنید تا با خواری بدست خود جزیه دهند.در این آیه یکی از نقائص آنان

زجاج گوید:همسایهٔ نزدیک،کسی است که با او از نظر مسافت نزدیک باشید و یکدیگر را بشناسید و همسایهٔ دور کسی است که از نظر مسافت از شما دور باشد.در روایت است که حد همسایگی تا چهل خانه است و روایت شده است که تا چهل ذراع است (آرنج)زجاج می گوید:منظور از همسایهٔ نزدیک،همسایهٔ خویشاوند نیست.چه در بارهٔ خویشاوندان قبلا سفارش شده است.ممکن است در جواب زجاج گفته شود که اگر چه قبلا در بارهٔ خویشاوند سفارش شده است لکن منظور این است که همسایه هر گاه خویشاوندی هم داشته باشد،دارای دو حق است و هر گاه خویشاوند همسایه نباشد فقط دارای یک حق است.بنا بر این مانعی ندارد که در بارهٔ خویشاوند دو مرتبه سفارش شده باشد.

وَ الصّٰاحِبِ بِالْجَنْبِ

:در این باره چهار قول است:۱-ابن عباس و سعید بن جبیر و جماعتی گفته اند:منظور رفیق سفر است و نیکی در بارهٔ او بمواسات و حسن معاشرت است.۲-عبد اللّٰه بن مسعود و ابن ابی لیلی و نخعی گویند:منظور همسر است.۳- ابن عباس بنا به یکی از دو روایت و ابن زید گویند:منظور کسی است که رو بسوی شما آوردهٔ و از شما انتظار کمک دارد.۴-منظور خدمتگزاران است.بهتر این است که بر همهٔ این معانی حمل شود:

وَ ابْنِ السَّبِيلِ

:معنای آن صاحب طریق و در بارهٔ آن دو قول است:۱-مجاهد و ربیع گفته اند:منظور مسافر است.ابن عباس گوید:منظور مهمان است.بنظر او:مهمانی سه روز است و بیشتر از سه روز نیکی است و هر نیکی صدقه است.جابر از پیامبر گرامی نقل کرده که:«هر نیکی صدقه است و یکی از نیکی ها این است که برادرت را با روی گشاده،ملاقات کنی و آب دلو خود را در ظرف او بریزی.» وَ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ :نسبت بغلامان و کنیزان نیز نیکی کنید.کلمهٔ«ما»محلا

۱)

(عدم ایمان به خداوند شمرده شده است یعنی خداوند یکتا را باور ندارند چه گفتند:عیسی پسر خدا است و یهود هم گفتند:عزیر پسر خداست.

مجرور است که عطف بر سابق است.یعنی به بردگان نیکی کنید و نیازمندیهای آنها را تامین کنید و کارهایی که از توانایی آنها خارج است واگذار مکنید.این عده ای که تا اینجا شمرده شدند،طبق دستور خداوند باید مورد احسان قرار گیرند.

إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالاً فَخُوراً

:خداوند مردم متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد.ابن عباس گوید علت ذکر تکبر و فخر فروشی این است که مردم متکبر و فخر فروش از خویشاوندان و همسایگان فقیر خود متنفرند و با آنها حسن معاشرت ندارند.

این آیه،جامع ارکان اسلام است و انسان را بسوی مکارم اخلاق هدایت می کند و اگر کسی در بارهٔ آن نیکو بیندیشد از موعظه سخنوران بی نیاز است و هر قسمت عمده ای از علوم دانشمندان دست می یابد(منظور علوم عملی است نظیر اخلاق و تدبیر منزل و...) ۱-بنا بر این همسایهٔ مشرک هم حق همسایگی دارد،خواه اهل کتاب باشد خواه نباشد.البته اهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان و-احتمالا-زردشتیان،قاعده باید مشرک نباشند،زیرا موسی و عیسی مردم را به یکتا پرستی دعوت کرده اند و بنا بر این پیروان ایشان باید یکتاپرست باشند نه مشرک.لکن اینان از تعلیمات اصلی پیامبران خدا منحرف گشته اند و در بارهٔ خداوند مطالبی عنوان کرده اند که روح پیامبران از آنها بیزار است.از اینرو خداوند متعال به پیامبر گرامی اسلام دستور داد: «قاتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» (سوره توبه ۲۹)یعنی با اهل کتاب که بخدا و رسولش ایمان ندارند و آنچه خدا و رسولش حرام کرده،حرام نمی شمارند و بدین حق گرایش پیدا نمی کنند جنگ کنید تا با خواری به دست خود جزیه دهند.در این آیه یکی از نقائص آنان عدم ایمان به خداوند شمرده شده است یعنی خداوند یکتا را باور ندارند چه گفتند:عیسی پسر خداست و یهود هم گفتند:

عزیر پسر خداست .

ص :۱۴۳

[سوره النساء (۴): آیات ۳۷ تا ۳۹]

اشاره

اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ اَلنّاسَ بِالْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ ما آتاهُمُ اَللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً (۳۷) وَ اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ
أَمْوالَهُمْ رِئاءَ اَلنّاسِ وَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ يَكُنِ اَلشَّيْطانُ لَهُ قَرِيناً فَساءَ قَرِيناً (۳۸) وَ ما ذا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللّهِ وَ
اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّا رَزَقَهُمُ اَللّهُ وَ كانَ اَللّهُ بِهِمْ عَلِيماً (۳۹)

(۱)

ترجمه

آنـان که بخـل می ورزنـد و مردم را به بخـل امر می کننـد و آنچه را خداونـد از فضـلش بایشـان داده،کتمان می کننـد و برای کافران عذابی خوار کننده مهیا کرده ایم.

و کسانی که اموال خود را برای دیـدن مردم انفاق می کننـد و بخـدا و روز واپسـین ایمان ندارنـد و کسـی که بدوستی شـیطان گراییده است،بد همدمی دارد.چیست بر آنها که ایمان آورند بخدا و روز واپسین و انفاق کنند از رزاقی که خدا به ایشان داده است؟ و خداوند به ایشان داناست.

ص: ۱۴۴

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۳۷

اشاره

قرائت

کوفیان بجز عاصم«بالبخل»بفتح باء و خاء(در اینجا و در سورهٔ حدید)قرائت کرده اند و دیگران«بالبخل»بضم باء و سکون سین.سیبویه گوید:بخل و بخل دو لغتند بیک معنی.

لغت

بخل:دشوار بودن بخشش.برخی گفته اند:منع از چیزی که ادای آن واجب است،زیرا این کلمه اسم ذم است و بر کسی اطلاق می شود که عملش گناه کبیره است.

برخی گفته اند:منع از چیزی است که منع آن بی فایده و بخشش آن بی ضرر است.

«شح»نیز بمعنای بخل است.این دو کلمه در مقابل«جود»قرار دارند.بدیهی است که معنای اول،مناسبتر است زیرا خداوند محبت خود را از کسی که برایش بخشش، دشوار است.نفی کرده.علی بن عیسی گوید:بخل،منع از احسان است بخاطر اینکه طبیعت شخص از این کار رنج می برد-وجود،بذل احسان است بخاطر اینکه چنین رنجی در طبیعت شخص وجود ندارد.

اعراب

الذین:ممکن است در محل نصب باشد باعتبار اینکه:بدل از «مَنْ کانَ مُخْتالاً...» باشد یا باعتبار اینکه فعلی دال بر مذمت ایشان مقدر باشد و ممکن است در محل رفع باشد،باعتبار اینکه مبتدا باشد و آیهٔ بعد عطف بر آن و خبر آن آیهٔ بعد:

«إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ...»

باشد یا اینکه بدل باشد از ضمیری که در«فخور»مستتر است.

ص: ۱۴۵

مقصود

اَلَّذِینَ یَبْخَلُونَ

:جبایی و ابو مسلم گویند:یعنی کسانی که از زکات و صدقات واجب دیگر منع می کنند:ابن عباس و مجاهد و سدی و ابن زید گویند:یعنی کسانی که از اظهار صفاتی را که از پیغمبر شناخته اند،بخل می ورزند.

وَ یَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ

:و مردم را نیز امر به بخل می کنند.ابن عباس گوید:

یعنی انصار را امر می کنند که از کمک و انفاق نسبت به پیغمبر و اصحابش خودداری کنند.برخی گفته اند:یعنی مردم را امر می کنند به کتمان حق.

وَ یَکْتُمُونَ مٰا آتٰاهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ

:و کوشش می کنند که ثروت خود را منکر شوند تا برای بخل خود عذری داشته باشند.برخی گفته اند:یعنی علم خود را نسبت به بعثت پیامبر گرامی اسلام،کتمان می کنند.بدیهی است که آیه هر نوع بخلی را -خواه نسبت بمال و خواه نسبت به علم-شامل می شود.بنا بر این هر کس که از ادای آنچه بر او واجب و لازم است،خودداری کند و مردم را از آن کار باز دارد و فضیلت علمی و غیر علمی را کتمان کند،مورد ملامت قرار می دهد. در حدیث است که:

«هر گاه خداوند نعمتی به بنده ای داد،دوست دارد که اثر آن نعمت را بر او بنگرد.» وَ أَعْتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً مُهِیناً :برای کسانی که منکر نعمت خدا نسبت بخود می شوند و آن را کتمان می کنند،عذابی مهیا کرده ایم که موجب خواری و اهانت آنها می شود.عذاب را متصف به«مهین»کرده است زیرا خود عذاب،اهانت است .

ص :۱۴۶

بیان آیه ۳۸ و ۳۹

اشاره

لغت

قرین:رفیق و همدم عدی بن زید گوید:

عن المرء لا تسال و ابصر قرینه

فان القرین بالمقارن یقتدی

یعنی:از مرد مپرس و رفیقش را ببین زیرا هر کسی برفیق خود اقتدا می کند.

اعراب

الذین:ممکن است مرفوع یا منصوب باشد،چنان که در آیهٔ قبل گفتیم و ممکن است عطف بر«للکافرین»باشد.رئاء:مصدری است که جانشین حال شده است یعنی «مرائین»قرینا:تمیز نسبت و مفسر است.«ذا»:در این باره دو وجه محتمل است:

۱-محلا مرفوع است یعنی:«ما الذی علیهم»۲-محلی از اعراب ندارد چه با«ما» بمنزلهٔ اسم واحد است یعنی«و ای شیء علیهم لو آمنوا»

مقصود

اکنون در بارهٔ کسانی که بانفاق و ریا انفاق می کنند و از ایمان بی بهره اند،سخن گفته،ضمن عطف به سابق گوید:

اَلَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ رِئاءَ النّاسِ

:آنهایی که اموالشان را بمنظور دیدن مردم انفاق می کنند.

وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ

:و تصدیق خداوند و روز واپسین که موقع ثواب و عقاب است،نمی کنند.بدین ترتیب،خداوند میان مردمی که بخل می ورزند و از انفاق مال خودداری می کنند و آنهایی که از روی ریا و تظاهر انفاق می کنند،جمع کرده است.

وَ مَنْ یَکُنِ الشَّیْطانُ لَهُ قَرِیناً

:کسی که دوستش شیطان باشد و در دنیا امر او را

اطاعت کند و در کفر با او موافق باشد.برخی گفته اند:یعنی در قیامت و آتش دوستش شیطان باشد.

فَسٰاءَ قَرِیناً

:شیطان بد دوستی است زیرا انسان را به معصیت و سرانجام به جهنم فرا می خواند.برخی گفته اند:شیطان بد دوستی است،زیرا در آتش جهنم،شیطان و دوستش یکدیگر را لعن می کنند و از یکدیگر بیزارند.

وَ مٰا ذٰا عَلَیْهِمْ

:چه بود بر آنها اگر بخدا و روز واپسین ایمان آورده،از روزی خدا انفاق کرده بودند؟! لَوْ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمّٰا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ :بدین ترتیب خداوند عذر کفار را در سرپیچی از ایمان،بی اساس نشان می دهد و سخن کسانی که می گویند قدرت بر ایمان ندارند باطل می سازد،زیرا به شخص قادر نمی گویند:«اگر این کار را می کردی چه می شد؟!»مثلا به آدم کوتاه قد نمی گویند:اگر بلند قد شده بودی چه می شد؟!و به کور نمی گویند:اگر روشن شده بودی چه می شد؟!برخی گفته اند:یعنی چه می شد اگر انفاق خود را با ایمان به خدا هماهنگ می کردند تا انفاق بحالشان مفید واقع می شد.

وَ کٰانَ اللّٰهُ بِهِمْ عَلِیماً

:خداوند به اسرار آنها آگاه است و بر طبق نیت باطنی ایشان را کیفر یا پاداش می دهد پس انفاقی که از روی ریا است بحالشان فایده ندارد.از این آیه بر می آید که مال حرام رزق نیست زیرا خداوند دستور داده است که از رزق خدا انفاق کنند و امت اسلام،اجماع کرده اند که انفاق از مال حرام،ممنوع است .

ص :۱۴۸

[سوره النساء (۴): آیات ۴۰ تا ۴۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَهً یُضٰاعِفْهٰا وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً (۴۰) فَکَیْفَ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنٰا بِکَ عَلیٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِیداً (۴۱) یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا اَلرَّسُولَ لَوْ تُسَوّٰی بِهِمُ اَلْأَرْضُ وَ لاٰ یَکْتُمُونَ اَللّٰهَ حَدِیثاً (۴۲)

(۱)

ترجمه

خداونـد به انـدازهٔ ذره ای ظلم نمی کنـد و اگر آن انـدازهٔ ذره،کـار نیکـو باشـد،چنـد برابرش می کنـد و از جـانب خود اجری بزرگ می دهد.

پس چه خواهیـد کرد هنگـامی که از هر امـتی گواهی آوریم و ترا بر این گروه گواه آوریم.آن روز مردمی که کـافر شدنـد و پیامبر را نافرمانی کردند،دوست دارند که با خاک یکسان گردند و حدیثی را کتمان نمی کنند.

ص: ۱۴۹

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۴۰

اشاره

قرائت

ابن کثیر و نافع«حسنه»برفع و دیگران به نصب خوانده اند.نصب آن بنا بر این است که خبر باشد یعنی«ان تک زنه الذره حسنه»و رفع آن به این معنی است:

«ان یقع حسنه»و بنا بر این«کان»تامه است.

ابن کثیر و ابن عامر«یضعفها»به تشدید و دیگران«یضاعفها»به الف خوانده اند البته از نظر معنی فرقی ندارند سیبویه می گوید:گاهی باب مفاعله بمعنای فعلی که میان دو نفر است،بکار نمی رود.

لغت

ظلم:المی که در آن نفعی نیست و برای دفع ضرر هم اعمال نمی شود و اصل آن بکار بردن چیز در غیر محل خود می باشد.برخی گفته اند اصل آن«انتقاص»یعنی کم کردن است.بنا بر این ظلم،کم کردن حق و ظلمت کمی نور است.

ثقل:متاع سنگین برای سفر و مثقال:مقدار شیئی است از لحاظ سنگینی.

اعراب

تک:در اصل تکون بوده که نون آن ساکن و واو آن بالتقاء ساکنین ساقط شده است. لکن سقوط نون بخاطر کثرت استعمال است در قرآن کریم این کلمه هم با نون و هم بدون نون بکار رفته است: «إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً» (سوره نساء ۱۳۵) لدن:در محل جر است و صورتهای دیگر آن:لد،لدی و لداً می باشد و «من لدنه»یعنی از جانب خود.فرق لدن و«عند»این است که«عند»اعم از دور و نزدیک است و«لدن»فقط برای نزدیک است.مثل«عندی مال»یعنی نزد من مال است.خواه دور باشد خواه نزدیک.در موقع اضافه به باء نون آن مشدد می شود مثل «لدنی».

ص : ۱۵۰

مقصود

إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَظْلِمُ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ

:خداوند هرگز کسی را باندازهٔ ذره ای ستم نمی کند.

کلمهٔ«ذره»بمعنی مورچه های سرخ و کوچکی است که به سختی دیده می شوند.ابن عباس و ابن زید گویند:این مورچه از سایر مورچگان خردتر است و برخی گفته اند:ذره آن است که در موقع تابش خورشید از روزنه،بچشم می خورد.علت اینکه خداوند ظلم نمی کند این است که بقبح آن عالم و از آن بی نیاز و بی نیازی خود آگاه است.کار زشت را کسی مرتکب می شود که جاهل باشد یا به آن نیازمند باشد یا فکر کند که محتاج آن است در حالی که واقعا از آن بی نیاز است.خداوند از این امور و هر گونه نقص و عجزی منزه است.ذره را به این ملاحظه ذکر نکرده است که بگوید فقط ظلم نکردن خداوند اختصاص به آن دارد،بلکه می خواهد بگوید هیچگونه ظلمی نمیکند و ذره کمترین مقداری است که در وهم بشر می گنجد.

وَ إِنْ تَکُ حَسَنَهً یُضٰاعِفْهٰا

:مقصود این است که اگر آن اندازهٔ ذره،کار نیکو باشد، خداوند آن را چند برابر می کند و برخی گفته اند:دو برابر می کند.این قول از ابو عبیده است.برخی گفته اند:منظور این است که این ذرهٔ نیکو را ادامه می دهد و قطع نمی کند.

نظیر این آیه: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقٰالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ» (سورهٔ زلزال آیه ۷)یعنی کسی که باندازهٔ ذره ای نیکی کند،آن را می نگرد.هر دو آیه هدفشان این است که مردم را به طاعت تشویق کنند و از معصیت باز دارند.

وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً

:از جانب خود پاداشی بزرگ به ایشان می دهد که همان بهشت باشد.

این آیه دلالت می کند بر اینکه:منع ثواب و کم کردن آن ظلم است و اگر ظلم نبود،برای این ترغیب و تشویقی که در آیه مورد نظر است،معنایی نبود.دیگر این که خداوند قادر بر ظلم است،زیرا خود را از کار ظلم منزه کرده و خویشتن را بر آن ستوده است و اگر قادر بر ظلم نبود،ستایش جا نداشت .

ص :۱۵۱

بیان آیهٔ ۴۱-۴۲

اشاره

قرائت

کوفیان-بجز عاصم-«تسوی»بفتح تا و سکون سین و یزید و نافع و ابن عامر «تسوی»بفتح تاء و تشدید سین و دیگران«تسوی»بضم تاء و سکون سین خوانده اند قرائت«تسوی»(بفتح تاء و تشدید سین)بنا بر این است که در اصل«تتسوی»بوده، یا تاء دوم در سین ادغام یا حذف شده است و اما قرائت«تسوی»(بضم تاء و فتح سین و تشدید واو)فعل مضارع از باب تفعیل است.

اعراب

کیف:اسم استفهام و در اینجا برای توبیخ بکار رفته است.یعنی:«کیف حال هؤلاء یوم القیامه»حذف دنبالهٔ این جمله،به خاطر این است که کلام بر آن دلالت دارد.بدیهی است که«کیف»خبر است برای مبتدای محذوف.جایز نیست که«کیف» منصوب به«جئنا»باشد زیرا«جئنا»مضاف الیه«اذا»است و مضاف الیه در ما قبل مضاف،عمل نمی کند.چنان که صله در ما قبل موصول عمل نمی کند زیرا صله در حقیقت متمم اسم است.

مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

:محلاـ منصوب و حال است زیرا«بشهید»را توصیف می کند و چون بر موصوف مقدم شده،حال است.عامل در«اذا»جواب محذوف آن است و دلیل آن «فکیف»است که قبل از«اذا»ذکر شده.

یومئذ:عامل آن«یود»است.در اینجا ما بعد«اذ»در ما قبل آن عمل می کند،در حالی که عمل کردن ما بعد«اذا»در ما قبل آن جایز نبوده زیرا با اضافهٔ «یوم»به«اذ»دیگر اضافهٔ«ان»به جملهٔ ما بعد،صحیح نیست و به همین دلیل «اذ»تنوین داده شده است تا دلالت کند که تمام شده است.

ص :۱۵۲

مقصود

نظر به اینکه قبلا به روز واپسین اشاره کرده بود،اینک حال منکران آن را وصف کرده،گوید:

فَكَيْفَ

:چگونه است حال امتها و چه می کنند؟ إِذٰا جِئْنٰا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ :هنگامی که از هر امتی گواهی بیاوریم. وَ جِئْنٰا بِكَ عَلىٰ هٰؤُلاٰءِ شَهِيداً :و تو را بر این مردم گواه آوریم عرب،هنگامی که حادثه ای ناگوار در پیش است می گوید:

«کیف بک اذا کان کذا؟»چه خواهی کرد هنگامی که چنین خواهد شد؟! بدین ترتیب.بزرگی حادثه را نشان می دهد و شخص را از آن می ترساند و او را وادار می کند که خود را برای آن آماده سازد.رویهمرفته معنای آیه این است که:در روز قیامت خداوند هر پیغمبری را بر امت خود گواه می گیرد و آن پیامبر بنفع و به ضرر امت خویش گواهی می دهد.پیامبر ما نیز بعنوان گواه امت خویش فرا خوانده می شود.این آیه دلالت می کند بر اینکه:باید از هر کار زشتی که انسان از انجام آن در ملاء عام:خجالت می کشد،خودداری کند زیرا روز قیامت،گواهانی عادل، شاهد اعمال انسان هستند که نمی توان در شهادت آنها خدشه کرد و شهادت آنها را از تاثیر،انداخت.این گواهان،پیامبران و معصومان و نویسندگان اعمال و اعضای بدن و مکان و زمان می باشند.خداوند می فرماید: «وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى النّٰاسِ» (سوره بقره ۱۴۳)یعنی شما را امت وسط قرار دادیم که بر مردم گواه باشید و می فرماید: «مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» یعنی سخنی نمی گوید جز اینکه نزد او مراقبی آماده است(سوره ق ۱۸)و می فرماید:

«إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤٰادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» (سوره اسراء ۳۶)یعنی گوش و چشم و دل همگی مسئولند.و می فرماید:

«يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره نور ۲۴)یعنی روزی که زبانها و دستها و پاها بکردار انسان گواهی می دهند.

در بعضـی از اخبار است که:زمان و مکان برای انسان شـهادت می دهنـد و اعمال انسان را بازگو می کننـد.بنا بر این عاقل باید متذکر این حالات شود و خود را مستعد سازد و چنین بیندیشد که گویی اکنون آن حالت فرا رسیده و مجلس شـهادت برپای گشـته و شاهدان برای ادای شـهادت صف کشـیده اند.در روایت است که عبد اللّه بن مسعود این آیه را بر پیامبر گرامی قرائت کرد و چشمان پیغمبر پر از اشک شد.هر گاه کسی که خود یکی از شاهدان است از بزرگی این واقعه،گریان می شود،دیگران بایـد چه کننـد و چگونه بنالند؟! یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوّی بِهِمُ الْأَرْضُ :در آن روز کافران و کسانی که در مقابل پیامبر عصـیان ورزیـده انـد،خوش دارنـد که با زمین یکسان گردنـد و خاک شونـد.در جای دیگر می فرمایـد: «یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً» (سوره نبا ۴۰)یعنی کـافر می گویـد:کاش خاک بودم.کلمـهٔ«تسویه»بمعنای هموار کردن است مثل: «بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» (سوره قیامه ۴)یعنی:ما قادریم که خطوط انگشـتانش را هموار کنیم تا مثل کف دست صاف شود و نتواند با انگشتان کاری انجام دهد. (۱)

ص: ۱۵۴

۱- ۱) -در اینجا ذکر این نکته لازم است که مؤلف بزرگوار،در توضیح آیهٔ شریفهٔ «بَلی-قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ» چنان که باید و شاید دقت نفرموده است و مقصود آن را هموار کردن انگشـتان دانسـته. قبل از آیهٔ فوق این آیه است: «أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ» آیـا انسان گمان می کنـد که اسـتخوانهایش را جمع نمی کنیم؟آری ما قادریم که انگشـتهایش را بسازیم و مـوزون و کامـل گردانیم.مثـل: «اَلَّذِی خَلَقَ فَسَوّی» (سورهٔ اعلی آیه ۲)یعنی خـدایی که آفریـد و هماهنگی بخشـید. با توجه به اینکه از میـان همـهٔ اعضای بـدن،خداونـد،انگشـتان را ذکر کرده و ساختن انگشـتان را دلیل بر کمال قـدرت خود معرفی کرده است بـا اینکه ممکن بود،چشم،مغز،گوش و...اعضای مهمتری را ذکر کنـد،یک نکته روشن می شود و آن نکته این است که: در انگشـتان انسـان،خطـوطی ریز و دقیـق و منظم وجود دارد که امروز برای کشف بسـیاری از اسـرار و شـناسایی افراد و حتی مجرمین اهمیت آن غیر قابل انکار است.از این رو از انگشتان،انگشت

ابن عبـاس می گویـد منظور این است که:دوست می دارنـد که مردم بر آنها راه برونـد و آنها را پایکوب گرداننـد.بنا بر معنای اول،منظور این است که کافران دوست دارنـد که مبعوث نشـده و با خاک همسان بودنـد زیرا علم دارند که گرفتار عذاب می شوند و در جهنم جاودانی هستند.در روایت است که در روز قیامت،حیوانات خاک می شوند.

کفار نیز آرزو می کننـد که مثل حیوانات خاک شونـد.این مطلب را کسـی اجازه می دهد که می گوید:عوض منقطع می شود لکن کسی می گوید:عوض همیشگی است،این خبر را صحیح نمی داند.

وَ لاٰ یَکْتُمُونَ اللّٰهَ حَدِیثاً

:در این بـاره اقوالی است:۱-عطـف است بر«لو تسوی» بنـا بر این معنـای آن این است:دوست می دارنـد که حـدیثی را کتمـان نکرده بودند.

زیرا هنگامی که از آنها سؤال می شود،می گویند:بخدا،ما مشـرک نبودیم.آن گاه اعضای بدنشان بکردارشان گواهی می دهد و می گوینـد:کـاش خاک بودیم و کاش چیزی را کتمان نکرده بودیم البته این کتمان حقیقی نیست،زیرا هیـچ چیز از خـداوند مکتوم نیست،بلکه بصورت کتمان است.چنان که ابن عباس گوید.

۲-این کلاـم مستأنف و مسـتقل است و منظـور این است که هیچیـک از کارهـای دنیـا و کفر خـود را کتمـان نمی کننـد،بلکه اعتراف می کننـد و بـاعتراف خود داخـل جهنم می شونـد.علت عـدم کتمـان این است که می داننـد کتمان بحالشان بی فایـده است.تنهـا در بعضـی از احوال می گوینـد:پروردگـارا سوگنـد یـاد می کنیم که مشـرک نبودیم.زیرا قیامت را احوال و جاهایی است که گاهی همه خاموشـند و جز صدای پایی شـنیده نشود و گاهی منکر کفر خود می شوند بخیال اینکه بحالشان نتیجه ای دارد و گاهی اعتراف می کنند.این معنی از حسن است.

(۱

(نگاری می کنند و از آن اسـتفاده می برند.بنا بر این خطوط انگشـتان هر فردی دارای وضع خاصی است که معرف اوست.این خصوصـیت،ممکن است در اعضای دیگر نباشـد.از اینرو خداونـد متعال در معرفی قدرت خود،می فرماید:آری ما چنان قدرتی داریم که انگشـتان شخص را با همان خطوط و نقش و نگار آن مجدداً می سازیم بطوری که هیچگونه تفاوتی با انگشتان قبلی نداشته باشد.

۳-مقصود این است که نمی توانند چیزی را از خداوند کتمان کنند زیرا اعضای بدن آنها بکردارشان گواهی می دهند.بنا بر این تقدیر این است که:«لا تکتمه جوارحهم و ان کتموه»یعنی اعضای ایشان کتمان نمی کنند اگر چه خودشان کتمان کنند.

۴-مقصود این است که:کاش با خاک یکسان می شدند و امر محمد(ص)و بعثت او را کتمان نکرده بودند.این معنی از عطاست.

۵-آیه را باید بظاهر آن حمل کرد.پس مقصود این است که:آنها چیزی را کتمان نمی کنند زیرا به ترک زشتی ها و دروغ مجبورند و اینکه می گویند:

«وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ» (سوره انعام ۲۳)یعنی پروردگارا،سوگند یاد می کنیم که مشرک نبودیم)منظورشان این است که:آنها در دنیا گمان می کرده اند که عقیدۀ آنها مشرک نبوده و قصدشان از پرستش بتها تقرب بخداوند بوده است.این معنی از ابو القاسم بلخی است .

ص :۱۵۶

[سوره النساء (۴): آیه ۴۳]

اشاره

[سوره النساء (۴): آیه ۴۳]

(۱) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا اَلصَّلاٰهَ وَ أَنْتُمْ سُکٰاریٰ حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِی سَبِیلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ أَوْ عَلیٰ سَفَرٍ أَوْ جٰاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ اَلْغٰائِطِ أَوْ لاٰمَسْتُمُ اَلنِّسٰاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مٰاءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ عَفُوًّا غَفُوراً (۴۳)

ترجمه

ای مردم مومن،در حال مستی به نماز نزدیک مشوید تا بدانید چه میگویید و در موقع جنابت بمحل نماز مروید مگر اینکه راهگذار باشید تا وقتی که غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید یا از قضای حاجت برگردید یا زنان را لمس کنید و آبی نیابید با خاک پاک صورت و دستهایتان را مسح کنید که خداوند بخشایندهٔ و آمرزنده است.

ص :۱۵۷

۱- ۱) -آیهٔ ۴۳ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۴۳

اشاره

قرائت

اهل کوفه-بجز عاصم در اینجا و در سورهٔ مائده«لمستم»را بدون الف و دیگران «لامستم»با الف قرائت کرده اند.دلیل کسی که بدون الف قرائت کرده این است که در مورد متعدد در قرآن کریم،این معنی بصورت ثلاثی مجرد بیان شده است مثل:

«لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ» (سوره الرحمن ۵۶)یعنی انسانی ایشان را مس نکرده است و مثل وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ سوره مریم ۲۰ یعنی بشری مرا مس نکرده است و کسی که با الف قرائت کرده است،می گوید«لمس»و«لامس»به یک معنی است مثل«عاقبت اللص»بمعنی «عقبت اللص»یعنی دزد را دنبال کردم.

لغت

لا تقربوا:نزدیک مشوید.«قرب یقرب»،لازم است لکن«قرب یقرب» متعدی است.

سکر:محل بستن و سکر بستن مجرای آب است،علت اینکه سکر بمعنی مستی است این است که:راه معرفت را می بندد.سکره مرگ یعنی حالت فرا رسیدن مرگ و لحظه های آخر.«سکاری»جمع«سکران»و«سکران»صفت مذکر یعنی مردمست و مؤنث آن«سکری»است.

جنب:شخصی که جنابت دارد خواه مرد باشد خواه زن و خواه مفرد باشد خواه جمع.

عابر:عبور کننده و عبور بمعنی رفتن از طرفی بطرفی دیگر است.

غائط:محل مطمئنی که برای مخفی بودن از چشم مردم به آنجا می رفتند کم کم بر اثر کثرت استعمال به مدفوع نیز غائط گفته شد.

ص: ۱۵۸

لمس:مالیدن دست.بعدا معنای آن توسعه پیدا کرده و بر تماس بدنی-بطور کلی-اطلاق شده است.التماس هم از ماده لمس است لکن دلالت بر تماس بدنی ندارد بلکه بمعنای طلب است.چنان که شاعر گوید:

العبد و الهجین و الفلنقس

ثلاثه فایهم تلمس

یعنی بنده و کسی که مادرش بنده و کسی که پدرش بنده است سه تا هستند پس کدامیک از ایشان را طلب می کنی.«ملتمس معروف»یعنی طالب معروف.

تیمم و تامم:قصد. چنان که شاعر می گوید: «تیممت داراً و یممن دارا» یعنی:من خانه ای قصد کردم و آنها خانه ای را.لکن در شرع اسلام،این کلمه، نام قصدی مخصوص است و آن این است که خاکی قصد کند و آن را در اعضایی مخصوص به کار برد.

صعید:سطح زمین بدون گیاه و درخت ولی زجاج گوید:صعید سطح زمین است اعم از اینکه خاک باشد یا نباشد.وجه این تسمیه این است که اگر از باطن زمین بخارج آن صعود کنیم،سطح زمین پایان این صعود است.پس سطح زمین«صعید» است.

اعراب

وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ

:جمله حال و منصوب است و عامل آن «لاٰ تَقْرَبُوا» است و ذو الحال واو«تقربوا»است.

جنباً:عطف است بر محل جملهٔ حالیهٔ «وَ أَنْتُمْ سُکاریٰ» و مقصود از آن جمع است.

عابری سبیل:مستثنی منه و منصوب است.

تعلموا:منصوب است به تقدیر«ان»و علامت نصب آن سقوط نون از آخر آن است.این کلمه بضمیمهٔ«ان»که در تقدیر است،محلاً مجرور است به«حتی» و «حَتّٰی تَعْلَمُوا» محلاً منصوب است بملاحظهٔ اینکه مفعول«تقربوا»است و همچنین «حَتّٰی تَغْتَسِلُوا» .

عَلىٰ سَفَرٍ

:محلا منصوب و عطف است بر«مرضى»يعنى«و ان كنتم مرضى او مسافرين»

مقصود

خداوند در چند آيۀ پيش امر به عبادت كرد،اكنون در بارۀ بزرگترين عبادتها يعنى نماز،مى گويد:

يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَقْرَبُوا الصَّلاٰةَ وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ

:ابن عباس و سعيد بن جبير و مجاهد و ابن زيد گويند:يعنى اى مردم مؤمن در حال مستى نماز مخوانيد.عبد اللّه و سعيد بن مسيب و ضحاك و عكرمه و حسن گويند:يعنى نزديك جايگاه نماز مثل مساجد و غير آنها مشويد.چنان كه:«و صلوات»(سوره حج ۴۰)يعنى اماكن نماز و مؤيد آن الا عابرى سبيل»است چه عبور در محل است نه در نماز.

در بارۀ «وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ» دو قول است:۱-ابن عباس و مجاهد و قتاده گويند:

منظور مستى شراب است.اين حكم پس از حكم تحريم خمر نسخ شد.از امام كاظم(ع) نيز روايت شده است.

ممكن است گفته شود:چه گونه ممكن است،مست را نهى كرد،با اينكه او در حالت مستى عقل ندارد؟پاسخ به دو وجه است:۱-گاهى شخص مست است ولى عقل را از دست نداده كه نشود او را امر و نهى كرد ۲-منظور اين است كه اشخاص در وقت نماز،خود را در معرض مستى قرار مدهند.ابو على جبايى جواب سومى داده است و آن اينكه:هر گاه در اين حالت نماز بخوانند،بايد بعدا آن را تكرار كنند.

نيز ممكن است گفته شود:اگر شخص مست،مكلف است چگونه مى توان او را از نماز نهى كرد،با اينكه عمل مسلمانان نيز بر خلاف آن است؟پاسخ اين سؤال نيز به دو وجه است:۱-اين حكم نسخ شده است ۲-آنان مامور به ترك نماز نيستند بلكه مامور به اين هستند كه نماز را در خانه بخوانند نه با پيامبر و به جماعت،آنهم به منظور تعظيم و احترام پيامبر.

۲-منظور از «وَ أَنْتُمْ سُكٰارىٰ» مستى خواب است،اين وجه از ضحاك است و

از امـام باقر(ع)نیز روایت شـده و مؤیـد آن روایت عایشه از پیامبر گرامی است که:«هر گاه در حال نماز دچار چرت و کسالت خواب باشید نماز را مخوانید زیرا ممکن است بدون توجه،در بارهٔ خود دعای بدی کند.

حَتّٰی تَعْلَمُوا مٰا تَقُولُونَ

:تا سخن خود را تمیز دهید.برخی گفته اند:یعنی بتوانید آنچه از قرآن قرائت می کنید:حفظ کنید.

وَ لاٰ جُنُباً إِلاّٰ عٰابِرِی سَبِیلٍ حَتّٰی تَغْتَسِلُوا

:در بـارهٔ معنای آن دو قول است:۱-در حالت جنابت،به نماز نزدیک مشویـد مگر اینکه مسافر باشـید،در این صورت می توانید نماز را به تیمم بخوانیـد چه تیمم اگر چه نماز را مباح می کنـد ولی رفع حـدث جنابت را نمی کند.این مطلب از علی(ع)و ابن عباس و سـعید بن جبیر و مجاهد است.۲-در حالت جنابت وارد مساجد مشوید،مگر اینکه راهگذار باشـید.این مطلب از جابر و حسـن و عطـا و زهری و ابراهیم و مروی از امـام بـاقر(ع)است و«عـابری سبیـل»یعنی راهگـذران،امـا پس از غسـل کردن مـانعی نیست.این قـول قوی تر است زیرا خداونـد حکم جنـابت را در آخر آیه در صورت نبودن آب بیـان کرده است و اگر منظور از این جمله هم معنایی باشـد که در اول گفته شد،تکرار لازم می آید.خداوند حکم داخل شدن اشـخاص جنب را در مساجد در اول آیه و حکم نماز او را در صورت نبودن آب در آخر آیه ذکر کرده است.

وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ

:اگر مریض باشـید.گفته شـده است در بـارهٔ مرد بیمـاری از انصـار که نمی توانست برخیزد و وضو بگیرد،نازل شد.مرضـی که باعث جواز تیمم می شود عبارت است از:جراحت،شکستن و دمل بشرطی که استعمال آب برای آنها مضر باشد این قول از:ابن عباس،ابن مسعود،سدی،ضحاک،مجاهد و قتاده است.حسن و ابن زید گویند:منظور کسی است که نتواند آب استعمال کند و کسـی هم نباشـد که در اسـتعمال آب به او کمـک کنـد.حسن برای مجروح،تیمم جـایز نمی دانـد.آنچه از امـام بـاقر(ع)و امام صادق(ع)روایت شده این است که در همهٔ این موارد،تیمم جایز است.

أَوْ عَلى سَفَرٍ

:یا مسافر باشید.

أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ

:کنایه از قضای حاجت است.برخی گفته اند:«او» بمعنی«واو»است مثل: «وَ أَرْسَلْناهُ إِلی مِائَهِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ» (سوره صافات ۱۴۷(یعنی او را بسوی یکصد هزار نفر و بیشتر فرستادیم)زیرا قضای حاجت از جنس مرض و سفر نیست تا عطفش بر آنها صحیح باشد چه مرض و سفر،سبب می شوند که تیمم مباح گردد و قضای حاجت سبب واجب شدن تیمم می گردد.

أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ

: منظور جماع است،چنان که از علی(ع)و ابن عباس و مجاهد و سدی و قتاده و مختار و ابو حنیفه و جبایی است.و برخی گفته اند:منظور لمس با دست یا غیر دست است،چنان که از عمر بن خطاب و ابن مسعود و شعبی و عطا و شافعی است و صحیح،معنای اول است،زیرا خداوند حکم جنب را در حال وجود آب بوسیلهٔ:

«وَ لا جُنُباً إِلاّ عابِرِی سَبِیلٍ حَتّی تَغْتَسِلُوا»

بیان کرده است،سپس حکم جنب را در حال نبودن آب بیان می کند.با اینکه حتی حکم کسی که قضای حاجت کرده است در صورت نبودن آب بیان می دارد.بنا بر این چگونه ممکن است از بیان حکم جنب در صورت نبودن آب،صرف نظر کند و آیه در صدد حکم شخص محدث است و باید همه اقسام آن را بیان دارد.بدینترتیب منظور از «لامَسْتُمُ النِّساءَ» جماع است.لمس و ملامسه بیک معنی هستند چه هر گاه یکی از زن و مرد،دیگری را لمس کرد،آن دیگری نیز او را لمس می کند.روایت شده است که عرب و موالی در بارهٔ لمس اختلاف کرده اند:عرب می گفت:منظور مس است و موالی می گفتند:منظور جماع است تا اینکه اختلاف آنها نزد ابن عباس کشانیده شد.ابن عباس گفت:موالی(آزاد شدگان) غالب شدند.منظور جماع است.علت اینکه:جماع،لمس نامیده شده،این است که از راه لمس متوسل به جماع می شوند.

فَلَمْ تَجِدُوا ماءً

:هر گاه بیماران و مسافران دسترسی به آب نداشته باشند،خواه آب وجود نداشته باشد یا اینکه استعمال آن برای ایشان غیر ممکن یا مضر باشد.

(چنان که در مورد مریض چنین است)اصل این است که در حال مرض،استعمال برای

شخص مریض غیر ممکن است و در حال سفر برای مسافر دسترسی بآب نیست، فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً :پس خاکی جستجو کنید و تیمم کنید.زجاج گوید:بین اهل لغت خلافی در این نیست که منظور از«صعید»سطح زمین است و این مطلب با مذهب اصحاب ما که تیمم را بر سنگ نیز جایز می دانند موافقت دارد.

طَیِّباً

:طاهر باشد.سفیان گوید:یعنی حلال باشد و برخی گفته اند:خاک زراعتی باشد نه شوره زاری که در آن گیاهی نروید،چنان که خداوند می فرماید:

«وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» (سوره اعراف ۵۸)یعنی سرزمین طیب گیاهش باذن خدا بیرون می آید).

فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ

:کیفیت تیمم را با خاک پاک بیان می دارد.در بارهٔ کیفیت تیمم اقوالی است:

۱-تیمم عبارت است از اینکه یک بار برای صورت و یک بار برای دستها تا مرفق، دستها بر خاک زده شود،اکثر فقها و ابو حنیفه و شافعی و غیر از آن دو و جمعی از اصحاب ما بر این عقیده اند.

۲-عمار بن یاسر و مکحول می گویند:تیمم عبارت است از اینکه یک بار برای صورت و یک بار برای دستها تا مچ،دستها بر خاک زده شود.مختار طبری همین است.

مذهب ما نیز در تیمم بدل از غسل همین است ولی در تیمم بدل از وضوء،یک بار زدن دست به خاک برای مسح صورت از محل روییدن مو تا انتهای بینی و مسح دستها از مچ تا آخر انگشتان،کافی است:از سعید بن مسیب نیز چنین روایت شده است.

۳-زهری گوید:باید تا زیر بغل مسح کرد.

إِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا

:خداوند پذیرندهٔ عفو است یعنی تیمم را بجای وضو قبول می کند و گفته اند:بخشاینده است.

غَفُوراً

:گناهان بندگان را می پوشد و می آمرزد.

این آیه دلالت دارد بر اینکه نماز مست صحیح نیست.بنا باجماع فقهاء شخص مست باید قضای نماز را بجای آورد عقد مست نیز صحیح نیست اعم از نکاح و بیع

و...همچنین ایقاعات او مثل طلاق و آزاد کردن،در مسألهٔ طلاق او اختلاف است.

ابو حنیفه گوید:طلاقش صحیح است و شافعی بنا بر یکی از دو قولش گوید:صحیح نیست.اما کارهایی که مستلزم حد است،اگر از او سر بزند بعقیدهٔ ما باید حد بخورد پس اگر دزدی کرد،دستش را می برند و اگر مرتکب زنا شد یا نسبت ناروا بزن پاکدامنی داد،حد میخورد،زیرا آیات قرآنی در این خصوص عمومیت دارند و اجماع طایفهٔ امامیه نیز بر آن است .

ص:۱۶۴

[سوره النساء (۴): آيات ۴۴ تا ۴۵]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ اَلْكِتابِ يَشْتَرُونَ اَلضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا اَلسَّبِيلَ (۴۴) وَ اَللّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدائِكُمْ وَ كَفى بِاللّهِ وَلِيًّا وَ كَفى بِاللّهِ نَصِيراً (۴۵)

ترجمه

آيا نديدى مردمى را كه بهره اى از كتاب تورات برده اند؟آنها گمراهى را مى خرند و مى خواهند شما را گمراه سازند.و خداوند به دشمنان شما داناتر است و دوستى و يارى خداوند براى شما كافى است. (۱).

ص: ۱۶۵

۱- ۱) -آيهٔ ۴۴ و ۴۵ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۴۴-۴۵

اشاره

لغت

عـداوت:یاری نکردن و دوری از آن.ضد آن ولایت است که نزدیک شدن برای یاری است.بغض:ارادهٔ اهانت و خفیف کردن است و ضد آن محبت است که ارادهٔ احترام و تعظیم است.

کفایت:رسیدن بحدی است که حاجت بر طرف شود.اکتفاء و استغنا این است که یکی را بگیرند و بقیه را رها کنند.

نصرت:زیـاد کردن نیروی شـخص برای غـالب شـدن است و معونت هم مثـل نصـرت است و ضـد آن خـذلان است که ترک کمک است و عقوبت شمرده می شود.

اعراب

کَفیٰ بِاللّهِ

:در بارهٔ باء دو قول است:۱-برای تاکید اتصال است ۲-زجاج گوید بمعنی اکتفوا باللّٰه است،اما محل آن باتفاق همه رفع است.

شان نزول

آیه هـا در بـارهٔ رفاعه بن زیـد بن سائب و مالک بن دخشم که در موقع تکلم با پیامبر گرامی زبان خود را می پیچیدنـد و از او عیبجویی می کردند نازل شده اند.

مقصود

چون خداوند احکام واجب العمل را بیان داشت،در صدد تحذیر از مخالفت آن برآمده،می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتٰابِ

:ابن عبـاس می گویـد:یعنی آیـا علم تو به یهودیـانی که بهره ای از کتـاب تورات برده انـد،منتهی نشـد؟ یَشْتَرُونَ الضَّلاٰلَةَ :که گمراهی را به هدایت می خرند و پیامبر را تکذیب می کنند.

ابو علی جبایی گوید:یهود مال بسیاری به دانشمندان خود می دادند که برای آنها مطالبی وضع کنند،گویی پول می دادند و آن مطالب گمراه کننده را خریداری می کردند.زجاج گوید:رشوه می گرفتند.

وَ یُرِیدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِیلَ

:این یهودیان می خواهند شما مؤمنان را از راه حق که اسلام است،گمراه سازند و شما را به تکذیب محمد(ص)وادارند در این آیه بمردم مؤمن هشدار داده می شود که در امور دین و دنیای خود از دشمنان دین راهنمایی نخواهند سپس خداوند خبر می دهد که به دشمنی یهود،داناتر است:

وَ اللّٰهُ أَعْلَمُ بِأَعْدٰائِکُمْ

:بنا بر این دستور خداوند را بکار بندید و از دشمنان خود راهنمایی مخواهید که من بهتر از شما از باطن ایشان خبر دارم و از خیانت و حسد و دشمنی ایشان آگاه ترم.

وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَلِیًّا وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ نَصِیراً

:دوستی خدا و یاری او شما را از دوستی و یاری ایشان و کسانی که مثل ایشان هستند و شما از ایشان طمع و انتظار کمک دارید،بی نیاز می سازد .

ص :۱۶۷

[سوره النساء (۴): آیه ۴۶]

اشاره

مِنَ اَلَّذِينَ هادُوا يُحَرِّفُونَ اَلْكَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَ اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِي اَلدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اِسْمَعْ وَ اُنْظُرْنا لَكانَ خَيْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لٰكِنْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِيلاً (۴۶)

(۱)

ترجمه

از یهودیان کسانی هستند که احکام و مطالب تورات را از موضع خود تحریف می کنند و می گویند شنیدیم و عصیان ورزیدیم و بشنو که کاش ناشنوا باشی و گویند ما را رعایت کن و گفتارشان زبان بازی و طعنه بدین است و اگر گفته بودند سخن حق را شنیده و اطاعت می کنیم و تو سخن ما را بشنو و ما را مهلت ده،برای ایشان بهتر و بصواب نزدیکتر بود و لکن خداوند آنان را بخاطر کفرشان لعنت کرد و جز عده کمی از آنها ایمان نمی آورند.

۱- ۱) -آیهٔ ۴۶ سورهٔ ۴ نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۴۶

اشاره

لغت

لیّ:فتیله کردن و پیچیدن.

السنه:جمع لسان،آلت کلام،زبان،لغت مثل «وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ بِلِسٰانِ قَوْمِهِ» (سوره ابراهیم ۴)یعنی:هر پیامبری را بلغت و زبان قومش فرستادیم.

طرفه گوید:

و اذا تلسننی السنها

اننی لست بموهون فقر

هر گاه زبانهای ایشان با من سخن گویند،من ضعیف و شکسته پشت نیستم.

طعن:گفته می شود طعن به نیزه و طعن بزبان،منظور با نیش نیزه زدن و نیش زبان زدن است.

اعراب

مِنَ الَّذِینَ

:در بارهٔ«من»دو وجه است:۱-بیان از برای «اَلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ الْکِتٰابِ» بنا بر این عامل آن«اوتوا»است که در صلهٔ«الذین»است و ممکن است در صلهٔ«الذین»نباشد،مثل:«انظر الی النفر من قومک ما صنعوا» یعنی:به گروهی که از قوم تواند نظر کن که چه کردند.۲-اینکه بنا بر استیناف و استقلال کلام باشد و تقدیر این است:«من الذین هادوا فریق»و موصوف حذف شده است بقرینهٔ صفت «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ» چنان که ذو الرمه گوید:

فظلوا و منهم دمعه سابق له

و آخر یثنی دمعه العین بالمهل (۱)

۱ – ۱) -جملهٔ«دمعه سابق له»موصوفش حذف شده یعنی«و منهم رجل دمعه سابق له و منهم رجل آخر...»یعنی آنان بگریه درآمدند،برخی از آنها اشکش پیشی می گرفت و برخی اشک چشم را بمدارایی ثنا می گفت.

و سیبویه استشهاد کرده است به:

و ما الدهر الا تارتان فمنهما

اموت و اخری ابتغی العیش اکدح (۱)

فراء گوید:«من»موصوله حذف شده است یعنی:«من الذین هادوا من یحرفون»عرب هر گاه در آغاز کلام«من»باشد«من»را مضمر می کند،مثل: «وَ مٰا مِنّٰا إِلاّٰ لَهُ مَقٰامٌ مَعْلُومٌ» (سوره صافات ۱۶۴)یعنی:و ما منا الا من له...»هر یک از ما کسی است که برایش جایگاهی گرامی است.و مثل: «وَ إِنْ مِنْکُمْ إِلاّٰ وٰارِدُهٰا» (سوره مریم ۷۱)یعنی:و ان منکم الا من هو واردها:هر یک از شما کسی است که وارد آن می شود.

مبرد و زجاج منکر این مطلب شده اند و می گویند حذف موصول و بقای صله جایز نیست.

غیر مسمع:حال و منصوب است.

لیّا:مصدری است که جانشین حال شده است و همچنین«طعناً»یعنی:

«یلوون بالسنتهم لیاً و یطعنون فی الدین طعنا».

قلیلا:حال است یعنی:«یؤمنون و هم قلیلا»و ممکن است صفت برای مصدر محذوف باشد یعنی:«ایماناً قلیلا»مثل:

فالفیته غیر مستعتب

و لا ذاکر اللّٰه الا قلیلا

یعنی الا ذکرا قلیلا و تنوین«ذاکراً»بخاطر اجتماع ساکنین حذف شده است:

او را یافتم در حالی که مرا خشنود نکرد و جز اندکی در یاد خدا نبود.

مقصود

سپس در صدد بیان حال کسانی که از آنها سخن به میان آمد،برآمده می فرماید:

مِنَ الَّذِینَ هٰادُوا

:یعنی:الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب من الیهود.

۱ - ۱) -یعنی«فمنهما تاره اموت و منهما تاره اخری»روزگار جز دو مرحله نیست:یکی مرحلهٔ مرگ و دیگر مرحلهٔ زندگی و کوشش و تلاش،

بنا بر این «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ» حال است و اگر این آیه را مستقل بدانیم معنای آن «من الیهود فریق»خواهد بود.

يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوٰاضِعِهِ

:یهودیان کسانی هستند یا گروهی از آنها کسانی هستند که کلمات و احکام خدا را جابجا می کنند.

مجاهد گوید:منظور از«کلم»تورات است.زیرا آنها صفات پیامبر را که در تورات بود کتمان می کردند.

وَ يَقُولُونَ سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا

:و بجای آن بزبان می گویند:شنیدیم و در دل می گویند:

مخالفت کردیم.برخی گفته اند:یعنی گفته ترا شنیدیم و امر ترا مخالفت کردیم.

وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ

:ابن عباس و ابن زید گفته اند:یعنی یهودیان به پیامبر گرامی می گویند:بشنو از ما در حالی که ناشنوا هستی.چنان که وقتی کسی را سب کنند، گویند بشنو،خدا ترا ناشنوا گرداند.حسن و مجاهد گویند:یعنی بشنو که ما جواب تو ندهیم و از تو قبول نکنیم.این مطالب،همه در بارۀ یهودیان اطراف مدینه است که پیامبر گرامی را سب می کردند و با سخنان زشت او را می آزردند.

وَ رٰاعِنٰا

:معنای آن در سورۀ بقره گذشت.یعنی ما را مراعات کن.

برخی گفته اند:آنها با این کلمه به ظاهر تواضع و در واقع سب پیامبر می کردند.

یا اینکه این کلمه را از روی مسخره و استهزا می گفتند. یا اینکه این جمله را از روی جسارت و گستاخی ادا می کردند،چنان که به کسی گفته شود:سخن ما را گوش کن و بفهم. (۱)

لَيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ

:زبانهای خود را حرکت می دادند و معنای الفاظ را بچیزهای مکروه منحرف می ساختند.

۱- ۱) -برخی معتقدند که آنها در موقع گفتن«راعنا»زبان را می پیچیدند و لحن آن را طوری تغییر می دادند که«راعینا»،تلفظ می شد یعنی:ای چوپان ما-و این جسارت و گستاخی بوده. چنان که هر گاه پیامبر را سلام می دادند می گفتند:«سام

علیک»یعنی:مرگ بر تو.پیامبر نیز با بردباری و خونسردی به آنها جواب می داد:«سام علیک».

وَ طَعْناً فِی الدِّینِ

:و در دین طعنه می زدند و سخنان زشت می گفتند.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَکانَ خَیْراً لَهُمْ

:اگر می گفتند سخن ترا شنیدیم و امر تو را اطاعت کردیم و آنچه را آورده ای پذیرفتم و از ما بشنو و ما را مهلت ده تا بفهمیم سخن ترا،برای ایشان چه در دنیا و چه در آخرت،مفیدتر و از طعنه زدن بدین و کفر،برای ایشان بصواب نزدیکتر بود.

وَ لکِنْ لَعَنَهُمُ اللّهُ بِکُفْرِهِمْ

:ولی خداوند ایشان را بواسطهٔ کفرشان از رحمت و پاداش خود دور و محروم ساخته است.بعد از آن از حال ایشان در آینده خبر می دهد و می گوید:

فَلا یُؤْمِنُونَ إِلاّ قَلِیلاً

:تنها کمی از آنان ایمان می آورند.این پیشگویی خداوند تحقق پیدا کرد و تنها عبد اللّه بن سلام و یارانش که عدهٔ کمی بودند،ایمان آوردند.

گفته می شود:منظور این است که ایمانی اندک،باندازهٔ اینکه جان و مالشان حفظ شود،می پذیرند و از اخلاص قلبی بی بهره اند.

ممکن است منظور این باشد که:آنان فقط بکمی از آنچه باید بآن ایمان آورند،ایمان می آورند .

ص :۱۷۲

[سوره النساء (۴): آیات ۴۷ تا ۴۸]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْكِتٰابَ آمِنُوا بِمٰا نَزَّلْنٰا مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّهٰا عَلىٰ أَدْبٰارِهٰا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ اَلسَّبْتِ وَ كٰانَ أَمْرُ اَللّٰهِ مَفْعُولاً (۴۷) إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اِفْتَرىٰ إِثْماً عَظِيماً (۴۸)

(۱)

ترجمه

ای مردمی که کتاب آسمانی بر شما نازل شده است،به چیزی که نازل کرده ایم و تصدیق کنندهٔ تورات و انجیل شماست ایمان بیاورید.پیش از آنکه آثار صورتها را محو کنیم و آنها را به پشت برگردانیم یا ایشان را لعنت کنیم چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم و امر خداوند شدنی است.

خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و گناهان پائین تر از شرک را نسبت بهر که بخواهد می آمرزد و کسی که برای خدا شریک قرار دهد به افترایی که بسته،گناهی بزرگ مرتکب شده است.

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۴۷ و ۴۸ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۴۷

اشاره

لغت

طمس:از بین بردن اثر.طامس و دارس و داثر به یک معنی است(کهنه و زایل شونده).

ادبـار:جمع دبر بمعنی پشت.این کلمه از«دبر»بمعنی پیروی کردن است و «دابر»یعنی پیرو.در قرآن است: «وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ» (سوره مدثر آیه ۳۳)یعنی:

سوگند به شب هنگامی که تابع روز و بدنبال آن در آید.تدبیر بمعنی محکم ساختن عواقب کارهاست.

مقصود

اکنون خداوند اهل کتاب را مخاطب می سازد و از عواقب اعمالشان آنها را می ترساند و بر حذر می دارد و می فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ

:ای مردمی که به کتاب-یعنی تورات و انجیل- علم دارید آمِنُوا بِما نَزَّلْنا :تصدیق کنید آنچه را بر محمد ص نازل کرده ایم.

مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ

:قرآن محمد ص تورات و انجیل شما را که در آنها اوصاف پیامبر اسلام و صحت گفتارش ذکر شده است،تصدیق می کند.

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها

:دربارهٔ معنای آن چند قول است:

۱-پیش از آنکه آثار صورت شما را محو گردانیم و جلو و پشت سر شما یکسان گردند و چشمتان در پشت سر قرار گیرد و به قهقری حرکت کنیـد.این معنی از ابن عباس و عطیهٔ عوفی است ۲-حسن و مجاهد و ضـحاک و سدی گویند:مقصود این است که صورت ها را از هدایت برمی گردانیم و آنها را رو به پشت و بسوی ضلالت قرار می دهیم:

بنا بر این می خواهد آنها را مذمت کند که هرگز رستگار نمی شوند.ابو الجارود این مطلب را از امام باقر نقل کرده است. ۳-فراء،ابو القاسم بلخی و حسین بن علی مغربی گویند:

منظور این است که صورت آنها را مثل صورت بوزینگان می سازیم و در آن موی می رویانیم ۴-ابن زید گوید:یعنی آثار ایشان را از سرزمین های مسکونی آنها که حجاز است محو می کنیم و آنها را به عقب یعنی جایگاه اصلی خود،شام برمی گردانیم.وی آیه را حمل کرده است بر تبعید بنی النضیر به اریحا و اذرعات شام.ولی این معنی از همه بعیدتر است زیرا بر خلاف ظاهر است.اگر گفته شود،بنا بر قول اول،چرا خداوند به وعدهٔ خود عمل نکرد؟در پاسخ آن چند وجه،ممکن است گفته شود:۱-این مطلب در صورتی متوجه ایشان می شد که هیچیک ایمان نمی آوردند ولی از آنجا که دسته ای از آنان مثل عبد اللّٰه بن سلام،ثعلبه بن شعبه،اسد بن ربیعه،اسعد بن عبیده،مخریق و...

ایمان آوردند و کعب نیز در ایام عمر ایمان آورد،عذاب از دیگران نیز برداشته شد و برای آخرت ایشان باقی ماند،وانگهی خداوند فرمود:یا اینکار می کنیم یا آنها را هم چنان که«اصحاب سبت»را لعن کردیم،لعن می کنیم و خداوند آنها را لعن کرد ۲-این مطلب در آخرت تحقق می یابد زیرا نفرموده است که کیفر آنها تعجیل می شود و در دنیا صورت می گیرد.این وجه از بلخی و جبایی است ۳-مبرد گوید:این مطلب هنوز هم بقوت خود باقی است و محو آثار صورت تا پیش از قیامت در انتظار یهود است و خداوند آنان را مسخ خواهد کرد.

أَوْ نَلْعَنَهُمْ

:آنها را خوار می کنیم و بعذاب عاجل گرفتار می سازیم چنان که ابو مسلم گوید.برخی گفته اند:یعنی آنها را بشکل بوزینگان مسخ می کنیم.

کَمٰا لَعَنّٰا أَصْحٰابَ السَّبْتِ

:سدی و قتاده گویند:یعنی چنان که ما لعنت کردیم کسانی را که در روز شنبه تعدی و نافرمانی کردند.علت عدول از خطاب به غیبت،این است که:

برای تصرف در کلام است چنان که می گوید: «حَتّٰی إِذٰا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ...» در اینجا مردم را مخاطب کرده،گوید:زمانی که در کشتی بودید.سپس به کنایه و غیبت از آنها یاد کرده گوید: «وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ» (سوره یونس ۲۲ یعنی:و بادی خوش آنها

را به حرکت درآورد)یا اینکه ضمیر«نلعنهم»به صاحبان صورتها برمی گردد، زیرا آنها در حکم مذکور هستند.

وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً

:در بارهٔ این جمله دو قول است:۱-جبایی می گوید:یعنی وعد و وعید پروردگار چنان است که خود گفته است و تحقق پیدا می کند ۲-یعنی امر خداوند ناچار تحقق می یابد.

آیه دلالت می کند که استعمال لفظ قبل برای چیزی که قبل از چیز دیگری است گو اینکه آن دیگری هنوز تحقق نیافته،صحیح است و خلافی نیست که این استعمال درست است از اینرو می گویند:خداوند قبل از خلقش وجود داشت.

ص: ۱۷۶

بیان آیۀ ۴۸

اشاره

لغت

افتری:از افتراء بمعنای دروغ گفتن و جعل کردن.

اعراب

إِثْماً عَظِیماً

:مصدر منصوب است زیرا«افتری»بمنای«اثم»یعنی:

«اثم اثما عظیما»نظیر:«حمدته شکراً».

شان نزول

کلبی گوید:این آیه در بارۀ مشرکان یعنی وحشی و رفقایش نازل شد.زیرا هنگامی که وی حمزه را کشت-که باو وعده داده بودند که حمزه را بکشد تا آزادش کنند و چون حمزه را کشت،آزادش نکردند-و بمکه بازگشت او و رفقایش از کردار خود نادم شدند و نامه ای خدمت پیامبر نوشتند و پشیمانی خود را اعلام داشتند و نوشتند که هیچ چیز مانع اسلام ما نیست جز اینکه در مکه از شما شنیدیم که شرک و قتل نفس و زنا مانع توبه است و ما همۀ اینها را مرتکب شده ایم و اگر این موانع در کار ما نبود به تو ایمان می آوردیم.از اینرو آیۀ: «إِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» (سوره مریم ۶۰)نازل گردید و پیغمبر(ص)آیه را برای وحشی و رفقایش فرستاد.چون آیه را خواندند،نوشتند:این هم شرط سختی است،می ترسیم نتوانیم عمل صالحی انجام دهیم و صلاحیت تبعیت از این آیه را پیدا نکنیم.از اینرو آیه:

«إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ...»

نازل گردید و پیامبر گرامی آیه را برای ایشان فرستاد.آیه را قرائت کردند نوشتند،می ترسیم از آن کسانی نباشیم که مشیت الهی بر آمرزش ایشان تعلق گیرد،لذا این آیه نازل شد:

یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ

جَمِیعاً (سوره زمر ۵۳)یعنی ای بندگان من،که بر خویشتن اسراف کرده اید،از رحمت خدا ناامید مشوید که خداوند همهٔ گناهان را می آمرزد.پیامبر(ص)این آیه را برای ایشان فرستاد و پس از قرائت همگی اسلام آوردند و نزد پیامبر آمدند، پیامبر به وحشی فرمود:بگو که چگونه حمزه را کشتی؟!چون ماجرا را شرح داد:

فرمود:وای بر تو،خودت را از من دور گردان و او بشام رفت و تا آخر عمر در آنجا بماند.از ابن عمر نقل شده است که آیهٔ فوق در بارهٔ مؤمنان نازل شده است،زیرا هنگامی که «قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ...» نازل گردید، پیامبر به منبر رفت و برای مردم قرائت کرد.مردی برخاست و در بارهٔ شرک سؤال کرد پیامبر ساکت شد تا دو بار یا سه بار سؤال کرد و پیامبر سکوت کرد،از اینرو آیه بالا:

«إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ...»

نازل گردید،آن آیه را در سورهٔ زمر و این آیه را در سورهٔ نساء قرار داد.

مطرف بن شخیر از عمر بن خطاب نقل کرده است که:ما در زمان پیامبر در بارهٔ کسی که با گناه کبیره می مرد،شهادت می دادیم که اهل جهنم است تا اینکه این آیه نازل شد و ما از اینکار خودداری کردیم.

مقصود

خداوند کفار را از رحمت خود مایوس کرده،می فرماید:

إِنَّ اللّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ

:خداوند گناه شرک را از هیچ کس نمی آمرزد ولی گناهان دیگر را نسبت به کسانی که بخواهد می آمرزد.

محققین می گویند:این آیه امیدوار کننده ترین آیهٔ قرآن است زیرا تمام گناهان را-بجز شرک-در مشیت آمرزش خداوند داخل ساخته و مؤمنین را میان بیم و امید قرار داده و آنها را ما بین فضل و عدل خدا به انتظار روا داشته است.صفت مؤمن همین است که همواره میان بیم و امید و عدل و فضل خداوند قرار داشته باشد.امام صادق(ع)فرمود:

«اگر بیم و امید مؤمن،سنجیده شوند،متعادل خواهند بود.» و مؤید آن قول خداوند متعال است: «وَ مَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إِلاَّ الضّالُّونَ و فَلا

يَأْمَنُ مَكْرَ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» (سوره حجر ۵۶ و سوره اعراف ۹۹)یعنی جز مردم گمراه از رحمت خدا مایوس و جز مردم زیانکار از مکر خداوند ایمن نمی شوند.

از ابن عباس روایت شده است که هشت آیه در سورهٔ نساء هست که از هر چه آفتاب بر آن بتابد یا از آن غروب کند برای این امت بهتر است.این آیات از این قرار است:

«يُرِيدُ اللّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ...

يُرِيدُ اللّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ...

إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ...

إِنَّ اللّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ... و مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ... إِنَّ اللّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ (در دو مورد) ما يَفْعَلُ اللّهُ بِعَذابِكُمْ .

بیان استدلال به این آیه که خداوند گناهان را بدون توبه می آمرزد،اینست که آمرزش گناه شرک را منوط به توبه ساخته چه راست است که شرک به تصریح قرآن غیر قابل آمرزش است لکن باجماع امت اسلام،گناه شرک بوسیلهٔ توبه قابل عفو است.

اگر چه بعقیدهٔ معتزله،این عفو،واجب و بر خداوند لازم است،لکن به عقیدهٔ ما قبول توبه،از باب تفضل است.بنا بر این منظور از (وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشاءُ) این است که گناهان پائین تر از شرک بدون توبه قابل آمرزش است،در صورتی که مشیت خداوند تعلق گیرد و شخص مؤمن باشد.

علت اینکه ما اینطور استنباط می کنیم این است که هر گاه کلامی نظیر آیهٔ بالا، مشتمل بر نفی و اثبات باشد و دو چیزی که یکی بالاتر و دیگری پائین تر است،در آن بکار رفته باشد،باید دومی با اولی از هر لحاظ مخالف باشد.مثلا صحیح نیست که کسی بگوید:من در خانه پادشاه قدم نمی گذارم جز اینکه مرا دعوت کند و در خانهٔ دیگران داخل می شوم هر گاه دعوت کنند.بلکه باید بگوید:در خانهٔ دیگران داخل می شوم هر چند مرا دعوت نکنند.

اینکه معتزله می گویند:اگر آیه را حمل بر ظاهرش کنیم و غیر از شرک را قابل آمرزش بدانیم،مردم را وادار بمعصیت خواهیم کرد،صحیح نیست.

زیرا این در صورتی است که افراد یقین به آمرزش پیدا کنند.در صورتی که چنین یقینی از آیه حاصل نمی شود و آمرزش خدا بستگی بخواست او دارد.بالعکس با این آیه،

انسان میان بیم و امید قرار می گیرد،آن سان که قرآن می گوید:

(یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً و یَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ یَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ) (سوره سجده ۱۶)یعنی خدا را از روی بیم و طمع می خوانند و از آخرت ترسناک و به رحمت خدا امیدوار هستند.این مطلب اجماعی مسلمین است و اخبار بسیاری از طریق سنی و شیعه در خصوص آن وارد شده است.

ممکن است گفته شود:آمرزش عده ای و نیامرزیدن عده ای دیگر،تبعیض است و خداوند از چنین کاری بری است.لکن باید دانست که این آمرزش از راه تفضل است و مانعی نیست که تفضل خداوند شامل حال عده ای بشود و شامل حال عده ای نشود، از طرفی هم او در کیفرش عادل است و بر کسی ظلم نمی کند.آیا از نظر شرع و عقل چه مانعی برای عدل و فضل خداوند وجود دارد؟ برخی گفته اند:لفظ «مٰا دُونَ ذٰلِکَ» اگر چه عام است و شامل همهٔ گناهان غیر از شرک می شود،مع الوصف ما آن را حمل بر گناهان صغیره می کنیم یا گناهانی که توبه به دنبال دارند تا با عموم و ظاهر آیاتی که بر تهدید و وعید دلالت دارند،ناسازگار نباشد.ما می گوئیم:این مطلب را عکس کنید و از عموم آن آیات بخاطر عموم این آیه دست بردارید و این بهتر است.چنان که از برخی از پیشینیان روایت شده که این آیه استثنایی است برای همهٔ قرآن و ظاهرا منظور از همهٔ قرآن همان آیات تهدید و وعید است.

وانگهی شما قبول دارید که گناهان صغیره،حبط و زایل می شوند و مؤاخذهٔ شخص در برابر آنها جایز نیست و چیزی که اینطور است چه احتیاجی دارد که خواست خداوند به آمرزش آن تعلق گیرد زیرا هیچکس نمی گوید: واجب را انجام می دهم اگر خواستم و ودیعه را رد می کنم اگر خواستم.چه انجام واجب و رد ودیعه واجب و لازم است نه اگر بخواهند.

وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّٰهِ فَقَدِ افْتَریٰ إِثْماً عَظِیماً

:کسی که به خدا شرک آورده و غیر خدا را سزاوار عبادت بداند،دروغ گفته و گناهی غیر قابل آمرزش مرتکب شده است در روایت است علی(ع)فرمود:

«ما فی القرآن آیه ارجی عندی من هذه الایه» یعنی در قرآن آیه ای بنظر من امیدوار کننده تر از این آیه نیست .

[سوره النساء (۴): آیات ۴۹ تا ۵۲]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اَللّٰهُ یُزَکِّی مَنْ یَشٰاءُ وَ لاٰ یُظْلَمُونَ فَتِیلاً (۴۹) اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اَللّٰهِ اَلْکَذِبَ وَ کَفیٰ بِهِ إِثْماً مُبِیناً (۵۰) أَ لَمْ تَرَ إِلَی اَلَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِنَ اَلْکِتٰابِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ اَلطّٰاغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هٰؤُلاٰءِ أَهْدیٰ مِنَ اَلَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً (۵۱) أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ وَ مَنْ یَلْعَنِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً (۵۲)

(۱)

ترجمه

آیا نمی نگری به آنها که خویشتن را تزکیه می کنند؟.بلکه خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و آنان پشیزی ظلم نمی بینند.ببین چگونه بخداوند نسبت دروغ می دهند و اینکار برای گناهکار بودن،کفایت می کند.

آیا نمی بینی کسانی که بهره ای از کتاب به آنها داده شده است؟آنها ایمان می آورند به بت های جبت و طاغوت و بمردم کافر می گویند:اینها از مردم مؤمن براه دین هدایت یافته ترند.آنان را خداوند لعنت کرده و کسی را که خداوند لعنت کند، برایش هرگز یاوری نمی یابی.

ص:۱۸۱

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۴۹ و ۵۰

اشاره

لغت

تزکیه:پاک ساختن و طاهر کردن.فتیل:چیز کوچک.اصل فتیل چیزی است که پیچیده و باصطلاح فتیله یا مفتول باشد.نابغه گوید:

یجمع الجیش ذا الالوف و یغزو

ثم لا یرزأ العدو فتیلا

یعنی هزاران نفر سپاهی جمع آوری می کند و می جنگد،آن گاه از دشمن هیچ نمی کاهد.

نظر:نگاه کردن و رو آوردن به چیزی به چشم.نظر به قلب:توجه قلبی به چیز است.نظر به رحمت:روی آوردن به چیز است از روی مهربانی.

انتظار:درنگ کردن برای چیزی.منظره:بحثی که میان دو نفر یا دو طرف باشد.نظیر:مثل و مانند چیزی.فرق رؤیت و بصر این است که:رؤیت،ادراک چیز دیدنی است و نظر متوجه ساختن چشم است برای دیدن و لذا گاهی شخص نظر می کند ولی نمی بیند.بنا بر این در بارهٔ خداوند میتوان گفت:رائی(بیننده)و نمی توان گفت:ناظر(یعنی نظر کننده،چه ممکن است نظر،دیدن بدنبال نداشته باشد و این از خداوند قبیح است.)

اعراب

فتیلاـ:منصوب و مفعول دوم است برای«یظلمون»مثل:«ظلمته حقه» علی بن عیسی گوید:ممکن است تمیز باشد مثل:«تصببت عرقاً»یعنی عرق ریختم.

شان نزول

برخی گفته اند:در بارهٔ مردانی از یهود نازل شده است که اطفال خود را نزد

پیامبر آوردنـد و گفتنـد آیا اینها گناهی دارنـد؟فرمود:نه،گفتند:به خدا ما نیز مثل آنها هستیم.گناهی که روز می کنیم در شب بخشوده می شود و گناهی که در شب می کنیم:روز آمرزیده می شود.خداوند آنان را تکذیب کرد.این مطلب از کلبی است.ضحاک و حسن و قتاده و سدی گفته اند:این آیه ها در بارهٔ یهود و نصاری نازل شده اند زیرا آنها می گفتند: «نَحْنُ أَبْناءُ اللّهِ وَ أَحِبّاؤُهُ» (سوره مائده ۱۸ ما پسران و دوستان خداییم)و می گفتند: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاّ مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارىٰ» (سوره بقره ۱۱۱ هرگز به بهشت نمی رود جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد)این مطلب از امام باقر هم روایت شده است.

مقصود

یهودیان و مسیحیان با اینکه کافر بودند و تورات و انجیل را تحریف می کردند، خود را هم تزکیه می کردند و از گناه پاک می شمردند.از اینرو خداوند می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ

:این سؤال برای اعلام است.یعنی داستان آنها را بدان که چگونه خویشتن را ستایش و خود را بپاکی توصیف می کنند و می گویند ما پاکیم.ابن مسعود می گوید:منظور این است که یکدیگر را بپاکی می ستایند و علت اینکه«انفسهم»گفته شده این است که آنها بر یک دین هستند و مثل«نفس»واحد شمرده می شوند.

بَلِ اللّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشاءُ

:اکنون بردّ ادعای آنها می پردازد و بیان می کند که تزکیه،شان خداوند است و او هر که را بخواهد از گناه پاک می سازد.برخی گفته اند:

منظور این است که خداوند عمل اشخاص را می پذیرد و آنها را پاک می سازد و لکن عمل یهود را نمی پذیرد و آنها را بکیفر می رساند.

وَ لا يُظْلَمُونَ فَتِيلاً

:عذاب و عدم تزکیه آنها ظلم نیست و آنها از این حیث باندازه پشیزی هم ظلم نمی شوند.کلمهٔ فتیل بعنوان مثل بکار می رود و در بارهٔ معنای آن اختلاف شده است.برخی گفته اند:فتیل آن چیزی است که در شکاف هستهٔ خرما قرار دارد.این قول از ابن عباس و مجاهد و عطا و قتاده است.حسن گوید:فتیل

چیزی است که در شکم هسته است و نقیر چیزی است که بر پشت هسته است و قطمیر پوست هسته است.ابن عباس و ابو مالك و سدی گویند فتیل آن چرکی است که میان انگشتان فتیله کنند.

این آیه دلالت می کند بر تنزیه خداوند از ظلم و ذکر فتیل باین منظور است که معلوم شود او نه کم و نه زیاد،ظلم نمی کند.

اُنْظُرْ کَیْفَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ

:ببین چگونه بوسیلۀ تحریف تورات و انجیل،بخداوند نسبت دروغ می دهند.ابن جریج می گوید:منظور این است که ببین چگونه در تزکیۀ خود و گفتن اینکه«ما پسران و دوستان خداییم»و اینکه:«تنها یهودیان و مسیحیان به بهشت می روند»بخداوند نسبت دروغ می دهند.

وَ کَفیٰ بِهِ إِثْماً مُبِیناً

:این کار برای گناه آشکار بودن،کافی است.تعبیر «کَفیٰ بِهِ» برای نشان دادن بزرگی موضوع است خواه پسندیده باشد خواه ناپسند.

گفته می شود:«کفی بحال المؤمن نیلا-و کفی بحال الکافر خزیا»یعنی بحال مؤمن رسیدن به سعادت و بحال کافر خواری و بدبختی کافی است.گویی می گوید:آنان در بدبختی و خواری به حالی بزرگتر و کاری شنیع تر از نسبت بخدا دادن،احتیاج ندارند و همین،برای همه چیزشان کافی است-ممکن است منظور این باشد که:این کار برای گنهکاری کافی است و چیزی از گناه کم ندارد .

ص :184

بیان آیهٔ ۵۱ و ۵۲

اشاره

لغت

جبت:در لغت عرب صرف ندارد و بنا بروایتی از سعید بن جبیر این کلمه در لغت اهل حبشه بمعنی سحر(یا ساحر)است.ممکن است این کلمه در زبان عرب و اهل حبشه به یک معنی بوده است.یا اینکه عرب،کلمه را از حبشیان گرفته است.

لعنت:دور ساختن از رحمت خداوند بخاطر معصیت و برای کیفر از اینرو لعنت کردن حیوانات صحیح نیست و همچنین اشخاص دیوانه و کودکان.چه اینها تکلیفی ندارند تا بخاطر ترک آن سزاوار لعنت باشند.اگر منظور این باشد که اینها را لعن کنند و منظور فقط دوری باشد نه کیفر،عیبی ندارد.

اعراب

سبیلا:تمیز نسبت اولئک:اسم اشاره جمع،مفرد آن در معنی«ذا»است.چنان که«نسوه»در معنی جمع«امراه»است در«اولاء»ها برای تنبیه اضافه می شود لکن در«اولئک» ها اضافه نمی شود،زیرا حرف کاف،که برای خطاب است،متضمن تنبیه نیز هست.

شان نزول

عکرمه گوید:ابو برزه،در جاهلیت سحر می کرد و مردم مسلمان باو مراجعه می کردند و رغبت نشان می دادند،از این جهت آیه نازل شد.اکثر مفسران گویند:پس از جنگ احد،کعب بن اشرف با هفتاد سوار از یهودیان،بمکه رفت که با قریش بعنوان مخالفت با پیامبر پیمانی ببندند و عهدی که میان ایشان و پیامبر بود زیر پا گذارند.کعب بر ابو سفیان وارد و مورد احترام واقع شد و سایر یهودیان بخانه های قریش رفتند.اهل مکه به ایشان گفتند:شما اهل کتاب هستید و محمد ص صاحب کتاب

است.ما از شما اطمینان نداریم و ممکن است مکری باشد.اگر می خواهی با تو پیمان ببندیم،این دو بت را سجده کن و به آنها ایمان بیاور،وی سجده کرد.این است معنای:

«یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ»

.سپس کعب به اهل مکه گفت:سی تن از شما و سی تن از ما سینه های خود را بدیوار کعبه می چسبانیم و با پروردگار خانه پیمان می بندیم که در راه جنگ با محمد ص کوشش کنیم.پس در این مورد ابو سفیان به کعب گفت تو کتاب می خوانی و علم داری و ما امی هستیم و چیزی نمی دانیم آیا ما هدایت یافته تر و بحق نزدیکتریم یا محمد ص؟کعب گفت:دین خود را بر من عرضه کنید.

ابو سفیان گفت:ما برای حاجیان،شتران برجسته کوهان،نحر می کنیم و به آنها آب می دهیم و میهمان را گرامی می داریم و اسیر را آزاد می کنیم و صلهٔ رحم می کنیم و عمرهٔ خانه خدا و طواف بجای می آوریم و اهل حرم هستیم.محمد از دین پدرانش دست کشید و قطع رحم کرد و از حرم جدا شد.دین ما قدیم و دین او جدید است.کعب گفت:

بخدا شما هدایت یافته تر از محمد ص هستید.از اینرو این آیه ها نازل گردیدند.

مقصود

بنا بر این،مقصود کعب بن اشرف و جمعی از یهودیان است که با او بودند،از اینرو خداوند کارهای قبیح آنها را بیان می کند و بر زشتی های گذشتهٔ آنها زشتی های دیگری افزوده،می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطّاغُوتِ

:اینها به جبت و طاغوت که نام دو بت از بتهای قریش است ایمان می آورند و کعب بن اشرف برای آنها سجده می کند.

وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هٰؤُلاءِ أَهْدىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً

:عکرمه و جماعتی از مفسران گویند:آنها به ابو سفیان و یارانش گویند اینها از محمد ص و اصحابش به راه دین نزدیکترند.ابن عباس گوید:مقصود حی بن اخطب و کعب بن اشرف و سلام بن ابی الحقیق و ابو رافع در جماعتی از علمای یهود است و جبت،بتها و طاغوت،آنهایی هستند که به دروغ مطالبی از زبان بتها برای مردم،بیان می کردند.

ص :۱۸۶

ابن زید گوید:جبت ساحر و طاغوت شیطان است.مجاهد و شعبی گویند:جبت سحر است.ابو العالیه و سعید بن جبیر گویند:جبت،ساحر و طاغوت،کاهن است.برخی گفته اند:جبت،شیطان و طاغوت دوستان او است.ابو عبیده گوید:جبت و طاغوت،چیزهایی هستند که مورد پرستش قرار گیرند،خواه سنگ باشد یا صورتی یا شیطانی.ضحاک گوید:جبت در اینجا حی بن اخطب و طاغوت،کعب بن اشرف است در بعضی از روایات از ابن عباس نیز چنین نقل شده است.مقصود از«سبیل»در آیهٔ شریفه،دین است زیرا دین راهی است که انسان را به مقصود می رساند.

أُولٰئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ

:اینان را خداوند از رحمت خود دور کرده است.

وَ مَنْ یَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِیراً

:کسی که مورد لعن خدا قرار گیرد،یاوری ندارد که او را از کیفر خداوند،نجات دهد.برخی گفته اند:منظور این است که در دنیا و آخرت برای آنها یاوری نمی یابی زیرا وقتی که خداوند بنده ای را خوار کند،به یاری دیگران نمی تواند متکی شود .

[سوره النساء (۴): آیات ۵۳ تا ۵۵]

اشاره

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ اَلْمُلْكِ فَإِذاً لاٰ يُؤْتُونَ اَلنّٰاسَ نَقِيراً (۵۳) أَمْ يَحْسُدُونَ اَلنّٰاسَ عَلىٰ مٰا آتٰاهُمُ اَللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنٰا آلَ إِبْرٰاهِيمَ اَلْكِتٰابَ وَ اَلْحِكْمَةَ وَ آتَيْنٰاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً (۵۵)

(۱)

ترجمه

بلکه مگر برای ایشان بهره ای از سلطنت است که در این هنگام پشیزی بمردم ندهند یا مگر بر آنچه خداوند به مردم داده است رشکشان می خورند.ما بآل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به ایشان ملکی عظیم بخشیدیم.پس گروهی از آنان به او ایمان آوردند و گروهی اعراض کردند و جهنم با شعله های سوزانش برای آنان کافی است.

۱- ۱) -آیهٔ ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۵۳ و ۵۴ و ۵۵

اشاره

لغت

نقیرا:از نقر بمعنی اثری که مثل جای منقار است.ناقور بمعنی صور است که در آن دمیده می شود و نقیر چوبی است که در آن سوراخ ایجاد شده باشد.انتقار بمعنی اختصاص است چنان که طرفه گوید:

نحن فی المشتاه ندعو الجفلی

لا تری الادب فیها ینتقر

یعنی:ما در فصل زمستان از مردم دعوت عام می کنیم و هیچ کس بر سر خوان ما دعوت اختصاصی ندارد.

حسد:آرزوی زوال نعمت از دیگران است تا دچار سختی گردند لکن غبطه،این است که انسان آرزو کند که نعمتی که دیگران دارند نصیب خودش هم بشود.از اینرو حسد ناپسندیده و غبطه پسندیده است.برخی گفته اند:حسد زیاده روی در بخل است، چه بخل مشقت بذل نعمت و حسد،مشقت متنعم بودن دیگران از نعمت است.بنا بر این در بخل و حسد،مشقتی بر متنعم بودن وجود دارد.

سعیر:از سعر بمعنای افروختن آتش است و استعاره بمعنای آتش و جنگ و شر بکار رفته است و سعر متاع بمعنای قیمت متاع است و علت این معنی این است که بازار در موقع معامله بحرارت متاع،برافروخته و گرم می شود.ساعور بمعنی تنور(پس سعیر است یعنی افروخته.

اعراب

ام:منقطعه است و معادل با همزهٔ استفهام نیست که در این صورت متصله نام دارد و معنای آن این است:بل الهم نصیب من الملك..برخی گفته اند:همزهٔ استفهام از کلام حذف شده است زیرا«ام»در ابتدای کلام قرار نمی گیرد یعنی«اهم اولی

بالنبوه ام لهم نصيب من الملك فيلزم الناس طاعتهم»اما این مطلب ضعیف است زیرا حذف همزه در ضرورت شعر جایز است و در قرآن ضرورتی نیست.

فَإِذاً لا يُؤْتُونَ

:اذا در«يؤتون»عمل نكرده زيرا وقتی که میان«فاء»یا «واو»و فعل قرار گیرد،مثل اینکه در معنی متاخر است یعنی:«فلا يؤتون الناس نقيرا اذن»و اذن از حروف ناصب فعل است به چهار شرط:جواب کلام و در لفظ،مبتدا باشد و ما بعد آن متعلق بما قبل آن نباشد و فعل بعد آن مستقبل باشد.

مقصود

حکم یهود را به این که مشرکان هدایت یافته تر از پیامبر و اصحاب او هستند بیان کرد.اکنون می گوید:آنها شایسته چنین حکمی نیستند زیرا سلطنتی ندارند.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ

:این استفهام برای انکار است یعنی آنها را بهره ای از سلطنت و پادشاهی نیست.جبایی گوید:منظور از«ملک»نبوت است یعنی آیا برای آنها از نبوت،نصیبی است تا اطاعت ایشان بر مردم واجب باشد؟برخی گفته اند:

منظور از«ملک»همان است که یهود ادعا می کردند که در آخر الزمان به آنها بر می گردد و از میان آنها کسی خروج می کند که ملت آنها را تجدید و بدینشان دعوت می کند، از اینرو خداوند آنان را تکذیب کرد.

فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النّاسَ نَقِيراً

:اگر همه دنیا و سلطنت آن به آنها داده شود،اندکی از حقوق مردم را ادا نمی کنند و در تفسیر ابن عباس است که:اگر برای ایشان نصیبی از سلطنت بود،به محمد ص و اصحابش چیزی نمی دادند و برخی گفته اند،آنان دارای باغ و بستان و اموال بودند و به مستمندان چیزی نمی دادند.

أَمْ يَحْسُدُونَ النّاسَ

:بلکه حسد مردم را می خورند.در بارهٔ این مردم اختلاف شده است ۱-:برخی گفته اند منظور خود پیامبر گرامی است.

عَلى ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ

:آنان را بر آنچه خداوند از فضل خود به ایشان داده است،حسد می خورند.یعنی نبوت پیامبر و مباح بودن نه زن برای او و میلش نسبت به ایشان و می گفتند:او اگر پیامبر بود،نبوت او را از این کار باز می داشت.از اینرو

خداوند بیان می دارد که نبوت در آل ابراهیم چیز تازه ای نیست:

فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ

:نبوت را به آل ابراهیم دادیم و مملکت را به داود و سلیمان بخشیدیم.داود دارای نود و نه زن و سلیمان دارای یکصد زن و بقولی او دارای هفتصد کنیز و سیصد زن و داود دارای یکصد زن بود.بنا بر این معنی نداشت که آنها رشک حضرت محمد ص بخورند چه او نیز از اولاد ابراهیم بود و سایرین از او تعداد زنانشان بیشتر و مملکت شان وسیعتر بود.در بارۀ معنای«الناس»این قول از ابن عباس و ضحاک و سدی است.برخی هم گفته اند چون قوام دین به وجود پیامبر بود،از اینرو حسد آنها به او مانند حسدشان نسبت به همۀ مردم بود.

۲-مقصود پیامبر و آلش می باشد.چنان که از امام باقر منقول است و مراد از فضل،نبوت پیامبر و امامت آل اوست،در تفسیر عیاشی به اسناد خود از ابو الصباح کنانی نقل کرده است که امام صادق به او فرمود:«ما قومی هستیم که خداوند اطاعت ما را واجب کرده است.انفال و برگزیدۀ مال برای ماست.مائیم راسخان در علم و مائیم محسودانی که خداوند در بارۀ ایشان فرموده است: «أَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ...» فرمود:منظور از کتاب،نبوت و از حکمت،فهم و قضاوت و از ملک عظیم.وجوب اطاعت است!! ۳-مقصود پیامبر و اصحابش می باشد زیرا در جمله: «هؤُلاءِ أَهْدی مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا سَبِیلاً» منظور آنان بودند و منظور از فضل،نعمت است:این وجه از ابو علی جبایی است.

۴-مقصود عرب است.یعنی عرب حسد می خورند که پیامبر از ایشان است.

این وجه از حسن و قتاده و ابن جریج است.برخی گفته اند:مقصود از کتاب تورات و انجیل و زبور و از حکمت،علمی است که بآنان داده شده بود.

وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً

:مجاهد و حسن گویند:یعنی به آنها نبوت دادیم.ابن عباس گوید:ملک عظیم یعنی ملک سلیمان.سدی گوید:منظور زنانی است که به داود و سلیمان داده شده بود و برخی گفته اند:منظور جمع میان سیاست دنیا و دین است.

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ

:در این باره دو قول است:۱-دسته ای از اهل کتاب بمحمد ص ایمان آوردند و دسته ای از او اعراض کردند و به او ایمان نیاوردند.این قول از مجاهد و زجاج و جبایی است و مناسبت این جمله با جملهٔ سابق به این است که آنها با اینکه حسد می بردند و کارهایی زشت می کردند،بعضی از آنان به او ایمان آوردند.۲-مقصود این است که از امت ابراهیم،کسانی بودند که به او ایمان آوردند و کسانی بودند که از او اعراض کردند،چنان که شما نیز در بارهٔ محمد(ص)چنین کردید و این کار شما،امر او را کوچک نکرد،چنان که کار آنان نیز امر ابراهیم را کوچک نکرد.

وَ كَفىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً

:برای این مردم اعراض کننده،عذاب جهنم که دارای آتشی بر افروخته است کفایت می کند.مقصود این است که اگر در دنیا پاره ای از عذابها از آنها دفع شده است،در آخرت عذاب جهنم برای ایشان مهیاست .

ص :۱۹۲

[سوره النساء (۴): آیات ۵۶ تا ۵۷]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَاراً كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُوداً غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا اَلْعَذَابَ إِنَّ اَللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً (۵۶) وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِيلاً (۵۷)

(۱)

ترجمه

آنان که به آیات ما کافر شدند،ایشان را در آتشی می افکنیم که هر گاه پوست بدنشان بسوزد،پوست دیگری به جای آن قرار می دهیم تا هر دم عذاب را بچشند، خداوند قادر و حکیم است.و آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند،در بهشت هایی داخلشان می کنیم که از زیر آنها نهرهای آب جاری هستند و برای همیشه در آنجا خواهند بود،برای ایشان همسرانی پاکیزه است و ایشان را در سایه ای پایدار و معتدل داخل می سازیم.

ص: ۱۹۳

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۵۶ و ۵۷ جزء پنجم سورهٔ ۴

بیان آیهٔ ۵۶ و ۵۷

اشاره

لغت

نصلیهم نارا:ایشان را در آتش می افکنیم.اصلاء:در آتش افکندن:صلاء:

بریان کردن،مصلی:بریان.

بدلنا:تغییر می دهیم.تبدیل:تغییر خواه به این کیفیت که هیئت و شکل چیزی تغییر داده شود یا اینکه چیزی بجای آن گذارده شود مثل: «یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ» (سوره ابراهیم ۴۸ یعنی روزی که بجای این زمین،زمینی دیگر قرار داده شود)و مثل:«بدلت جبتی قمیصاً»یعنی جبه ام را بصورت پیراهن درآوردم.

ظل:اصل این کلمه بمعنی ستر و پوشش است و علت اینکه بمعنی سایه بکار می رود این است که سایه انسان را از اشعهٔ خورشید،می پوشاند رؤبه گوید:ظل و فیء جایی است که در آنجا خورشید می تابیده و اکنون نمی تابد.اما آن جایی که هیچوقت خورشید نمی تابد،آنجا«ظل»است نه«فیء».ظل بمعنای شب نیز هست زیرا شب از خورشید پوشیده است.ظله:سرسایه و چیزی که به آن سایه کنند.

ظلیل:سایه ای که ثابت و پایدار است.

مقصود

قبلا در بارهٔ مؤمن و کافر،سخن گفته شد،اکنون بذکر وعد و وعید در برابر کفر و ایمان می پردازد و می گوید:

إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا

:آنان که منکر دلایل ما می شوند و پیامبران ما را تکذیب می کنند و آیاتی که بر یکتایی ما و صدق پیامبر ما دلالت دارند،زیر پا می گذارند.

سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً

:آنها را گرفتار آتش می کنیم و می سوزانیم و عذاب می کنیم.

کلمهٔ«سوف»برای دلالت بر این است که این عذاب،مربوط به آیندهٔ ایشان است.

كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها

:در این باره اقوالی است:۱-قتاده و جماعتی از اهل تفسیر گویند:ظاهر قرآن این است که خداوند پوستهای دیگری غیر از پوستی که سوخته است بر اندام آنان می پوشاند. مختار علی بن عیسی نیز همین است.

برخی گفته اند:این پوست جدید گناهی ندارد،پس چرا سوخته شود؟!پاسخ این است که عذاب،برای شخص است و پوستها و اعضا مورد ملاحظه و اعتبار نیستند.علی بن عیسی گوید:پوستی که بر بدن پوشانده می شود نه خود آن است که عذاب می بیند و نه قسمتی از آن.پوست واسطه ای است که بوسیلۀ آن به شخصی که سزاوار عذاب است،شکنجه داده می شود.

۲-زجاج و بلخی و ابو علی جبایی گویند:منظور این است که خداوند متعال، همان پوست سوخته را بحالت اول برمی گرداند مثلا-هر گاه شخصی که تغییر صورت داده است ببینید،می گویید:تو بغیر این صورت،پیش من آمدی.در حالی که او همان است فقط تغییر صورت،داده است یا اینکه هر گاه انگشتری شکسته ای از نو ساخته شود، می گویند:این غیر از آن است اگر چه اصل هر دو یکی است بنا بر این پوست اول با پوست دوم یکی است،تنها تغییر هیأت در آنها پیدا شده،چه اولی سوخته بود و دومی نسوخته است.

۳-منظور از پوستهای ایشان«سرابیل»یعنی پیراهن هایی است که در جهنم بر تن آنها پوشیده می شود که قرآن کریم گوید: «سَرابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرانٍ» سوره ابراهیم ۵۰ یعنی پیراهنشان از قیر است)علت اینکه به جامه ها،پوست گفته شده این است که میان پوست و پیراهن،مجاورت و نزدیکی است.البته این قول،مستلزم ترک ظاهر آیه است بدون اینکه دلیلی داشته باشد.

آن اشکالی که بر قول اول وارد می شد که چرا پوستی که گنهکار نیست،عذاب می شود،بر دو قول اخیر وارد نیست.کسانی که انسان را غیر از اعضای تن که بچشم مشاهده می شوند،می دانند و معتقدند که آنچه عذاب می بیند همان حقیقت انسان است نه اعضای بدن،از این گونه اشکالات،آسوده اند.

لِیَذُوقُوا الْعَذابَ

:تا عذاب را بچشند و الم آن را ادراک کنند.ذکر این جمله

باین منظور است که آنها در همهٔ حالات،عذاب را احساس می کنند و هر زمانی عذابی تازه می چشند نه مثل کسانی که بر اثر مرور زمان،بدرد عادت می کنند و رنج آن برایشان،خفیف می شود.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَزِیزاً

:خداونـد،مقامش منیع است و نیازی ندارد که در برابر دیگری از خود دفاع یا ممانعت کند.و بقولی:یعنی او قادر است و مانعی از تحقق بخشیدن و وعد و وعیدهای خود در برابرش نیست.

حَکِیماً

:در تـدبیر و تقـدیر خود و عـذاب مردم گنهکار،حکیم است.کلبی از حسن نقل می کند که وی می گفت:بما رسیده است که پوست ایشان روزی هفتاد هزار بار سوخته می شود.

وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ

:آنان که بهر چه باید و شاید،ایمان آورده اند و طاعات صالح و خالص،انجام داده اند.

سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ

:بزودی آنان را داخل باغهایی می سازیم که از زیر قصرها و درختانشان،آب جاری است.

خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً لَهُمْ فِیهٰا أَزْوٰاجٌ مُطَهَّرَةٌ

:در آن بهشت هـا جاودانی هسـتند و برای آنها همسـرانی است که از خون حیض و نفاس و هر گونه عیب و آلودگی و اخلاق زشت و طبیعت نادرست پاکند،کاری نمی کنند که شوهران خود را ناراحت کنند و در آنها ایجاد تنفر نمایند.

وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظَلِیلاً

:آنها را داخل سایه ای می کنیم که گرما و سـرما ندارد و مثل سایهٔ دنیا نیست.برخی گفته اند:یعنی سایه همیشگی نه مثل سایهٔ دنیـا که با برآمـدن خورشـید،زایل می شود و برخی گفته انـد:یعنی سایه ای پایـدار و قوی.چنان که در موقع مبالغه،شـیئی را به مثـل لفـظ آن وصف می کننـد و می گوینـد:«یوم ایوم و لیـل الیل و داهیه دهیاء»در اولی برای روز و در دومی برای شب و در سومی برای داهیه با الفاظی مثل خودشان مبالغه و تاکید آورده شده است .

ص :۱۹۶

[سوره النساء (۴): آیات ۵۸ تا ۵۹]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا اَلْأَمٰانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ اَلنّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اَللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ سَمِیعاً بَصِیراً (۵۸) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اَللّٰهَ وَ أَطِیعُوا اَلرَّسُولَ وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ فَإِنْ تَنٰازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ اَلرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً (۵۹)

(۱)

ترجمه

خداوند شما را امر می کند که امانتها را به اهلشان بدهید و هر گاه در میان مردم حکم کنید به عدالت حکم کنید.خداوند شما را نیکو موعظه می کند.خداوند شنوا و بیناست.

ای مردم مؤمن،خدا،پیامبر و اولی الامر خود را اطاعت کنید و اگر در بارهٔ چیزی اختلاف و نزاع کردید:اگر بخدا و روز واپسین ایمان دارید،به خدا و رسول ردّ کنید،این کار برای شما بهتر و مورد اعتمادتر است.

ص: ۱۹۷

۱- ۱) -آیهٔ ۵۸ و ۵۹ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۵۸

اشاره

قرائت

در سورهٔ بقره،اختلاف میان قراء در بارهٔ کلمهٔ«نعما»و وجوه مختلف قراء است و دلایل آنها بحث کرده ایم.

لغت

تؤدّوا:ادا کنید سمیع:کسی که بتواند شنیدنیها را بشنود.

بصیر:کسی که دیدنیها را بتواند ببیند.لکن سامع کسی است که فعلا می شنود و مبصر کسی است که فعلا می بیند و لهذا خداوند از لحاظ اینکه قدیم است توصیف می شود به اینکه: «کانَ سَمِیعاً بَصِیراً» یعنی اگر شنیدنی و دیدنی وجود داشت او قادر بر شنیدن و دیدن بود.در حقیقت سمیع و بصیر صفت مشبه و وصف ثبوتی هستند.از این بیان برمی آید که نمی توان گفت:خداوند در قدیم و پیش از وجود شنیدنیها و دیدنیها سامع و مبصر بوده است.

اعراب

نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ

:تقدیر آن:«نعم شیئاً شیئی یعظکم به»و شیئی منصوب بیان است برای اسم جنسی مضمری که فاعل«نعم»است.اما مخصوص بمدح حذف شده و صفت آن«یعظکم به»جانشین آن شده است.جملهٔ«نعما یعظکم به»محلا مرفوع و خبر «انّ»است.

مقصود

در این آیه خداوند مردم را بادای امانت امر می کند و می فرماید:

إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها

:گفته اند در بارهٔ مقصود این آیه اقوالی است:

ص :۱۹۸

۱-این آیه در بارهٔ هر نوع امانتی است که بـدست انسان سپرده شود.خواه امانت الهی یعنی اوامر و نواهی او باشد و خواه امانت مردم از قبیل مال یا غیر مال باشـد این قول از ابن عباس و ابی بن کعب و ابن مسعود و حسن و قتاده است.از امام باقر(ع)و امام صادق(ع)نیز روایت شده است.

۲-زیـد بن اسلم و مکحول و شـهر بن حوشب و جبایی گوینـد:مقصود زمامـداران است که بفرمان خداونـد بایـد ملاحظهٔ حال مردم را داشـته باشـند و آنهـا را براه دیـن و شـریعت وادار کننـد.این مطلب هـم از امام بـاقر ع و امـام صـادق ع روایـت شـده است.ایشان فرموده انـد:خداونـد هر یک از امامان را مامور می سازد که امر حکومت را به شـخص بعد از خود واگذار کنند.و مؤیـد آن این است که خداونـد بعد از این،مردم را به اطاعت زمامداران مامور ساخته است.و از ائمه علیهم السـلام روایت شده است که:«دو آیه است که یکی برای ما و یکی برای شماست خداوند می فرماید: إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا... سپس می فرماید: یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ... (سوره نساء ۵۹ ای مردم مؤمن خداوند و پیـامبر و صاحبـان امر خویش را اطاعت کنیـد.البته این قول،داخـل در قول اول است زیرا از جملـهٔ امانتهای الهی ائمـهٔ بزرگوار هسـتند.لذا امـام باقر ع فرمود:ادای نماز و زکات و روزه و حـج،امانت است و از جملـهٔ امانتها دسـتوری است که بوالیان امر در بارهٔ تقسـیم صـدقات و غنائم و امور دیگری که حق رعیت بـدانها تعلق می گیرد،داده شـده است.بقدری خداوند امر اطاعت را بزرگ شـمرده که فرموده است: «یَعْلَمُ خٰائِنَهَ الْأَعْیُنِ» (سوره غافر ۱۹ یعنی او خیـانت چشم هـا را می دانـد)و فرموده است: «لا تَخُونُوا اللّهَ وَ الرَّسُولَ» (سوره انفـال ۲۷ یعنی بخـدا و پیـامبر خیـانت مکنیـد)و نیز فرموده است: «وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنْهُ بِقِنْطٰارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْکَ» (سوره آل عمران ۷۵ یعنی برخی از اهـل کتـاب کسـانی هسـتند کـه اگر کیسـه زری را بامـانت به ایشـان بسپارید به شما پس می دهند).

۳-به پیامبر دسـتور می دهد که کلید کعبه را که در روز فتح مکه از عثمان بن طلحه گرفته بود،به او پس دهد زیرا پیامبر قصـد داشت کلید را به عباس بدهد که هم پرده داری

کعبه و هم سقایت حاجیان را بر عهده داشته باشد.این قول از ابن جریج است.لکن اگر چه این قول هم صحیح و روایتی که در بارۀ آن هست.درست است،لکن دو قول اول مورد اعتمادنـد.چه بمقتضای دلیل هر گاه امری در موردی خاص صادر شد،نباید آن امر را بآن مورد اختصاص داد،بلکه باید بعموم آن عمل کرد.

وَ إِذٰا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّٰاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ

:به زمامداران امر می کند که در میان مردم به عدالت حکم کنند.نظیر آن،این آیه است: «یٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ» (سوره ص ۲۶ ای داود،مـا ترا در زمیـن خلیفه و زمامـدار کرده ایم پس در میـان مردم به حـق حکم کن).روایت شـده است که پیامبر گرامی به علی فرمود:«میان دو طرف دعوا،در نگاه کردن و سـخن گفتن مساوات برقرار کن» (۱)و نقـل شـده است که:دو بچه خـط خود را پیش امـام حسن ع بردنـد و از وی خواسـتند که بگویـد کـدامیک از خطها بهتر است.علی ع که آنها را می دید،فرمود:

«پسـرم در بـارۀ حکم خـود دقت کن،که خداونـد در روز قیـامت،از همین حکم نیز از تـو سؤال خواهـد کرد» (۲)إِنَّ اللّٰهَ نِعِمّٰا یَعِظُکُمْ بِهِ :موعظـۀ خداونـد در بـارۀ رد امـانت و نهی از خیـانت و حکم بعـدالت،بحـال شـما خـوب است.معنـای موعظه،امر به معروف و نهی از منکر است.

برخی گفته اند:موعظه،امر به نیکی و نهی از بدی است.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ سَمِیعاً بَصِیراً

:خداونـد به همـۀ شـنیدنیها و دیـدنیها شـنوا و بیناست.برخی گفته انـد:یعنی بگفتار و کردار شـما عالم است.آوردن«کان»به این منظور است که بگوید:خداوند از ازل شنوا و بینا بوده است.

ص:۲۰۰

۱- ۱) - سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک

۲- ۲) -یا بنی،انظر کیف تحکم فان هذا حکم و اللّٰه سائلک عنه یوم القیامه

بیان آیهٔ ۵۹

اشاره

مقصود

در آیهٔ پیش زمامداران را تشویق کرد که حقوق مردم را رعایت کنند و در میان آنها بانصاف و عدالت و مساوات رفتار کنند،اکنون مردم را تشویق می کند که از آنها اطاعت کنند و به آنها تاسی بجویند و مشکلات و اختلافات خود را پیش آنها ببرند.

می فرماید:

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ

:ای مؤمنان خداوند را اطاعت کنید و اوامر و نواهی او را بکار بندید.

وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ

:پیامبر را نیز اطاعت کنید.با امر به اطاعت خدا،لزوم اطاعت پیامبر نیز،فهمیده می شد،لکن پیامبر را جداگانه ذکر می کند تا در بیان مطلب مبالغه ای باشد و جلو پاره ای از توهمات گرفته شود و کسی نگوید یا نپندارد که اطاعت پیامبر مخصوص دستوراتی است که در قرآن باشد.نظیر این آیه آیات دیگر است مثل:

«مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ» (سوره نساء آیهٔ ۸۰ یعنی کسی که پیامبر را اطاعت کند.خدا را اطاعت کرده است)و مثل: «مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (سوره حشر آیه ۷ یعنی آنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و آنچه شما را از آن نهی کرد،ترک کنید)و مثل: «وَ مٰا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ» سوره نجم آیه ۳ یعنی او از روی هوس سخن نمی گوید)کلبی گوید:منظور این است که خدا را در واجبات و پیامبر را در مستحبات،اطاعت کنید،لکن وجه اول صحیحتر است زیرا طاعت پیامبر و امثال اوامر او،طاعت و امتثال اوامر خداوند است.اما پی بردن به اینکه او رسول خداست همان پی بردن به رسالت اوست و پی بردن به رسالت او جز بعد از شناسایی خدا،ممکن نیست نه اینکه پی بردن به رسالت او عین خدا شناسی است.همانطوری

ص:۲۰۱

که اطاعت پیامبر در حیاتش واجب است،پس از مرگش نیز واجب است زیرا پیروی از شریعت او پس از مرگش بر همهٔ مردم مکلف،لازم است.بدیهی است که او همهٔ جهانیان را بدین خود تا روز قیامت،دعوت کرد و رسالت او جهانی و همگانی است.

وَ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْکُمْ

:در این باره مفسران دو نظر دارند:۱-ابو هریره و ابن عباس بنا بیکی از دو روایت میمون و ابن مهران و سدی گویند:منظور هر امیر و زمامداری است مختار جبایی و بلخی و طبری نیز همین است.

۲-جابر بن عبد اللّه و ابن عباس بنا به روایت دیگر و مجاهد و حسن و عطا و جماعتی گویند:منظور علما است.برخی از آنها گفته اند:زیرا علما هستند که در احکام و در موقع نزاع و اختلاف باید بآنها رجوع کرد نه زمامداران.این دو قول از عامه است.

لکن اصحاب ما از امام باقر و امام صادق(ع)روایت کرده اند که:منظور از«اولی الامر»ائمهٔ اهل بیت است که خداوند طاعت ایشان را بطور مطلق واجب ساخته است همانطوری که طاعت خدا و پیامبر را واجب گردانیده است.اطاعت مطلق شخص یا اشخاص در صورتی واجب می شود که معصوم باشند و ظاهر و باطن ایشان یکی باشد و از اشتباه و امر به کار زشت،مصون باشند.بدیهی است که علما و زمامداران چنین صفاتی ندارند و خداوند برتر از این است که مردم را به اطاعت بدون قید و شرط افرادی امر کند که مرتکب معصیت می شوند یا میان گفتار و کردارشان اختلاف است.شاهد این مطلب این است که خداوند اطاعت او«اولی الامر»را در ردیف اطاعت از پیامبر و خدا قرار داده است و این خود نشان می دهد که«اولی الامر»از همهٔ مردم بالاترند و پیامبر از ایشان برتر و خدا از همگی برتر است.بدیهی است که تنها ائمهٔ بعدی از آل پیغمبر چنین مزیتی دارند نه دیگران.آنان کسانی هستند که امامت و عصمت ایشان به ثبوت رسیده و تمام مسلمین بر بلندی رتبه و عدالت ایشان اتفاق دارند، فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللّهِ وَ الرَّسُولِ :اگر در بارهٔ چیزی از امور دین،اختلاف کردید بکتاب خدا و سنت پیامبر رد کنید این معنی از مجاهد و قتاده و سدی است.ما می گوییم:این اختلاف را به امامانی رد می کنیم که پس از وفات پیامبر بجای او هستند و

مثل این است که در حیات پیامبر به خود او رد کرده باشیم زیرا آنان حافظ شریعت و خلفای پیامبر در میان امت هستند و پس از پیامبر بمنزلۀ خود او هستند.سپس خداوند این مطلب را تاکید کرد و فرمود:

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ

:بدینترتیب رد اختلافات را بخدا و پیامبر از علائم ایمان بخدا و روز واپسین می شمارد.

ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً

:طاعت خداوند و طاعت پیامبر و اولو العزم و رد اختلافات بخدا و پیامبر برای شما از لحاظ عاقبت است پس تاویل بمعنای مآل امر و سرانجام کار است.مجاهد گوید:یعنی پاداشش نیکوتر است.بقولی یعنی.در دنیا برای شما بهتر و عاقبت آن در آخرت نیکوتر است.زجاج گوید:یعنی رد اختلاف بخدا و پیامبر، برای شما بهتر از این است که خود در صدد حل آن برآیید و آن را به اصل از کتاب خدا و سنت پیامبر برنگردانید و همین نظر قوی تر است، زیرا بازگرداندن اختلاف به خدا و رسول و جانشینانش حتماً بهتر از این است که خود بدون دلیلی بفکر خود اعتماد جویند.

برخی استدلال کرده اند که: «فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ...» دلیل این است که:اجماع امت،حجت است.زیرا در صورتی رد بر کتاب و سنت واجب است که اختلاف و تنازعی وجود داشته باشد و اگر اختلاف و تنازعی نباشد،رد بر کتاب و سنت واجب نیست و این غیر از حجیت اجماع معنای دیگری ندارد.

لکن این استدلال در صورتی صحیح است که در میان امت،فردی معصوم باشد که شریعت را حفظ کند.و اگر چنین فردی در میان مردم نباشد،اجماع مردم که ممکن است هر امری باطل باشد،چه فایده ای دارد؟!زیرا ارتباط داشتن حکم به شرطی یا صفتی،دلیل این نیست که در غیر مورد شرط و صفت،حکم بر خلاف آن باشد و این مطلب مورد قبول اکثر علماست.بنا بر این چگونه می توان بر این دلیل اعتماد جست.علاوه بر این اجماع امت اسلام بر چیزی ممکن است که مطابق کتاب و سنت باشد پس چگونه می گویند:هر گاه امت بر امری اجماع کرد واجب نیست که رد بکتاب و سنت کند،در حالی که رد کرده است؟!

ص :۲۰۳

[سوره النساء (۴): آیات ۶۰ تا ۶۱]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى اَلطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ اَلشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً (۶۰) وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اَللَّهُ وَ إِلَى اَلرَّسُولِ رَأَيْتَ اَلْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً (۶۱)

ترجمه

آیا ندیدی آنهایی را که گمان می کنند بقرآن و تورات و انجیل ایمان آورده اند و می خواهند مرافعه را پیش طاغوت ببرند،حال آنکه به آنها امر شده است که به طاغوت کافر گردند و شیطان می خواهد آنها را به بیراهه دوری بکشاند و گمراه سازد.و چون به آنها گفته شود:بشتابید بسوی قرآن و پیامبر،می بینی که منافقان از تو اعراض می کنند. (۱)

۱- ۱) -آیهٔ ۶۰ و ۶۱ سورهٔ ۴ نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۶۰ و ۶۱

اشاره

لغت

طاغوت:مبالغهٔ طاغی،بسیار سرکش.هر چه جز خدا پرستش شود،طاغوت است که گاهی هم بت نامیده می شود و گاهی هم از اعمال پلید شیطانی شمرده می شود.

هر کس که بر خلاف حکم خدا حکم کند،طاغوت خوانده می شود.

ضلال:هلاک شدن بخاطر انحراف از راه راست و طریق هدایت.برای این کلمه مشتقاتی است که در همهٔ آنها همین نکته وجود دارد و در سوره بقره،ذیل «وَ مٰا یُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفٰاسِقِینَ» (آیه ۲۶)شرح داده ایم.

تعالوا:اصل این کلمه از«علو»است،هر گاه بکسی بگویند:«تعال»یعنی بسوی من ببالا بیا.پس تعالوا یعنی بالا بیایید.

یَصُدُّونَ عَنْکَ صُدُوداً

:یعنی از تو اعراض می کنند.این فعل ممکن است متعدی هم بکار رود مثل:«صددته عن فلان»یعنی او را از فلان چیز منع کردم.نظیر اینکه می گویند:«رجعت انا و رجعت غیری»یعنی رجوع کردم من و رجوع دادم غیر خود را.

اعراب

صدوداً:مفعول مطلق تاکیدی مثل «کَلَّمَ اللّٰهُ مُوسیٰ تَکْلِیماً» (سوره نساء ۱۶۴) یعنی سخن خدا با موسی،حقیقه سخن بود نه اینکه به چیزی مثل سخن بود.

برخی گفته اند یعنی:«تکلیماً شریفاً عظیما»(سخن گفتنی شریف و عظیم)در این صورت مفعول مطلق نوعی خواهد بود بنا بر این در بارهٔ آیه مورد بحث می توان گفت:

یصدون عنک صدوداً عظیما»

ص:۲۰۵

شان نزول

میان مردی یهودی و مردی منافق،اختلافی بود.یهودی گفت باید بمحمد ص رجوع کنیم زیرا می دانست که اهل رشوه نیست و ستم نمی کند.منافق گفت:باید به کعب بن اشرف رجوع کنیم چه می دانست که او رشوه می گیرد و به نفع او حکم می کند.

از اینرو این آیه ها نازل شد.این مطلب از اکثر مفسران است.

مقصود

پس از ذکر اولو الامر و اینکه باید بعدالت حکم کنند و اینکه مسلمانان باید از آنها تبعیت نمایند،در بارهٔ منافقانی سخن می گوید که به حکم خدا و رسولش راضی نیستند و می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ

:آیا ندانستی؟برخی گفته اند:برای تعجب است یعنی:تعجب نمی کنی از کردار آنان؟و برخی گفته اند:یعنی آیا علم تو به آنها نرسید؟ اَلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمٰا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مٰا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ :آنان که گمان می کنند به قرآن و تورات و انجیل ایمان آورده اند.

يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحٰاكَمُوا إِلَى الطّٰاغُوتِ

:ابن عباس و مجاهد و ربیع و ضحاك گویند:

یعنی اراده دارند محاکمه را پیش کعب بن اشرف ببرند.شعبی و قتاده گویند:آن شخص منافق می خواست به کاهنی از طایفهٔ جهینه رجوع کند.حسن گوید:می خواستند محاکمه را طبق معمول آن زمان نزد بتها ببرند و بوسیلهٔ تیرها تکلیف خود را روشن سازند. (۱)

ص:۲۰۶

---

۱ - ۱) -یکی از کارهایی که در دوران جاهلیت،در میان مردم عرب،رواج داشت،این بود که تیرهایی بدون پر،داشتند که بوسیلهٔ آنها مشکلات خود را حل می کردند. بر روی تیری نوشته بود:«امرنی ربی»یعنی خداوند مرا امر کرده و بر دیگری«نهانی ربی» یعنی خداوند مرا نهی کرده و بر روی برخی هیچ ننوشته بود و هر گاه تیر اول یا دوم بیرون می آمد، تکلیف روشن بود و هر گاه تیر سوم بیرون می آمد،دوباره فال را از سر می گرفتند. یکی دیگر از کارهای آنها این بود که:ده نفر شتری را کشته،ده قسمت می کردند و تیرهای ده گانه، که بر روی برخی هیچ نوشته نشده بود و بر روی برخی یک یا دو یا سه سهم یا...نوشته شده بود،در کیسه ای می ریختند و تیرها را بنام اشخاص بیرون می آوردند هر گاه روی تیری هیچ نوشته

اصحاب ما از امام باقر ع و امام صادق ع روایت کرده اند که:منظور هر حاکم بغیر حقی است که مردم به آنها رجوع می کنند.

وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ

:آنها مامورند که به طاغوت،کفر بورزند چه بآنها گفته شده است: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطّٰاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ لاَ انْفِصٰامَ لَهٰا» (سوره بقره آیه ۲۵۶ یعنی کسی که به طاغوت کفر بورزد و بخدا ایمان آورد،بریسمان محکم چنگ زده است که پاره شدنی نیست) وَ يُرِيدُ الشَّيْطٰانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاٰلاً بَعِيداً :شیطان بوسیلهٔ آرایشگریهای خود می خواهد آنها را از راه حق گمراه گرداند.

در اینجا گمراهی آنان را به شیطان نسبت داده است پس معلوم می شود که خداوند در وجود ایشان،ضلالت را خلق نکرده است و سخن پیروان مسلک جبر که خداوند را عامل گمراهی مردم می دانند باطل است و اگر ضلالت را خدا خلق کرده بود،اضلال ایشان را بخود نسبت می داد.

وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ تَعٰالَوْا إِلىٰ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ

:هر گاه به منافقین گفته شود:بسوی احکام قرآن بشتابید.

وَ إِلَى الرَّسُولِ

:و بسوی احکام پیامبر بیایید:

رَأَيْتَ الْمُنٰافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُوداً

:منافقین را می بینی که از تو اعراض می کنند و به دیگری روی می آورند.

۱)

(نشده بود،ثلث قیمت شتر را از کسی که تیر را بنامش بیرون آورده بودند،می گرفتند. بدینترتیب،آنان هر گونه مشکلی داشتند،قضاوت آن را اینگونه فالگیریها و بخت آزماییها محول می کردند.

[سوره النساء (۴): آيات ۶۲ تا ۶۳]

اشاره

فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلاّ إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً (۶۲) أُولئِكَ اَلَّذِينَ يَعْلَمُ اَللّهُ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِيغاً (۶۳)

(۱)

ترجمه

چگونه است کار آنها،هنگامی که بواسطۀ نفاق و کارهای زشت دیگرشان، مصیبتی به آنها برسد،آنها نزد تو آینـد و سوگند یاد کننـد که ما جز نیکی و ایجاد سازگاری قصدی نداشـته ایم.خداوند از راز قلب ایشان آگاه است،پس از آنها اعراض کن و آنان را اندرز بده و برای ایشان سخنی بگو که در دلهای ایشان اثر گذارد.

ص :۲۰۸

۱- ۱) -آیۀ ۶۲ و ۶۳ سوره چهار نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۶۲ و ۶۳

اشاره

لغت

حلف:سوگند،قسم.حلیف:هم سوگند.

بلیغ:از بلاغت بمعنی رسا بودن سخن.شخص بلیغ:کسی که بتواند بوسیلهٔ عبارات،هر چه در دل دارد بیان دارد.

اعراب

کیف:خبر برای مبتدای محذوف یعنی:«فکیف صنیعهم اذا اصابتهم مصیبه» گویی چنین می گوید:«الاسائه صنیعهم بالجراه علی کذبهم ام الاحسان صنیعهم بالتوبه من جرمهم»یعنی آیا بدی این است که جرات بر دروغ کنند یا نیکی این است که توبهٔ از گناه کنند.ممکن است«کیف»در محل نصب باشد یعنی«کیف یکونون:امصرین ام تائبین یکونون»یعنی چگونه هستند؟آیا اصرار بر کردار زشت خود دارند یا توبه گرند؟ممکن است گفته شود:تقدیر این است:«کیف بک» یعنی:«اصلاح بک ام فساد بک»آیا صلاح تست.یا فساد تو است در این صورت«کیف» مبتداء است و خبر آن محذوف است.

یحلفون:محلا منصوب و حال است.

إِنْ أَرَدْنا

:جواب قسم احساناً:مفعول به یعنی:اردنا احساناً.

مقصود

اکنون با عطف به سابق،می فرماید:

فَکَیْفَ

:کار آنها چگونه است؟ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَهٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ :هنگامی که بواسطهٔ نفاق و اظهار نارضایتی

از حکم پیامبر،عقوبت خدا دامنگیرشان شود.

ثُمَّ جٰاءُوکَ یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاّٰ إِحْسٰاناً

:آن گاه نزد تو آمده،سوگند می خورند که منظور ما از بردن اختلاف نزد دیگری،این بود که زحمت ترا کم کنیم زیرا دوست نمی داریم که در مجلس تو صدا را بلند کنیم و پیش کسی می رویم که ما را راضی کند، بدون اینکه حکمی صادر کند و کینه ها را برانگیزد.بنا بر این منظور از «إِلاّٰ إِحْسٰاناً» احسان به طرفین دعواست.

وَ تَوْفِیقاً

:طرفین دعوا را دعوت به سازش می کنیم بدون اینکه بخواهیم حکمی در بارۀ آنان و اختلافشان صادر کرده باشیم،پس معنای توفیق،ایجاد الفت و موافقت است.

برخی گفته اند:منظور ما این است که آنچه موافق حق است بدست آوریم.

برخی گفته اند منظور عبد اللّٰه بن ابی و مصیبت همان خواری است که دامنگیر وی شد.

چه او در موقع بازگشت از جنگ بنی المصطلق که همان غزوۀ مریسیع است مطالبی گفته بود که با نازل شدن سوره منافقین ناچار شد زبان به عذرخواهی و ندامت بگشاید.

این موضوع در سورۀ منافقین خواهد آمد.یا اینکه منظور مصیبت مرگ است زیرا او برای استغفار با حالت تضرع و زاری نزد پیامبر آمد و از او جامه خواست که تا بدان وسیله خود را از آتش جهنم حفظ کند.بنا بر این معنای آیه این است که ما از گفتگوی دو گروه مخالف،در جنگ بنی المصطلق،نظرمان نیکی و ایجاد سازش بود.این قول از حسین بن علی مغربی است.

دلالت آیه

این آیه دلالت می کند بر اینکه: گاهی بداند گناهانی که شخص مرتکب می شود،دچار مصیبتی می شود،سپس در این باره اختلاف شده است:ابو علی جبایی گوید:این مصیبت،کیفری است که به گنهکاران غیر تائب داده می شود.ابو هاشم گوید:

خود این هم لطفی است.قاضی عبد الجبار گوید:گاهی لطف است و گاهی جزاست.

این مطلب احتیاج بدلیل دارد.

أَولٰئِکَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللّهُ مٰا فِی قُلُوبِهِمْ

:خداوند از شر و نفاق و خیانت آنان با خبر است.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

:آنها را دنبال مکن.

وَ عِظْهُمْ

:و آنها را موعظه کن.

وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً

:بآنها بگو:اگر نفاق قلبی خود را آشکار کنید، کشته خواهید شد و این سخن بلیغ است زیرا به بهترین وجهی به نفوس آنان کمک می رساند.البته این معنی از حسن است.

ابو علی جبایی گوید:از قبول عذر آنها اعراض کن و آنها را پند بده و از سختی هایی که در صورت تکرار آن عمل دامنگیرشان می شود،آنها را بترسان.

جملهٔ اخیر دلالت دارد بر اینکه:بلاغت،فضیلتی است و خداوند تشویق می کند که پیامبر بر بلاغت اعتماد جوید.زیرا بلاغت یکی از اقسام حکمت است و معنی را بنحوی شایسته و موجز به دیگران می رساند .

ص:۲۱۱

[سوره النساء (۴): آیات ۶۴ تا ۶۵]

اشاره

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ لِيُطٰاعَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جٰاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اَللّٰهَ وَ اِسْتَغْفَرَ لَهُمُ اَلرَّسُولُ لَوَجَدُوا اَللّٰهَ تَوّٰاباً رَحِيماً (۶۴) فَلاٰ وَ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ فِيمٰا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاٰ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً (۶۵)

(۱)

ترجمه

هیچ رسولی نفرستادیم،جز اینکه بامر خداوند مورد اطاعت مردم واقع شود.

و اگر آنان هنگامی که بخود ظلم کردند،نزد تو می آمدند و در پیشگاه خداوند استغفار می کردند و پیامبر برایشان طلب آمرزش می کرد،خداوند را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

پس نه چنان است که شما می پندارید،آنان اهل ایمان نیستند مگر اینکه ترا در مشاجرات خود حکم سازند آن گاه نسبت بحکم تو پیش خود احساس دلتنگی نکنند و مطیع و منقاد باشند.

۱- ۱) -آیهٔ ۶۴ و ۶۵ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۶۴

اشاره

اعراب

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ

:ما حرف نفی و من زایده است.زیرا من زایده در جمله مثبت بکار نمی رود.فایدهٔ زیادی«من»این است که همهٔ افراد را فرا می گیرد مثل:

«ما جاءنی من احد»یعنی هیچکس نیامد.

لَوْ أَنَّهُمْ

:لو حرف شرط است و باید بر سر فعل در آید،لکن استثناء بر سر«ان» نیز در می آید،چه«ان»هم در افادهٔ تاکید مانند فعل است،بنا بر این«ان»و ما بعد آن در محل رفع است تا فاعل فعل محذوف باشد یعنی:لو وقع انهم جاءوك وقت ظلمهم انفسهم...»

مقصود

در این آیه خداوند آنان را بر نافرمانی هایشان ملامت می کند و می گوید:غرض از بعثت انبیاء،اطاعت است.

وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ

:هیچ پیامبری از پیامبران خود را نفرستاده ایم.

إِلاّٰ لِيُطٰاعَ

:مقصود از فرستادن پیامبران،تنها اطاعت و امتثال امر ایشان است.

بیان این جمله برای این منظور است که منافقانی محاکمهٔ خود را پیش طاغوت می برند و گمان می کنند که تنها ایمان آوردن-اگر چه بزبان باشد-کافی است و از اطاعت پیامبر اعراض می کنند از اینرو خداوند می فرماید:او رسولی نفرستاده است جز برای اطاعت کردن مردم از او:

بِإِذْنِ اللّٰهِ

.یعنی اطاعت مردم از پیامبران بر طبق امر خداوند است که بوسیلهٔ آن مردم را بر اطاعت ایشان رهنمون شده است.

معانی و موارد استعمال اذن،۱-بمعنای لطف،مثل: «وَ مٰا کٰانَ لِنَفْسٍ أَنْ

ص :۲۱۳

تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ» (سوره یونس ۱۰۰)یعنی هیچ نفسی را نسزد جز بلطف خداوند ایمان آورد.۲-رفع مانع و تخلیه.مثل:و «مٰا هُمْ بِضٰارِّینَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ» (سوره بقره ۱۰۲)یعنی آنها بکسی ضرر نمی رسانند جز به اینکه خداوند جلو آنها را بازگذارد ۳-امر مثل آیهٔ مورد بحث.

وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ

:هنگامی که نفس خود را با انجام معصیت و فراهم کردن اسباب عقوبت و عذاب.ضرر رسانیدند و خود را از ثواب کار نیکو محروم کردند یا بقولی بوسیلهٔ کفر و نفاق در بارهٔ خود ستم کردند.

جٰاؤُکَ

:اگر بعنوان توبه پیش تو می آمدند.

فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ

:و خدا را بخاطر گناهانشان استغفار می کردند و دست از کردار گذشته خود می کشیدند.

وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ

:و پیامبر برای ایشان استغفار می کرد.در اینجا بنا بر عادت مرسوم عرب،از خطاب به غیبت متوجه می شود.

لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّٰاباً رَحِیماً

:این جمله را دو جور ممکن است معنی کرد:۱- مغفرت خداوند را نسبت بگناهان خود و رحمت او را می یافتند.

۲-به توبه پذیری و رحم خداوند،عالم می شدند.کلمهٔ و جدان بمعنی علم و بمعنی ادراک می آید،لکن خداوند ادراک شدنی نیست،بنا بر این کلمه را نباید به معنای ادراک که ظاهر آن است حمل کرد.

این آیه،با تاکید هر چه بیشتر،بطلان قول جبریان را ثابت می کند.چه آنها می گویند:ارادهٔ خداوند این است که گروهی از مردم امر پیامبران را اطاعت کنند و گروهی امرشان را مخالفت کنند.حال آنکه خداوند می فرماید: «مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ رَسُولٍ إِلاّ لِیُطٰاعَ» یعنی پیامبری نفرستادیم جز برای اینکه از او اطاعت شود.

حسن در بارهٔ این آیه می گوید:دوازده تن از منافقان،با یکدیگر قرار گذاشتند که حیله ای نسبت به پیامبر بکار برند و به او آسیبی رسانند.از اینرو جبرئیل نازل شد و به او خبر داد.پیامبر فرمود.گروهی که داخل شده اند.می خواهند کاری کنند

که موفق نخواهند شد،بنا بر این باید برخیزند و استغفار کنند تا من هم پیش خدا آنها را شفاعت کنم.چند بار این مطلب را تکرار کرد ولی هیچیک بلند نشدند.

آن گاه یکی یکی آنها را بنام صدا کرد و گفت برخیزید.همه برخاستند و اعتراف کردند که سوء قصد داشته اند و خواهش کردند که پیامبر شفاعت کند تا توبهٔ آنها پذیرفته شود.فرمود:بروید،من در آغاز،با طیب خاطر برای شفاعت شما آماده بودم و خداوند هم سریعتر اجابت می کرد.آنها از پیش پیامبر رفتند.

این آیه دلالت دارد بر اینکه شخصی که مرتکب گناه کبیره شده،باید استغفار کند زیرا خداوند توبهٔ او را می پذیرد و نیز دلالت دارد بر اینکه مجرد استغفار کافی نیست،بلکه باید اصرار و تصمیمی برای تکرار معصیت نداشته باشد.زیرا پیامبر برای آن گروه بدون اینکه آنان توبه کنند،استغفار نمی کرد.پس سزاوار است که انسان توبه کند و نادم شود و تصمیم بگیرد که هرگز آن گناه را تکرار نکند،آن گاه در پیشگاه خداوند،استغفار کند تا توبه اش را بپذیرد .

ص :۲۱۵

بیان آیهٔ ۶۵

اشاره

لغت

شجر الامر:اختلط الامر یعنی امر مخلوط شد.این لغت از همان«شجر»به معنی درخت است و چون شاخ و برگ درخت بهم می پیچد و مخلوط می شود،از این لحاظ در اختلاط چیزهای دیگر مخصوصاً در مورد نزاع و اختلاف که مطالب طرفین بهم مخلوط می شود،بکار رفته است.

حرج:تنگی و برخی گفته اند:گناه.

اعراب

لا:در اول کلام برای رد سخن آنهاست یعنی:«فلیس الکلام علی ما یزعمون انهم آمنوا و هم یخالفون حکمک»یعنی کلام نه آن طوری است که آنها گمان می کنند که ایمان آورده اند،در حالی که مخالفت حکم تو می کنند.پس از حرف«لا»قسم می- خورد و جمله را از سر می گیرد.برخی گفته اند:«لا»بمنظور توطئه برای نفی بعدی است زیرا ذکر نفی در اول و آخر کلام برای تاکید بهتر است،بخصوص که نفی مقتضی این است که در صدر کلام قرار گیرد و اینکه باز هم نفی در کلام تکرار می شود،بخاطر این است که قسم بجواب احتیاج دارد.

تسلیما:مفعول مطلق تاکیدی است.این قبیل مصدرها بمنزلهٔ تکرار فعل می باشند.

شان نزول

گفته شده است که در این آیه در بارهٔ زبیر و مردی از انصار نازل شده است که اختلاف خود را نزد پیامبر برده بودند.اختلاف بر سر مجرای آبی بود که از زمینی سنگزار بسوی باغ نخلی آن دو می رفت.پیامبر به زبیر فرمود:باغت را آبیاری کن،سپس آب را

ص:۲۱۶

برای همسایه ات بفرست.انصاری خشمگین شد و گفت:جانب پسر عمویت را می گیری؟ رنگ چهرهٔ پیامبر تغییر کرد.آن گاه به زبیر فرمود:باغت را آب بده و جلو آب را بگیر تا برگردد بطرف دیوارها و حق خود را بطور کامل تحصیل کن سپس برای همسایه ات بفرست.در پاسخ اول،طوری دستور داده بود که برای هر دوی آنها گشایش و آسایش بود.

گفته اند:این مرد حاطب بن ابی بلتعه بوده است.راوی می گوید:آن دو خارج شدند و بر مقداد گذشتند.مقداد پرسید:بنفع کدامیک از شما حکم شد.ابو بلتعه گفت:

«بنفع پسر عمویش حکم کرد»و این سخن را با دهن کجی ادا کرد.مردی یهودی که با مقداد بود،متوجه شد.گفت:خداوند اینها را بکشد،باور دارند که او پیامبر خداست آن گاه در حکمی که صادر می کند او را متهم می کنند.بخدا قسم،ما در زندگی موسی یک بار معصیت کردیم.او ما را دعوت به توبه کرد و دستور داد که خودمان را بکشیم در راه اطاعت امر خدا هفتاد هزار نفر از افراد خودمان را کشتیم تا خدا از ما راضی شد.

ثابت بن قیس شماس گفت:سوگند بخدا،که راست می گویم.اگر محمد ص امر کند که خودم را بکشم،می کشم.

بهمین مناسبت،آیه در بارهٔ حاطب بن ابی بلتعه و دهن کجی وی نازل گردید.

شعبی گوید:آیه در بارهٔ بشر که مردی منافق بود و مرد یهودی که نزاع خود را پیش عمرو برده بودند،نازل گردیده است در بارهٔ این دو،قبلا بحث شد.

مقصود

خداوند بیان می کند که ایمان،این است که انسان بحکم پیامبر گرامی ملزم شود و به آن راضی باشد،از اینرو فرمود:

فَلا

:یعنی آن طوری که شما در بارهٔ آنها گمان دارید و آنها را اهل ایمان می- پندارید،نیست،زیرا آنها اختلاف خود را نزد طاغوت می برند و این با ایمان سازگار نیست.

وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ

: خداوند سوگند یاد می کند که این منافقان مؤمن نیستند و

در ایمان داخل نشده اند.

حَتّٰی یُحَکِّمُوکَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ

:در صورتی آنهـا ایمان دارنـد که در خصومتهایی که میان آنها واقع می شود و احکامی که بر آنها مشـتبه می شود ترا«حکم و داور» قرار دهند.

ثُمَّ لاٰ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ

:آن گاه در دل خود در بارهٔ حکم تو شـکی نداشـته باشـند،این معنی از مجاهد است:ضحاک می گوید:یعنی با انکار حکم تو خود را بگنـاه نیفکننـد.ابو علی جبایی گویـد:یعنی پیش خود بسـبب شک یا مخالفت،دلتنگی نداشـته باشـند.این قول پسـندیده است.

وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً

:در برابر حکم تو بـا اعتقـاد و خضوع،رام و تسـلیم باشـند.از امام صادق(ع)روایت شـده است که:اگر مردمی خـدای را عبادت کننـد و نمـاز بپای دارنـد و زکات بدهنـد و ماه رمضان را روزه گیرنـد و حـج کننـد،سـپس در بارهٔ کاری که پیامبر انجام داده است،بگویند:نباید چنین می کرد،این کار خلاف است.یا اینکه نسبت بکار او پیش خود احساس دلتنگی کنند،مشرک خواهند بود.سپس این آیه را تلاوت کرد .

[سوره النساء (۴): آیات ۶۶ تا ۶۸]

اشاره

وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِکُمْ مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا یُوعَظُونَ بِهِ لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً (۶۶) وَ إِذاً لَآتَیْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا أَجْراً عَظِیماً (۶۷) وَ لَهَدَیْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً (۶۸)

(۱)

ترجمه

اگر بر آنها واجب می کردیم که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید، جز کمی از آنها انجام نمی دادند و اگر آنها پندی را که به ایشان داده می شد،بکار می- بستند،برای ایشان بهتر و برای ثبات بر ایمان محکمتر بود و اگر چنین می کردند از جانب خود به آنها پاداشی بزرگ می دادیم و آنها را براه راست هدایت می کردیم.

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۶۶-۶۷-۶۸

اشاره

قرائت

ابن کثیر و نافع و ابن عاعر«ان اقتلوا»را بضم نون و«او اخرجوا»را بضم واو و عاصم و حمزه بکسر نون و واو و ابو عمرو بکسر نون و ضم واو قرائت کرده اند.

ابن عامر«الا قیلا»بنصب خوانده است و در قرآنهای اهل شام نیز به نصب است.دیگران برفع خوانده اند.

علت اینکه ابو عمرو در«ان قتلوا»و«او اخرجوا»میان نون و واو فرق گذارده،این است که ضمه برای واو نیکوتر است،زیرا شباهت دارد بواو ضمیر و جمهور معتقدند که واو ضمیر را بضم باید خواند مثل: «لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ» «سوره بقره ۲۳۷)علت ضمه نون در«ان اقتلوا»این است که نون بجای همزهٔ وصل است که بخاطر ضم عین الفعل مضموم است.در ضمه واو«او اخرجوا»این وجه و وجه سابق هر دو جاری است.بدینترتیب در نظایر این کلمه نیز ضمه بهتر از کسره است،زیرا حرفی که مضموم می شود بجای همزه است.دلیل کسانی که نون و واو را کسره داده اند این است که این دو حرف،جدای از فعلی که مضموم العین است می باشند و همزه متصل به فعل است و نمی توان حرف منفصل را به منزلهٔ حرف متصل قرار داد.

در مورد«الا-قلیل»بهتر رفع است تا بدل او واو«فعلوا»باشد،مثل اینکه گفته است:«ما فعله الا-قلیل»و کسی که نصب داده است،نفی را بمنزلهٔ ایجاب قرار داده است چه جملهٔ منفی و چه جملهٔ مثبت هر دو کلام تام هستند،پس همانطوری که مستثنی ما در جملهٔ مثبت،منصوب می شود،در جملهٔ منفی نیز منصوب می شود.

اعراب

لو:این حرف برای امتناع است مثل.«لو اتانی زید لا کرمته»مقصود این

است که اکرام من بخاطر امتناع آمدن زید،ممتنع شد،حق این است که بعد از آن فعل واقع شود.لکن«ان»همانطوری که از اسم و خبر نیابت می کند از فعل نیز نیابت می کند.پس «وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ» مثل:«و لو کتبنا عليهم»است.

اذن:برای این آورده شده است که بر معنای جزاء دلالت کند.معنای اذن، جواب و جزاست.این کلمه در اول،وسط و آخر کلام قرار می گیرد و هنگامی در فعل مضارع عمل می کند که در اول و فعل بمعنای آینده باشد.

لَآتَيْنٰاهُمْ

... وَ لَهَدَيْنٰاهُمْ :این هر دو لام دو جواب لو واقع شده اند.لام در جواب قسم نیز واقع می شود مثل شعر امرء القيس:

حلفت لنا باللّه حلفه فاجر

لناموا فما ان من حديث و لا صال

یعنی:مثل گنهکاران برای او بخدا سوگند یاد کردم که خوابیده اند،پس نه حدیثی بود و نه گرم شونده ای به آتش.

هم چنان که لام برای جواب(شرط و قسم)می آید برای ابتدا نیز می آید.با این فرق،که لام ابتدا فقط بر سر مبتدا یا خبر«ان»در می آید.مثل،«علمت ان زيداً ليقوم» که در اینجا بر سر خبر«ان»که فعل مضارع است درآمده و فعل مضارع شبیه اسم است

صراطاً:مفعول دوم برای هدينا

مقصود

خداوند از اسرار باطنی آن گروه(منافقان)خبر می دهد و می فرماید: وَ لَوْ أَنّٰا کَتَبْنٰا عَلَيْهِمْ :اگر بر مردمی که ذکرشان گذشت واجب می کردیم.

أَنِ اقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيٰارِکُمْ

:که خود را بکشید یا از دیارتان خارج شوید،جز عده کمی اطاعت نمی کردند.چنان که بامت موسی دستور دادیم و بر اینکار آنها را ملزم ساختیم و آنها خویشتن را کشتند و به سوی«تیه»رفتند.

مٰا فَعَلُوهُ إِلاّٰ قَلِيلٌ مِنْهُمْ

:بخاطر مشقتی که در اطاعت این دستورات هست،تنها مردم مؤمن خالص،اطاعت می کنند.گفته اند منظور از این«قلیل»که استثناء شده،ثابت بن قیس بن شماس است و برخی گفته اند:منظور جماعتی از اصحاب پیامبر

است که می گفتنـد:بخـدا اگر بما امر شود،اطاعت می کنیم پس خـدای را حمـد می کنیم که ما را به این کار امر نکرد.از این جماعت،عبد اللّه بن مسعود و عمار یاسر هستند.

از اینرو پیامبر فرمود:«برخی از افراد امت من،مردانی هستند که ایمان در دل ایشان از کوه های بلند استوارتر است».

وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا یُوعَظُونَ بِهِ لَکٰانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً

:اگر به امر خـدا عمـل می کردنـد،برای آنها بهتر و از لحاظ بصـیرت در امر دین،سـختتر بود.لفظ تثبیت، کنایه از بصـیرت،قرار داده شده است زیرا کسـی که در کار دینش بصـیرت داشته باشد، در دینش ثابت قدم تر و در اعتقادش قویتر و همیشگی تر از آنانی است که در بارهٔ دین بصـیرتی نداشـته باشند.بقولی معنایش این است که:اگر آنها موعظهٔ خدا و رسولش را در امور دین و دنیا قبول کنند.ثبات آنها به حق بیشتر و از گمراهی و اشتباه دورتر خواهند بود.چنان که خداوند می فرماید:

«وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدیً» (سوره محمد ۱۷ یعنی آنان که هـدایت پـذیر باشـند،خداونـد بر هدایتشان می افزاید)برخی هم گفته انـد:معنـای آن این است که:نفع آنهـا از حق بیشـتر است زیرا دوام دارد و هیچگـاه باطـل نمی شود و سـرانجام به پـاداش آخرت،اتصال پیدا می کند،در حالی که نفعی که آنها از باطل می گیرند، دوام ندارد و سرانجام بکیفر آخرت،متصل می شود.

بلخی گویـد:معنای آیه این است که اگر کشـتن و خارج شـدن از دیار، بر آنها واجب می شـد انجام نمی دادنـد.اکنون که این کارها بر آنها واجب نشـده است، کارهای آسانی که بآنها دسـتور داده شده،انجام دهند که برای آنها بهتر و در راه ثبات ایمان محکمتر است.در دعا آمده است که:«اللّهم ثبتنا علی دینک»یعنی بما چیزی لطف کن که با آن بر دینت استوار بمانیم.

وَ إِذاً لَآتَیْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا أَجْراً عَظِیماً

:این جمله متصل به قبل است.یعنی:اگر آنها چنین می کردنـد،از جانب خود به آنها اجری عظیم می دادیم که احـدی بکنه آن پی نبرد و پایان و حد اعلای آن را درک نکند.کلمه: «مِنْ لَدُنّٰا» برای افادهٔ این

معنی است که جز خداونـد کسـی بر دادن چنین اجری قـادر نیست و این کـار بخداونـد اختصاص دارد.چه ممکن است پاداش بـدست بنـده ای از بنـدگان خـدا به ایشان برسـد لکن هر گاه ثواب بوسـیلهٔ خود خداوند به بنده برسد،برای او ارزنده تر و بهتر خواهد بود.

وَ لَهَدَیْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً

،و آنهـا را براه راسـت اسـتوار می داریـم.برخی گفتـه انـد:یعنی نسـبت بـه آنهـا الطـاف و عنایـاتی می کنیـم کـه بتواننـد بر اطاعت،استوار بمانند و از استقامت برخوردار گردند و تقدیر آن«و وفقناهم للثبات علی الصراط المستقیم»است و برخی گفته انـد:منظور این است که در آخرت نیز آنـان را به راه بهشت،هـدایت می کنیم.این قول از ابو علی جبایی است.وی گویـد:جایز نیست که در اینجا مقصود از هدایت،ارشاد به دین باشد.زیرا پاداشـی است که خداوند به بندهٔ مؤمن و مطیع وعده داده است و انسان وقتی مؤمن و مطیع خواهد بود،که هدایت یافته باشد .

[سوره النساء (۴): آیات ۶۹ تا ۷۱]

اشاره

وَ مَنْ يُطِعِ اَللّٰهَ وَ اَلرَّسُولَ فَأُولٰئِكَ مَعَ اَلَّذِينَ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ اَلنَّبِيِّينَ وَ اَلصِّدِّيقِينَ وَ اَلشُّهَدٰاءِ وَ اَلصّٰالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولٰئِكَ رَفِيقاً (۶۹) ذٰلِكَ اَلْفَضْلُ مِنَ اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ عَلِيماً (۷۰) يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبٰاتٍ أَوِ اِنْفِرُوا جَمِيعاً (۷۱)

(۱)

ترجمه

و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند،با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان که خدا به آنها نعمت بخشیده است خواهند بود و اینان رفیقان خوبی هستند.

این است فضلی از جانب خداوند و علم خداوند کافی است.

ای مردمی که ایمان آورده اید.سلاح های خود را برگیرید و دسته دسته یا همه با هم برای جنگ با دشمن بسیج کنید.

ص: ۲۲۴

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۶۹-۷۰

اشاره

لغت

صدیق:کسی که همواره حق و حقیقت را تصدیق دارد.برخی گفته اند:صدیق کسی است که به راستگویی عادت کرده باشد و این بناء نسبت به کسانی بکار می رود که به کاری عادت کرده باشند مثل:سکیر یعنی کسی که همواره مست است و شریب یعنی کسی که همیشه شراب می نوشد.

شهداء:جمع شهید یعنی کشتگان راه حق.به آنهایی که در راه باطل کشته شوند،شهید گفته نمی شود.شهادت صفت و حالت مقتولی است که در راه حق کشته شده و در راه خدا دارای اخلاص است و به حق اقرار دارد و دعوت کنندهٔ بسوی آن است.

انسان می تواند آرزوی شهادت کند ولی نمی تواند آرزو کند که بدست کافری کشته شود زیرا عمل کافر معصیت است و انسان نباید آرزوی معصیت کند.کلمهٔ شهادت از اسماء مدح است.برخی گفته اند:شهادت عبارت است از صبر بر جنگ دشمنان که خداوند به آن امر کرده است.اما صبر بر الم به اینکه از درد و جراحت ننالد،لازم نیست بلکه چنین نالیدنی مباح است در صورتی که سخنی ناپسند بر خلاف رضای خداوند نگوید.

صالح:کسی که در راه حسن عمل استقامت داشته باشد.

رفیق:همدم و همراه و مصاحب.این کلمه از«رفق در عمل»یعنی مدارایی است.مرافقت نیز از همین اصل است.مرفق بمعنای آرنج دست و وجه تسمیهٔ آن این است که بوسیلهٔ آن دست انسان بهتر در اختیار انسان قرار می گیرد و نیکوتر مصاحبت و رفاقت می کند.

خداوند متعال می فرماید: «وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقاً» (سوره کهف ۱۶

ص: ۲۲۵

یعنی برای شما آن رفق و مدارایی فراهم می کند که امور شما اصلاح شود).

فضل:در اصل لغت بمعنای زیادی مقدار است که در نفع و فایده نیز استعمال می شود.همهٔ کارهای خداوند،فضل و تفضل و افضال است زیرا کمتر از مقدار استحقاق و مقدار کار انسان نیست،بلکه بمراتب افزونتر است و برابری نمی کند.

اعراب

رفیقا:تمیز نسبت است از اینرو جمع بسته نشده.برخی گفته اند:علت اینکه جمع بسته نشده،این است که بمعنای:«حسن کل احد منهم رفیقاً»می باشد،نظیر:

«ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً» (سوره حج ۵ یعنی هر یک از شما را بصورت کودکی از رحم خارج می سازیم و نظیر قول شاعر:

نصبن الهوی ثم ارتمین قلوبنا

باعین اعداء و هن صدیق

یعنی پرچم عشق را برافراشتند و دلهای ما را هدف تیر چشم دشمنان کردند و حال آنکه هر یک از ایشان دوست بودند.برخی گفته اند:«رفیقا»حال است زیرا در چنین موردی گاهی«من»بکار می رود و هر گاه«من»بکار نرود باید کلمه را حال بگیریم یعنی:«حسن کل واحد منهم مرافقاً نظیر«للّه دره فارساً»یعنی برای خداست خیر او در حال سواری و معنای آیه این می شود:نیکو هستند هر یک از آنها در حالی که مرافق هستند.

شان نزول

برخی گفته اند:این دو آیه در بارهٔ«ثوبان»بندهٔ آزاد شدهٔ پیامبر نازل شده است.او نسبت به پیامبر علاقه ای شدید داشت و از دوری او نمی توانست صبر کند روزی نزد پیامبر آمد در حالی که رنگش پریده و تنش لاغر شده بود.فرمود:چرا اینطور شده ای؟عرض کرد:بیمار نیستم و دردی ندارم.جز اینکه چون ترا ندیدم،اشتیاق پیدا کردم که ترا ملاقات کنم.آن گاه بیاد آخرت افتادم و ترسیدم که در آنجا ترا نبینم زیرا تو در مقام پیامبرانی و من اگر به بهشت وارد شوم، در مقامی پایین تر از تو خواهم بود و اگر در بهشت هم داخل نشوم،همانطور است و هرگز ترا نمی بینیم.از اینرو آیه

نازل شد.سپس فرمود:«بنده ای ایمان نمی آورد جز اینکه مرا از خود،پدر و مادر،اهل و فرزند و همهٔ مردم،بیشتر دوست می دارد».

برخی گفته اند:اصحاب پیامبر گفتند:نباید از تو مفارقت کنیم،زیرا فقط در دنیا ترا می بینیم و در آخرت،تو در مقامی بالاتر از ما قرار می گیری و ترا نخواهیم دید از اینرو آیه نازل شد.این قول از قتاده و مسروق بن اجدع است.

مقصود

اکنون خداوند به شرح حال مردم مطیع پرداخته می فرماید:

وَ مَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ

:کسانی که مطیع و منقاد اوامر و نواهی خدا و رسول باشند و شریعت پیامبر را پیروی کنند و بحکمش راضی باشند.

فَأُولٰئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ

:در بهشت با کسانی هستند که خداوند به آنها نعمت بخشیده است.آن گاه به معرفی این کسان پرداخته،گوید:

مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ

:از دیدن پیامبران و صدیقان و زیارت و در حضور آنان بودن.لذت می برند.پس نباید توهم شود که چون پیامبران و صدیقان در اعلی علیین هستند،دیده نمی شوند.در بارهٔ معنای صدیق گفته شده:او کسی است که تصدیق کنندهٔ امر خدا و پیامبران باشد و شکی در دل نداشته باشد.مؤید آن این آیه است: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ» (سوره حدید ۱۹ یعنی آنان که بخدا و رسولش ایمان آورده اند،صدیق هستند) وَ الشُّهَدٰاءِ :و کسانی که در جهاد کشته شده اند.وجه تسمیهٔ شهید این است که:

او از روی اخلاص به شهادت حق قیام کرده و با اقرار بحق در راه آن دعوت کرده،تا کشته شده است.جبایی گوید:بخاطر این است که در روز قیامت،گواه بر مردم خواهد بود.خداوند آنها را بخاطر فضیلت و شرافتشان به شهادت می خواند،بنا بر این آنها عادلان عالم آخرتند.شیخ ابو جعفر گوید:بنا بر مذهب او این مطلب صحیح نیست زیرا به نظر او تنها کسی به بهشت می رود که عادل باشد و خداوند کسی را که اطاعتش کند وعده داده است که با این گروه محشور گرداند و اینها باید دو دسته باشند و گرنه معنی

این است که آنان با خود خواهند بود.

وَ الصّالِحِینَ

:مؤمنان صالحی که درجهٔ آنها پایینتر از پیامبران و صدیقان و شهیدان است.صالح،انجام دهندهٔ کار شایسته و کسی است که حالش صلاحیت یافته و راهش استقامت پیدا کرده است.مصلح،کسی است که خود و عمل خود را اصلاح کند.

وَ حَسُنَ أُولٰئِکَ رَفِیقاً

:پیامبران و صدیقان رفیق آنها هستند و چه خوب رفقایی هستند.ابو بصیر روایت کرده است که امام صادق(ع)بوی فرمود:خداوند در قرآن شما را یاد کرده است.سپس این آیه را تلاوت کرد و فرمود:نبی،پیامبر و صدیقان و شهیدان ما و صالحان شمایید پس اهل اصلاح باشید همانطوری که خدا شما را صالح نامیده است.

ذٰلِکَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ

:بودن با پیامبران و صدیقان،تفضل خداوند نسبت به آنانی است که او را اطاعت کنند.

وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ عَلِیماً

:خداوند به حال مردم عاصی و مطیع و منافق و مخلص و آنهایی که برای رفاقت پیامبران و صدیقان و...شایستگی دارند و آنهایی که شایستگی ندارند عالم است،زیرا او به خیانت چشمها نیز علم دارد.

برخی گفته اند:یعنی برای تو علم بکیفیت پاداش مردم مطیع و بهره مند شدن آنان کافی است .

ص :۲۲۸

بیان آیهٔ ۷۱

اشاره

لغت

حذر:حذر کردن.حِذْر و حَذَر دو لغتند که معنای آنها تفاوتی ندارد مثل:

اذن و اذن و مِثْل:مثل و مَثَل.

نفر:خارج شدن برای جنگ.نفر:گروه.

ثبات:جمع ثبه بمعنای جماعت.و ثبات بمعنای جماعاتی که جدا جدا باشند.

ابو ذؤیب گوید:

فلما اجتلاها بالایام تحیرت

ثبات علیها ذلها و اکتئابها

یعنی هنگامی که زنبورهای عسل را برای گرفتن عسل،دود داد،با خواری و پریشانی دسته دسته سرگردان شدند.

گاهی«ثبه»با واو و نون جمع بسته می شود و گفته می شود«ثبون».

اعراب

ثبات:حال و محلا منصوب است.عامل آن«انفروا»و ذو الحال«واو»است.

مقصود

در این آیه،خداوند مؤمنان را به جهاد با کفار و آماده شدن برای جنگ با ایشان،امر می کند و می فرماید:

یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ

:دربارهٔ این دو جمله،گفته اند دو قول است:

۱-معنای آن:«احذروا عدوکم باخذ السلاح»است یعنی با برداشتن سلاح جنگ،از دشمنتان حذر کنید و بپرهیزید.چنان که بشخصی گویند:«خذ حذرک» یعنی:حذر کن.

۲-یعنی اسلحهٔ خود را بردارید.بنا بر این اسلحه را«حذر»نامیده است،زیرا

ص :۲۲۹

اسلحه وسیله ای است که انسان به وسیلهٔ آن خود را از خطر حفظ می کند.از امام باقر(ع)نیز چنین روایت شده است.

بدیهی است که این معنی صحیحتر است،زیرا با مقیاس کلام عرب سازگارتر می باشد و در حقیقت،مضاف را حذف و مضاف الیه را باقی گذارده است یعنی«خذوا آلات حذرکم»:آلت ها و سلاحهایی که خود را از خطر دشمن بر حذر می دارید، بردارید.

فَانْفِرُوا

:و برای جنگ دشمن،بسیج کنید.

ثُباتٍ

:دسته دسته بسوی دشمن حرکت کنید.بطوری که دسته ای در یک جهت و دسته ای در جهت دیگر قرار گیرد.

أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً

:یا همگی در صورتی که رای بر آن قرار گیرد با هم و در یک جهت،حرکت کنید.

از امام باقر(ع)روایت شده است که: «ثبات»سریّه ها و«جمیع»عسکر (لشکر)است. (۱)

۱- ۱) -سریه عبارت از جنگهایی است که پیامبر با لشکر حرکت نمی کرد و غزوه آن جنگهایی است که پیامبر خود همراه لشگر بود.

[سوره النساء (۴): آیات ۷۲ تا ۷۴]

اشاره

وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اَللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً (۷۲) وَ لَئِنْ أَصٰابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اَللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً (۷۳) فَلْيُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ اَلَّذِينَ يَشْرُونَ اَلْحَيٰاةَ اَلدُّنْيٰا بِالْآخِرَةِ وَ مَنْ يُقٰاتِلْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً (۷۴)

(۱)

ترجمه

از شما کسی است که از جنگ تخلف می کند،پس اگر مصیبتی بشما رسید، می گوید:خداوند بمن لطف کرد که با ایشان در میدان جنگ حاضر نبودم و اگر از جانب خداوند فضلی شامل حال شما شد،می گوید-مثل اینکه میان شما و او دوستی نبوده-ای کاش با ایشان بودم و با گرفتی غنیمت.رستگاری بزرگی نصیبم می شد.

بنا بر این آنان که زندگانی دنیا را به آخرت می فروشند،در راه خدا باید جهاد کنند و کسی که در راه خدا جهاد کند و کشته شود یا غالب گردد،بزودی اجری بزرگ به او می دهیم.

ص:۲۳۱

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ جزء پنجم سورهٔ ۴

بیان آیهٔ ۷۲-۷۳

اشاره

قرائت

کوفیان-بجز حفص-و نافع و ابو عمرو و ابن عامر در غیر روایت هشام «کان لم تکن»به تاء قرائت کرده انـد در قراء شواذ به یاء روایت شده است از حسن «لیقولن»بضم لام و از یزید نحوی و حسن«فافوز»به رفع نقل شده است.

«کان لم تکن»را کسی که به یاء خوانده،بعلت این است تأنیث غیر حقیقی است و بواسطهٔ فاصلهٔ میان فعل و فاعل مذکر آوردن آن نیکوست مثل:

«وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَةُ

فَمَنْ جٰاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ» (سوره هود ۶۷)و مثل:

«قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ» بنا بر این در اینگونه موارد،در قرآن کریم، هم فعل بصورت مـذکر و هم بصورت مؤنث آمـده است.

قرائت«لیقـولن»به ضم لام بخـاطر بازگشـتن ضـمیر آن به معنـای«مَن»-که در حقیقت جمع است-می باشـد مثـل: «وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ» (سوره یونس ۴۲).

رفع«فافوز»بنا بر تمنی فوز و رستگاری است مثل اینکه گفته شده است:

«یا لیتنی افوز»و اگر جواب باشد.منصوب می شود.

لغت

لیبطئن:هر آینه دنبال می مانـد،این فعل از«تبطئه»بمعنای آخر مانـدن از کار است و نظیر آن«ابطاء»بمعنای طول دادن مدت عمل و ضد آن«اسراع»است به معنای کم کردن مدت عمل.بطیئی:کسی که در راه رفتن کندی کند.

اعراب

لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ

:لام اول لام ابتداست بعد از«ان»قرار گرفته و لام دوم،لام قسم

است.بدلیل اینکه بر سر فعلی درآمده که بوسیلۀ نون تاکید شده است.کلمۀ«من» موصوله و مراد کسی است که سوگند یاد می کنـد یعنی:و ان منکم لمن حلـف بـاللّه لیبطئن صـلۀ«من»ممکن است فعـل قسم واقـع شود زیرا فعـل قسم خـبر است ولی ممکن نیست امر و نهی باشد:

کان:مخفف«کَأَنَّ»یعنی«کانه»و ضمیر حذف شده است.جملۀ:

«کَأَنْ لَمْ تَکُنْ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ مَوَدَّةٌ»

میـان فعـل«لیقـولن»و مفعـول آن «یٰا لَیْتَنِی کُنْتُ...» فاصـله شـده است.چنـان کـه جملـۀ: «قَـدْ أَنْعَـمَ اللّٰهُ عَلَیَّ إِذْ لَـمْ أَکُـنْ...» مفعول«قال»است.

فافوز:در جواب تمنی منصوب شده و اصل آن«فان افوز»است.بنا بر این بوسیلۀ فاء در حقیقت اسمی بر اسمی عطف شده است یعنی:«یا لیتنی کان لی حضور معهم ففوز»و اگر عطف بر ظاهر باشد معنای آن«یا لیتنی کنت معهم ففزت» خواهد بود.

شان نزول

برخی گفتـه انـد:ایـن آیه هـا در بـارۀ مؤمنـان نـازل شـده است زیرا خداونـد ایشـان را مخـاطب سـاخته است و میـان مؤمنـان و منافقان،بوسیلۀ«ما هم منکم و لا انتم منهم» فرق گذارده است.

بیشتر مفسران گویند:در بارۀ منافقان نازل شده و علت اینکه در خطاب آنها را با مؤمنان جمع کرده،این است که میانشان علاقۀ نوعی و نسبی وجود دارد و- بخاطر وجود علاقۀ ایمانی نیست.جبایی همین را اختیار کرده است.

مقصود

چون خداوند مردم را بجهاد تشویق فرمود،در صدد شرح حال کسانی که از جهاد تخلف می کنند،برآمده،فرمود:

وَ إِنَّ مِنْکُمْ

:مؤمنان را مخاطب می سازد،سپس منافقان را به ایشان اضافه کرده،می فرماید:

لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ

:منظور این است که منافقان بر حسب ظاهر یا بر حسب حکم شرع به محفوظ بودن خون ایشان و جواز زناشویی و ارث،از شما هستند و بقولی منظور این است که:آنها در عداد شما و از شما هستند.یعنی از شما کسانی هستند که از خارج شدن با پیامبر برای جنگ سستی و کندی می کنند.

فَإِنْ أَصٰابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ

:اگر در جنگ بشما مصیبتی رسید و کشته شدید یا شکست خوردید،از روی شماتت و خوشحالی از تخلف خود گوید:

قٰالَ قَدْ أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً

:خداوند بمن انعام کرد که با ایشان در میدان جنگ،حاضر نبودم که مثل آنها دچار کشته شدن یا شکست گردم.

امام صادق(ع)فرمود:«اگر همهٔ اهل آسمانها و زمین بگویند خداوند بما لطف کرد که در جنگ با پیامبر نبودیم،مشرک خواهند شد» وَ لَئِنْ أَصٰابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ :و اگر فتح کنید یا غنیمتی بدست آورید.

لَيَقُولَنَّ

:از روی حسرت گوید:کاش با ایشان بودم.

كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ

:این جمله،معترضه است که میان«لیقولن» و مفعول آن «يٰا لَيْتَنِي...» فاصله شده و در حقیقت ارتباط به سابق دارد و منظور این است که می گوید:«خداوند بمن لطف کرد که با ایشان نبودم گویی میان شما و او مودتی نبوده است»یعنی شما را در جنگ با دشمن یاری نمی کند و پیمانهایی که میان شما هست،زیر پا می گذارد.این نظر از ابو علی جبایی است.

برخی گفته اند:این جملهٔ معترضه در حقیقت به جمله:

«يٰا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً»

بستگی دارد یعنی:کاش با ایشان بودم و از غنیمت بهره ای می بردم،گویا میان شما و او مودتی نیست و آرزوی حضور در میدان جنگ،برای کمک و یاری شما نیست،بلکه بمنظور منافع شخصی است.

برخی گفته اند:در این کلام تقدیم و تاخیری وجود ندارد و همهٔ اجزای آن در جای خود ذکر شده اند و مقصود این است:اگر نفعی بشما برسد.این شخص متخلف مثل کسی که میان شما و او مودتی نیست،سخن می گوید،گویا با شما پیمان ایمان

نبسته و نسبت بشما اظهار دوستی نکرده است.آرزو می کند که از غنیمت جنگی استفاده کند بدون اینکه در جنگ حضور یافته باشد و این،سخن مؤمنان مخلص نیست بنا- بر این در صورت پیروزی سپاه اسلام از تخلف خود پشیمان گشته،آرزو می کند که با آنها حرکت می کردند و از غنیمتها استفاده می کردند و این نشان دوستی نیست.بنا بر این معنی،جملهٔ «کَأَنْ لَمْ تَکُنْ» در محل نصب و حال است، ابو علی جبایی گوید:این جمله،حکایت از منافقان است که کسانی را که از جنگ بازداشته بودند،مخاطب ساخته،می گفتند:مثل اینکه میان شما و محمد(ص) دوستی نبود که با او بجنگ روید و از غنیمتها استفاده کنید.مقصودشان این بود که آنها را با پیامبر دشمن سازند.از اینرو تخلف کنندهٔ از جنگ،می گفت:کاش در جنگ همراه آنها بودم و با به دست آوردن غنیمت،رستگاری نصیبم می شد .

ص: ۲۳۵

بیان آیه ۷۴

اشاره

لغت

یشرون:از شراء بمعنای فروختن و اشتراء بمعنی خریدن،یزید بن مفرغ گوید:

و شریت برداً لیتی

من بعد برد کنت هامه

یعنی:برد را فروختم که کاش پس از فروختن او مرده بودم(برد نام غلام او بوده)

اعراب

فیقتل او یغلب:عطف است بر«یقاتل».

فسوف نؤتیه:جواب شرط.

مقصود

چون در آیه های پیش خداوند از حال مردمی خبر داد که از جنگ دنبال می مانند یا مؤمنان را از آن باز می دارند،در این آیه تشویق به جهاد کرده.می فرماید:

فَلْيُقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ

:در اینجا فعل امر بکار برده و فعل امر مقتضی وجوب است، بنا بر این مقصود این است که:باید در راه دین خدا جهاد کنند.

اَلَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاهَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَهِ

:کسانی که زندگانی این جهان فانی را به زندگانی جاودانی سرای دیگر می فروشند.ممکن است مقصود این باشد که: زندگی دنیا را به نعمتهای آخرت می فروشند،یعنی:از آنجا که تصمیم بر جهاد دارند،جان و مال خود را در راه خدا بذل می کنند و در مقابل آخرت،آنها را می فروشند و با آخرت مبادله می کنند.

وَ مَنْ يُقَاتِلْ فِی سَبِيلِ اللّهِ

:کسی که در راه دین خدا و بقولی در طاعت پروردگار جهاد کند و جان و مال خود را در راه تحصیل خشنودی پروردگار

بدهد.

ص :۲۳۶

فَيُقْتَلْ

:پس کشته شود و به درجهٔ رفیع شهادت نائل آید.

أَوْ يَغْلِبْ

:یا بر دشمن پیروز گردد.

در اینجا تشویق بر جهاد می کند،گویی می گوید:مجاهد به یکی از دو خیر، رستگار می گردد،چه غالب شود،چه مغلوب! فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً :بزودی چند برابر عمل به او عطا می کنیم و بقولی یعنی:ثوابی دایم که رنج و ناراحتی ندارد،به او می دهیم .

ص :۲۳۷

[سوره النساء (۴): آیات ۷۵ تا ۷۶]

اشاره

وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ اَلرِّجٰالِ وَ اَلنِّسٰاءِ وَ اَلْوِلْدٰانِ اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْ هٰذِهِ اَلْقَرْیَهِ اَلظّٰالِمِ أَهْلُهٰا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا وَ اِجْعَلْ لَنٰا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً (۷۵) اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَلطّٰاغُوتِ فَقٰاتِلُوا أَوْلِیٰاءَ اَلشَّیْطٰانِ إِنَّ کَیْدَ اَلشَّیْطٰانِ کٰانَ ضَعِیفاً (۷۶)

ترجمه

چه عذری دارید که در راه خدا و مردان و زنان و کودکان ناتوان نمی جنگید.

آنانی که می گویند:پروردگارا ما را از این قریه که اهلش ستمکارند خارج گردان و برای ما از پیش خود سرپرستی قرار ده و برای ما از پیش خود یاری کننده ای قرار ده.

(۱)

ترجمه

آنان که ایمان آورده اند،در راه خدا می جنگند و آنان که کافر شدند در راه شیطان می جنگند پس با دوستان شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است.

ص :۲۳۸

۱- ۱) -آیهٔ ۷۵ و ۷۶ سورهٔ چهار نسأ جزء پنجم

بیان آیة ۷۵

اشاره

لغت

ولـدان:جمع ولـد.کلماتی که بر این وزن هسـتند بیشتر بر وزن«فعـال»جمع بسـته می شونـد،مثل:جبل،جبال و مثل:جمل،جمال و گاهی بر وزن«فعلان»مثل:

ولدان،و مثل:خرب،خربان و مثل:برق،برقان و...

اعراب

ما:اسم استفهام،مبتدا لاٰ تُقٰاتِلُونَ :محلا منصوب و حال یعنی:«ای شیئی لکم تارکین للقتال» و المستضعفین:مجرور و عطف بر«فی سبیل اللّه»مبرد گوید:عطف است بر«اللّه» الظالم:صفت قریه است لکن در حقیقت صفت برای اهل قریه است و چون بمنزلهٔ فعل است،صـفت بودن آن از قریه-که مؤنث است-مانعی ندارد.این موضوع در صـفت تفضیل که بمنزلهٔ فعل نیست،غیر جایز است بنا بر این نمی گوییم:«مررت برجل خیر منه ابوه»که خیر صفت«ابو»است نه«رجل»

مقصود

در این آیه خداوند ترغیب می کند که ناتوانان را نجات بدهند،از اینرو می فرماید:

وَ مٰا لَکُمْ لاٰ تُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ

:چه عذری دارید که در راه اطاعت خدا و عزت بخشیدن دینش جهاد نمی کنید،در حالی که همهٔ اسبابی که جهاد را لازم می سازنـد، فراهم شـده انـد؟ وَ الْمُسْتَضْعَفِینَ : و در راه یـاری اشـخاص نـاتوان و بقولی در راه عزت بخشـیدن و دفـاع از آنان،چرا جنگ نمی کنید؟ مِنَ الرِّجٰالِ وَ النِّسٰاءِ وَ الْوِلْدٰانِ :اشخاص ناتوان عبارتند از مردان و زنان و اطفال.

ص:۲۳۹

گفته شده است که:منظور آنهایی است که در مکه باقی مانده بودند و نمی توانستند هجرت کنند.سلمه بن هشام،ولید بن ولید،عیاش بن ابی ربیعه و ابو جندل بن سهیل از آنان بودند.آنان از خداوند مسألت می کردند که آنها را از دست مشرکین خلاص کند و از مکه خارج گرداند.

اَلَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْیَهِ الظّالِمِ أَهْلُها

:آنها کسانی هستند که در دعای خود می گویند:پروردگارا خارج شدن ما را از شهر مکه که مردمش ستمکارند، آسان گردان.چنان که از ابن عباس و حسن و سدی و...است.

منظور از ستمکاری اهل مکه،این است که آنان مردم مؤمن را در راه دین دچار فتنه و گرفتاری کردند و آنها را از هجرت مانع شدند.

وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا

:می گفتند:به الطاف بیکران خویش از جانب خودت سروری بفرست که ما را کفایت کند و از دست ستمکاران خلاص گرداند.

وَ اجْعَلْ لَنا مِنْ لَدُنْکَ نَصِیراً

:کسی که ما را در برابر ستمکاران یاری کند،برای ما بفرست.

سرانجام دعای ایشان مستجاب شد.پس از فتح مکه،خداوند پیامبر گرامی خود را سرور ایشان گردانید و او«عتاب بن اسید»را آستاندار مکه ساخت و او ایشان را یاری کرد و حق ضعیف را از زورمندان گرفت و از برکت فریادرسی خداوند از آنهایی که قبلا به آنها ظلم می کردند،عزیزتر شدند.

این آیه،ارزش دعا را روشن می کند و گفتهٔ کسانی را که می گویند:انسان از دعا فایده ای نمی گیرد،باطل می سازد،زیرا از یک طرف خداوند دعای ایشان را حکایت می کند و از طرف دیگر استجابت دعای ایشان را.و اگر دعا اثری نداشت،ذکر آن در اینجا بی فایده بود .

ص :۲۴۰

بیان آیهٔ ۷۶

اشاره

لغت

طاغوت:شرح آن گذشت کید:کوشش در فساد از راه حیله و کائد:حیله گری که می خواهد ضرری برساند.

مقصود

مجاهدان را تشجیع و برای امر مقدس جهاد،ترغیب کرده،می فرماید:

اَلَّذِینَ آمَنُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ

:مردم مؤمن در اطاعت خداوند و یاری دین و بالا بردن کلمهٔ خدا و طلب خشنودی او جهاد می کنند.بدون اینکه خودخواهی یا خودستایی یا طمع غنیمت داشته باشند.

وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ الطّاغُوتِ

:کافران در طریق طاعت قدرتهای طاغی و سرکش،می جنگند.

فَقاتِلُوا أَوْلِیاءَ الشَّیْطانِ

:پس با دوستان شیطان جهاد کنید.یعنی با همهٔ کافران جهاد کنید این جمله مؤید قول کسی است که«طاغوت»را همان شیطان می داند.

إِنَّ کَیْدَ الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً

:نیرنگ شیطان در همه حال و در همه وقت،ضعیف است و چنین نیست که گاهی ضعیف باشد و گاهی ضعیف نباشد.آوردن«کان»در جمله نیز برای تاکید همین معنی است.

جبایی گوید:خداوند،نیرنگ شیطان را به ضعف توصیف کرد،با اضافهٔ به اینکه یاری او شامل حال مؤمنان خواهد بود.

حسن گوید:ضعف نیرنگ شیطان بخاطر این است که خداوند خبر داد که:

بزودی مؤمنان را بر اولیای شیطان غالب می گرداند.

برخی گفته اند:ضعف نیرنگ شیطان،بواسطۀ این است که:انگیزۀ یاران شیطان نسبت به جنگ ضعیف است،زیرا بصیرتی در کار خود ندارند و جنگ آنها بواسطۀ شبهه ای است که در کار دین دارند،در حالی که مؤمنان،جنگشان از روی ایمان و دلیل قاطع و منطق صحیح است

ص:۲۴۲

[سوره النساء (۴): آیه ۷۷]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ آتُوا اَلزَّكٰاةَ فَلَمّٰا كُتِبَ عَلَيْهِمُ اَلْقِتٰالُ إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ اَلنّٰاسَ كَخَشْيَةِ اَللّٰهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قٰالُوا رَبَّنٰا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا اَلْقِتٰالَ لَوْ لاٰ أَخَّرْتَنٰا إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتٰاعُ اَلدُّنْيٰا قَلِيلٌ وَ اَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اِتَّقىٰ وَ لاٰ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً (۷۷)

(۱)

ترجمه

آیا ندیدی کسانی را که در مکه به ایشان گفته شد دستهایتان را نگه دارید و نماز بپای دارید و زکات بدهید و چون در مدینه جنگ بر ایشان واجب شد،در این وقت گروهی از آنان همانطوری که از خداوند ترس دارند یا شدیدتر،از مردم می ترسند و می گویند:پروردگارا:برای چه جنگ را بر ما واجب کردی،چرا ما را تا مدتی نزدیک تا وقت مرگ.مهلت ندادی؟!بگو متاع دنیا اندک و آخرت برای اهل تقوی بهتر است و باندازهٔ پشیزی ظلم نمی شوید.

ص:۲۴۳

۱- ۱) -آیهٔ ۷۷ سورهٔ ۴ نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۷۷

اشاره

قرائت

لاـ یظلمون:بقرائت مکی و کوفی-بجز عاصم-به یاء و بقرائت دیگران به تاست.قرائت یا به صیغهٔ غایب و ضمیر آن به«الذین قیل لهم»برمی گردد و قرائت تا به صیغهٔ خطاب و همهٔ افراد مسلمین را مخاطب می سازد.

اعراب

إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ

:«اذا»ظرف مکان و مثل«فاء»جمله را به شرط پیوند می دهد بنا بر این عامل نصب آن«یخشون»است.

كَخَشْيَةِ اللّهِ

:محلا منصوب از مصدر محذوف یعنی«خشیه کخشیه اللّه».

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً

:عطف بر «كَخَشْيَةِ اللّهِ» .خشیه تمیز است.

لولا:حرف تحضیض و ترغیب.این کلمه فقط بر سر فعل می آید.

شان نزول

کلبی گوید:این آیه در بارهٔ عبد الرحمن بن عوف زهری و مقداد بن اسود کندی و قدامه بن مظعون جمحی و سعد بن ابی وقاص نازل شد که از مشرکین مکه،پیش از مهاجرت آزاری شدید می دیدند و پیش پیامبر گرامی اسلام شکایت می کردند و از آن بزرگوار اجازهٔ جنگ می خواستند تا انتقام آزارهای مشرکان را بگیرند ولی همین که فرمان جنگ «بدر»صادر شد،اجرای این فرمان برای برخی از آنان ناگوار آمد،از اینرو آیه نازل شد.

مقصود

سپس به ذکر جنگ و کسانی که از آن کراهت دارند،پرداخته،می فرماید:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ

:آیا ندیدی کسانی را که در مکه به آنها گفته می شد:از جنگ با کفار خودداری کنید که چنین ماموریتی ندارید؟.

وَ أَقِیمُوا الصَّلاهَ وَ آتُوا الزَّکاهَ

:شما نماز را بپای دارید و زکات را بدهید.

ص :۲۴۴

فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ

:همین که در مدینه جنگ بر آنها واجب شد، إِذا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّاسَ كَخَشْيَةِ اللّهِ :گروهی از آنان از جنگ با مردم می ترسند چنان که از مرگ می ترسند،و بقولی:می ترسند که از دست مردم کشته شوند همانطوری که از مرگ خدایی می ترسند بنا بقولی دیگر از کیفر مردم می ترسند،همانطوری که از کیفر خدا می ترسند.

أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً

:برخی گفته اند:«او»بمعنای واو است یعنی:و بیشتر هم می ترسند.برخی گفته اند:«او»برای این است که مطلب برای مخاطب پوشیده بماند و معلوم نشود که آنها از خدا بیشتر می ترسند یا از مردم.در سورهٔ بقره ذیل «أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (آیه ۷۴)وجوهی که محتمل است ذکر کرده ایم.

وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ

:و گفتند:پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب ساختی.حسن می گوید:این جمله را بخاطر کراهتی که از امر خدا داشتند،نگفتند بلکه بواسطهٔ ترسی که بر آنها مستولی شده بود،گفتند و این طبیعی بشر است.ممکن است این جمله در حقیقت،سؤالی برای فهمیدن باشد نه برای انکار کردن و سؤالشان بخاطر این بود که به دنیا دل بسته بودند و نعمتهای آنها را ترجیح می دادند.در هر صورت،اگر این مطلب را نمی گفتند،بهتر بود.

لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ

.چرا ما را مهلت ندادی که به مرگ خویش جان بدهیم و طعمهٔ شمشیر دشمنان نشویم؟!سپس خداوند اعلام می کند که دنیا با همهٔ منافع و زرق و برقی که دارد،در برابر آخرت اندک است و می فرماید.

قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ

.ای محمد،به اینان بگو.منافع دنیا که مورد تمتع انسان است،باقی نمی ماند.

وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً

.و آخرت برای اهل تقوی بهتر است.

ابن عباس گوید.«فتیل»چرکی است که انسان میان انگشتان فتیله کند و بدور اندازد یعنی شما به اندازهٔ این مقدار ناچیز هم ظلم نمی بینید تا چه رسد به بیشتر از آن!برخی گفته اند.«فتیل»آن رشته ای است که در شکاف هسته قرار دارد .

[سوره النساء (۴): آیات ۷۸ تا ۷۹]

اشاره

أَیْنَمٰا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ اَلْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَهٍ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَهٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَهٌ یَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ اَلْقَوْمِ لاٰ یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً (۷۸) مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اَللّٰهِ وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً (۷۹)

(۱)

ترجمه

هر جا باشید،مرگ شما را فرا می گیرد،اگر چه در برجهای محکم و مرتفع باشید و اگر بآنها نیکی برسد،گویند:از جانب خداست و اگر به آنها بدی برسد گویند:

از جانب تست.بگو:همه از جانب خداست پس شان این مردم چیست که از فهم حدیث قرآن دورند؟! هر نیکی بتو رسد،از جانب خدا و هر بدی بتو رسد از خود تست و ترا برای مردم بعنوان رسالت فرستاده ایم و گواهی خداوند کافی است.

۱- ۱) -آیهٔ ۷۸ و ۷۹ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۷۸

اشاره

قرائت

روایت شـده است که طلحه بن سـلیمان که از قرای غیر معروف است«یـدرککم الموت»را برفع خوانده است.اگر چه این قرائت ضعیف است لکن وجهی هم دارد و آن این است که از«یدرککم»فاء حذف شده باشد.نظیر:

من یفعل الحسنات اللّه یشکرها

و الشر بالشر عند اللّه مثلان

که«فاللّه یشـکرها»بوده است.یعنی کسـی که کارهای نیکو انجام دهـد،خداونـد پاداش آنها را می دهد و پاداش بدی پیش خدا مثل بدی است.

لغت

بروج:جمع برج،اصل این کلمه بمعنای ظاهر شدن است مثل:«تبرجت المراه» یعنی زن محاسن خود را آشکار کرد.برج:گشادی چشم و آشکاری آن است و علت اینکه به بارو،برج گفته اند،ظهور و آشکاری آن است.

مشیده:بنایی که با گچ تزیین شده.شید:گچ.شید:بلند کردن ساختمان.

علت اینکه به گچ،شید گفته می شود این است که وسیلهٔ بلندی ساختمان می شود.

فقه:فهم.فقیه:دانا و در اصطلاح،دانای بعلم دین.تفقه:آموختن فقه.

اعراب

این:متضـمن معنای شـرط،خواه با ما همراه باشد یا همراه نباشد.این کلمه بمعنای«هر جا»و برای استغراق اماکن است.همانطوری که«متی»بمعنای«هر جا» و برای اسـتغراق ازمنه است.علت اینکه در اینجا«اینما»متصل نوشـته می شود و در «أَیْنَ مٰا کُنْتُمْ تَدْعُونَ» (سوره اعراف ۳۷)جدا نوشته می شود این است که«ما»زائده است و بهمین جهت از«این»جدا نوشته شده است.

مال هؤلاء:بقدری این استعمال زیاد شده که توهم کرده اند«ل»متصل به«ما» و هر دو یک حرف هستند و آن را از ما بعد خود جدا نوشته اند.وقف بر لام جایز نیست که حرف جر است.

مقصود

سپس خداوند متعال،آنها را مخاطب ساخته،می فرماید:

أَيْنَمٰا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ

:در هر جا باشید،مرگ بر شما نازل می شود و گریبان شما را می گیرد.

وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ

:اگر چه در برجهای محکم باشید.

۱-مجاهد و قتاده و ابن جریج گویند:منظور از برجها،قصرهاست.

۲-سدی و ربیع گویند:منظور برجهایی است که در آسمان بنا شده باشند.

۳-برخی گفته اند:منظور برجهای آسمانی است(که خورشید در آنها قرار می گیرد و دوازده تاست) ۴-جبایی گوید:منظور خانه هایی است که بر حصارهای مستحکم بنا شده اند.

۵-ابن عباس گوید:منظور حصارها و قلعه هاست.

این پنج عقیده در بارۀ بروج است.در بارۀ«مشیده»نیز اقوالی است:

۱-عکرمه گوید:بمعنای گچکاری شده است ۲-ابو عبیده گوید:بمعنای تزیین شده است ۳-زجاج گوید:بمعنای مرتفع و بلند است.

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

اگر:نیکی به آنها برسد،گویند از جانب خداوند است.

در بارۀ کسانی که این گفتار از ایشان،نقل شده،اختلاف است:

۱-زجاج و فراء گویند:آنها یهود بوده اند که می گفتند:از روزی که این مرد بشهر ما وارد شد،مزرعه ها و میوه های ما دچار نقص شده اند.پس مقصود اینست که اگر به فراوانی نعمت،برسند می گویند:از جانب خداست و اگر دچار قحطی و خشکسالی شوند،می گویند:از شومی محمد(ص)است چنانچه در بارۀ قوم موسی

است که «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسىٰ وَ مَنْ مَعَهُ.» (سوره اعراف ۱۳۱ یعنی اگر چیز ناگواری بآنها می رسید.موسی و همراهانش را به فال بد می گرفتند) بلخی و جبایی هم این مطلب را ذکر کرده اند و از حسن و ابن زید نیز روایت شده است.

۲-از ابن عباس و قتاده،روایت شده است که:آنها عبد اللّه بن ابی و یارانش بودند که در روز«احد»از جنگ،تخلف کردند و به آنهایی که در میدان جنگ کشته شده بودند:گفتند: «لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا» (سوره عمران ۱۵۶ یعنی:اگر پیش ما بودند،نمی مردند و کشته نمی شدند.پس مقصود این است که:اگر ظفر و غنیمتی به آنها برسد،گویند:از جانب خداست و اگر ناراحتی و شکستی دامنگیرشان شود،به محمد(ص)گویند:از بدی تدبیر تست.

۳-برخی گفته اند:هم شامل یهود می شود و هم شامل منافقان و همین صحیح تر است.

۴-برخی هم گفته اند:حکایت از حال کسانی است که ذکر آنها در آیهٔ پیش گذشت و اعتراض می کردند که:پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب ساختی.بنا بر این مقصود این است که اگر به اینها خیری برسد،گویند:از جانب خداست.

وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ

:اگر بدی به آنها برسد،گویند:از جانب تست.

ابن عباس و قتاده گویند:«حسنه و سیئه»هر چیزی است که در آشکار و نهان به انسان برسد و بمعنای سختی و آسایش،نعمت و مصیبت و فراوانی نعمت و قحطی است.

حسن و ابن زید گویند:منظور از سیئه،کشته شدن و شکست و منظور از حسنه، پیروزی و غنیمت است.

قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ

:ای محمد(ص)به ایشان بگو:مرگ و زندگی و فراوانی و قحطی همه از جانب خداوند و به قضا و قدر اوست و هیچکس قادر بر رد قضا و قدر او نیست.

او مردم را به این پیش آمدها مبتلا می کند تا به سبب شکر بر نعمت و صبر و بلا در معرض پاداش او قرار گیرند.

ص :۲۴۹

فَمٰا لِهٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ

:شان این منافقان چیست؟ لاٰ یَکٰادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً :که بفهم معنای قرآن نزدیک نیستند زیرا بواسطهٔ اعراض از قرآن و کفر،از آن دور شده اند.

برخی گفته اند:یعنی حقیقت آنچه خداوند خبر می دهد که همه چیز از جانب اوست،درک نمی کنند .

ص :۲۵۰

بیان آیهٔ ۷۹

اشاره

اعراب

رسولا:منصوب به«ارسلناک»و ذکر آن برای تاکید است زیرا خود «ارسلناک»دلالت دارد بر اینکه او رسول است.

شهیدا:تمیز.معنای«من»در«من حسنه و من سیئه»بیان معنای«ما»است و اگر می گفت:«ان اصابک من حسنه فمن اللّه»حرف«من»زاید بود و معنایی نداشت.

مقصود

مٰا أَصٰابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ

:هر نیکی که بتو رسد،از خداست.

۱-زجاج گوید:خطاب به پیامبر و منظور امت است.

۲-قتاده و جبایی گویند:خطاب به انسان است و منظور از«حسنه»نعمت دین و دنیاست که از خداوند می باشد.

وَ مٰا أَصٰابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ

:هر بدی که به تو رسد،از خود تست.

۱-ابن عباس گوید:«حسنه»غنیمت جنگ بدر و«سیئه»شکست روز احد است.

۲-ابو مسلم گوید:مقصود این است که در جنگ بدر کوشش کردند و از خداوند اطاعت نمودند و خدا به آنها پیروزی داد و در جنگ احد،خداوند را مخالفت کردند و میان آنها تفرقه افتاد و شکست خوردند.

۳-ابو العالیه گوید:حسنه،طاعت و سیئه،معصیت است.

۴-ابو العلم گوید:این آیه،نظیر «جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهٰا» است(سوره شوری ۴۰ یعنی جزای بدی،بدی دیگری است مثل آن) ۵-حسن و جمعی از مفسران گویند:حسنه،نعمت و آسایش و سیئه،قحطی،

بیماری،بلا،سختی ها و گرفتاریهایی است که به سبب معصیتهایی که مرتکب می شوند، به آنها می رسد.بلاها گاهی از لطف خداوند و گاهی کیفرند.علت اینکه:بلاها را «سیئه»نامیده،تنفر طبع آدمی از آنها و مجاز است و گرنه بلاها کارهایی پسندیده هستند و قبحی ندارند.بنا بر این منظور این است که:صحت و سلامت و رزق و همهٔ نعمتهای دینی و دنیوی که بتو می رسند،از خدا هستند و محنتها و سختیها و دردها و مصیبتهایی که بر اثر گناهانی که مرتکب شده ای بتو می رسند از خودت هستند.چنان که می فرماید:

«وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ» (سوره شوری ۳۰ یعنی مصیبتهایی که به شما می رسند،نتیجه کردار شماست)و «فَمِنْ نَفْسِکَ» یعنی«فبذنبک»(بگناه توست)ابو القاسم بلخی آیه را اینطور تفسیر می کند:هر مصیبتی که به انسان مکلف برسد،کفاره گناه صغیره یا کیفر گناه کبیره یا تنبیهی است که بواسطه قصوری از او، دامنگیرش می شود.پیامبر گرامی فرمود:هر خراشی که بوسیلهٔ خاری پیش آید و هر پاره شدن رگی و هر لغزش پایی از گناه است و آنچه خداوند عفو می کند،بیشتر است»برخی گفته اند: «فَمِنْ نَفْسِکَ» یعنی«من فعلک»(از کردار تست).

علی بن عیسی گوید:آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند رنجی متوجه انسان نمی سازد مگر از راه لطف یا کیفر،زیرا مصیبتها هر گاه همگی بر اثر گناه انسان باشند، یا کیفرند یا جنبه تادیبی دارند.

وَ أَرْسَلْنٰاکَ لِلنّٰاسِ رَسُولاً

:و تو را برای مردم بعنوان پیامبری فرستادیم و این خود حسنه ای است و مخالفت تو سیئه و زشت خواهد بود و خداوند برای شهادت،کافی است.

در معنای اتصال این جمله به سابق گفته شده است که:هر چه به آنها برسد از شومی گناهان ایشان است و تو پیامبری هستی که طاعتت طاعت خدا و معصیتت،معصیت خداست.بتو نباید فال بد زده شود چه همهٔ نیکی ها در تست.

وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ شَهِیداً

:خداوند برای شهادت بر رسالت تو کافی است.برخی گفته اند:

یعنی خداوند برای شهادت بر نیک و بد بندگان کافی است،بنا بر این،هدف جمله،این است که مردم را به نیکی راغب سازد و از بدی بترساند .

[سوره النساء (۴): آیات ۸۰ تا ۸۱]

اشاره

مَنْ يُطِعِ اَلرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اَللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلّٰى فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً (۸۰) وَ يَقُولُونَ طٰاعَةٌ فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ اَلَّذِي تَقُولُ وَ اَللّٰهُ يَكْتُبُ مٰا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۸۱)

(۱)

ترجمه

هر که پیامبر را اطاعت کند،خدا را اطاعت کرده است و هر که روی گردان شود، ترا حافظ و نگهبان،بر ایشان نفرستاده ایم و می گویند:اطاعت می کنیم و چون از پیش تو می روند،گروهی از آنان غیر از آنچه تو می گویی در موقع شب می اندیشند و خداوند اندیشهٔ شبانهٔ آنها را می نویسد،پس از ایشان اعراض و بر خدا توکل کن و خداوند برای اعتماد جستن به او کافی است.

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۸۱ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۸۰ و ۸۱

اشاره

قرائت

ابو عمرو و حمزه«بیت طائفه»را به ادغام تاء در طاء خوانده و دیگران تاء را ظاهر کرده اند.ادغام تاء در طاء نیکوست،زیرا هر دو از یک ناحیه ادا می شوند.لکن ادغام طاء در تاء صحیح نیست زیرا طاء در موقع تلفظ،غلیظتر و با اطباق بیشتری ادا می شود.پس همانطوری که ادغام حروف کم صداتر در حروف پر صداتر نیکوست،عکس آن نیز ناپسند است.کسانی که این دو حروف را در یکدیگر ادغام نکرده اند،بخاطر جدایی آنها و اختلاف مخرج آنهاست.

لغت

مبرد گوید:تبییت،یعنی تدبیر چیزی در شب،عبیده بن هشام گوید:

اتونی فلم ارض ما بیتوا

و کانوا أتونی لامر نکر

یعنی پیش من آمدند و من از آنچه شبانه تدبیر کرده بودند راضی نشدم و آنها برای امر ناپسندی پیش من آمده بودند و بیوت:چیزی است که صاحب آن برای آن بیتوته کند و تبییت:آمدن دشمن در شب.بنا بر این اصل معنای تبییت احکام چیزی است در شب.

اعراب

فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً

:جواب جزاء است به تقدیر:«و من تولی فلیس علیک باس لانک لم ترسل علیهم حفیظا» طاعه:مبتداست و خبر آن محذوف است یا خبری است که مبتدای آن حذف شده یعنی:«عندنا طاعه»یا«امرنا طاعه»اگر به تقدیر:«تطیع طاعه»منصوب شود جایز است.

ص:۲۵۴

مقصود

سپس خداوند مردم را بطاعت پیامبر ترغیب کرده،می فرماید:

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطٰاعَ اللّٰهَ

:هر کس طاعت پیامبر کند،طاعت خدا کرده است، زیرا اگر چه بواسطۀ اینکه با ارادۀ پیامبر موافقت کرده،طاعت پیامبر کرده است،لکن در حقیقت اطاعت خدا کرده،زیرا مطابق امر و ارادۀ اوست.البته یک امر از دو امر نیست چنان که یک فعل از دو فاعل نیست.

وَ مَنْ تَوَلّٰى

:هر کس اعراض کند و اطاعت نکند.

فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً

:ابن زید گوید:یعنی ترا نفرستاده ایم که آنها را از اعراض حفظ کنی و با سلام مجبور سازی وی گوید:بنا بر این،باید این مطلب مربوط به آغاز بعثت پیامبر باشد،چنان که در جای دیگر می فرماید: «إِنْ عَلَيْكَ إِلاَّ الْبَلاٰغُ» (سوره شوری ۴۸ یعنی تنها بر تو رسانیدن است)سپس بعداً امر بجهاد می کند.

برخی گفته اند:یعنی ترا نفرستاده ایم که آنها را از ارتکاب معصیت حفظ کنی.

این آیه،خاطر پیامبر را نسبت به روی گردان بودن مردم،تسلی می دهد و در عین حال شان پیامبر را بزرگ شمرده،می گوید:طاعت او طاعت خداست.

پس از آن این مطلب را بیان می کند که منافقان،بظاهر مطیع و بباطن عاصی هستند،میفرماید:

وَ يَقُولُونَ طٰاعَةٌ

:حسن و سدی و ضحاک گویند:یعنی منافقین می گویند:روش ما طاعت است.

برخی گفته اند:منظور مسلمانان است که از آنها حکایت کرد که از مردم مثل خدا یا شدیدتر،می ترسند و اکنون از آنها حکایت می کند که می گویند:امر ترا اطاعت می کنیم.

فَإِذٰا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ

:حسن و قتاده گویند:یعنی هر گاه پیش از تو می روند،شما را تکذیب می کنند و شبها چیزهایی غیر از آنچه شما می گویید،در پیش می گیرند و می اندیشند.

ابن عباس و قتاده و سدی گویند:یعنی در شب آنچه گفته اند تغییر می دهند چه در دل تصمیم داشته اند که از اوامر و نواهی تو سرپیچی کنند.

ابو عبیده و قتیبی گویند:یعنی شبها بر خلاف آنچه روزها بتو می گویند و اظهار می دارند،می اندیشند.

وَ اللّٰهُ يَكْتُبُ مٰا يُبَيِّتُونَ

:و خداوند تدبیرهای خائنانهٔ ایشان را در لوح محفوظ، ثبت می کند تا آنها را کیفر دهد.

زجاج گوید:یعنی آنها را می نویسد تا در قرآن بر تو نازل سازد.

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ

:دستور می دهد که پیامبر از آنها اعراض کند و به آنها کاری نداشته باشد و کار آنها را مخفی و پوشیده بدارد تا اسلام،استقرار یابد.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ

:و کار خود را بخدا واگذار و به او اعتماد کن.

وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً

:خداوند برای حفظ تدبیری که به او واگذار می کنی،کافی است .

ص :۲۵۶

[سوره النساء (۴): آیات ۸۲ تا ۸۳]

اشاره

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اَللّٰهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اِخْتِلاٰفاً کَثِیراً (۸۲) وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ اَلْأَمْنِ أَوِ اَلْخَوْفِ أَذٰاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی اَلرَّسُولِ وَ إِلیٰ أُولِی اَلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ اَلَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاَتَّبَعْتُمُ اَلشَّیْطٰانَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۸۳)

(۱)

ترجمه

آیا در بارهٔ قرآن نمی اندیشند؟اگر از جانب غیر خدا بود،در آن اختلافی فراوان می یافتند.و هنگامی که ایشان را خبری از امنیت یا ترس و ناامنی برسد، آن را منتشر می سازد و اگر آن را به پیامبر و اولو الامر،رد می کردند،آنهایی که از ایشان پرسش می کنند،می فهمیدند و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود،جز عدهٔ کمی،شیطان را پیروی می کردند.

ص:۲۵۷

۱- ۱) -آیهٔ ۸۲ و ۸۳ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیۀ ۸۲-۸۳

اشاره

لغت

تـدبر:نظر در سـرانجام کارهـا و تـدابر:تقـاطع و دشـمنی است.فرق میـان تـدبر و تفکر این است که:تـدبر،نظر در سـرانجام ولی تفکر،نظر در دلایل است.

اختلاـف:امتنـاع دو چیز از اینکه جـای یکـدیگر را بگیرنـد مثـل سـیاهی و سـفیدی که این امتناع ذاتی آنهاست و مثل رفتن در جهات مختلف.

اذاعوا: از مصـدر اذاعه بمعنای تفریق.تبع هنگام ورود به مدینه گفت، و لقد شـربت علی براجم شـربه کادت بباقیه الحیات تذیع یعنی سرچشـمۀ براجم،آبی نوشـیدم که نزدیک بود باقی حیات را از من جـدا گرداند چه زالویی در گلویش گیر آمده بود که نفس کشیدن را مانع می شد.اذاعه و اشاعه و افشاء اظهار و اعلان و همه بیک معنی و ضد کتمان و اسرار و اخفاء هستند.

اسـتنباط:اسـتخراج،خارج کردن هر چیزی برای اینکه بدیدۀ سر یا بدیدۀ چشم مشاهده گردد و نبط آبی است که از چاه خارج می گردد.

مقصود

اشاره

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ

:آیـا یهـود و منافقـان در بـارۀ قرآن کـه در آن خلـل و تناقضـی نیسـت،نمی اندیشـند،تـا بداننـد که حجـتی قـاطع است؟ برخی گویند:یعنی بیندیشند تا بدانند که برآوردن مثل آن قدرت ندارند و معتقد شوند که سخن خلق نیست.

برخی گوینـد:یعنی در بـارۀ آن انـدیشه کننـد تـا پی برنـد که معنـای آن منظم و احکـام آن متنـاسب است و اجزاء آن بصـدق یکدیگر گواهی می دهند و عبارات آن دلنشین است.

برخی گوینـد:یعنی در بارهٔ آن دقت کنند تا بدانند که چگونه بر انواع حکمتها احاطه دارد و به نیکی ها امر و از بدیها نهی می کنـد و دریابنـد که قرآن،خبری است که مخبر آن راسـتگو است و انسانهـا را بسوی مکـارم اخلاق فرا می خوانـد و بر نیکی و زهد تشویق می کند،الفاظ آن فصـیح و نظم آن دلپسند و معنای آن درست است،بنا بر این با توجه به این مزایا در می یابند که این کتاب مقدس،بر خلاف سخن بشر است.

بنظر مـا بهتر این است که همـهٔ این معـانی را گرد آوریم و آنها را یک جا از آیه، مسـتفاد بـدانیم زیرا هر کس با تـدبر در آیه بنگرد،همه این معانی را درک می کند.

وَ لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللّٰهِ

:اگر قرآن کلام خدا نبود،یعنی اگر سخن پیامبر بود یا بشری او را تعلیم می داد،چنان که مخالفان می پنداشتند.

لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلاٰفاً کَثِیراً

:اختلاف بسیاری در آن می یافتند.در بارهٔ این جمله اقوالی است:

۱-قتاده و ابن عباس گویند:یعنی در قرآن تناقض و اختلاف از لحاظ حق و باطل می یافتند.

۲-زجاج گوید:یعنی در خبرهای قرآن از اسرار درون ایشان،اختلاف می یافتند.

۳-ابو علی گوید:یعنی سخن قرآن یک نواخت نمی یافتند بلکه مشتمل- می یافتند بر سخن بلیغ و نارسا.

ابن عباس گویـد:در قرآن تناقض،بسـیار می دیدنـد زیرا کلام بشـر،هنگامی که طولانی می شود و متضـمن معناهایی باشـد که قرآن متضـمن است از تنـاقض میان معانی و اختلاف میان الفاظ،خالی نخواهـد مانـد.لکن کلام خـدا از همـهٔ این نقایص،مبری است.چنان که می فرماید: «لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ» (سوره فصلت ۴۲ یعنی دست باطل بدامن قرآن نمی رسد نه از پیش رو و نه از پشت سر).

معانی که از این آیه استفاده می شوند.

۱-تقلید باطل است و در بارهٔ اصول دین نباید طوق تقلید را بگردن افکند

ص :۲۵۹

زیرا این آیه مردم را تشویق به تفکر و تدبر می کند.

۲-از این آیه می فهمیم که قول«حشویه» (۱)که گمان می کنند قرآن را جز به

ص: ۲۶۰

۱- ۱) -از بیان مؤلف در بارۀ«حشویه»و اشارۀ اجمالی که به طرز فکر آنها شده،می توان تا حدی آنها را شناخت،لکن در بارۀ این گروه،مطالب و نظراتی ذکر شده است که بد نیست خوانندگان محترم،تا حدی با این مطالب،آشنایی پیدا کنند. سبکی در شرح اصول ابن حاجب گوید:حشویه طایفه ای می باشند که از راه راست،گمراه گردیده و آیات الهی را بر آنچه ظاهر امر حاکی است تفسیر کنند و معتقدند که مراد ایزدی هم همان است که آنان استنباط کرده اند. بدین نام نامیده شده اند برای آنکه در حلقۀ درس حسن بصری بودند،حسن سخنانی از آنها شنید که با مذهب اسلام مخالف بود.فرمان داد تا آنها را به«حشاء»حلقۀ درس برند.این شد که آنان را به حشاء نسبت دادند و آنها را حشویه(بفتح شین)خواندند. و برخی گفته اند که چون جمعی از این طایفه،مجسمه هستند،خود هر چه هستند،باشند.اما چون جسم حشو است،بر این قیاس آنها را حشویه(به سکون شین)نامیدند. برخی گفته اند:مراد بحشویه،طایفه ای هستند که بحث در آیات صفات را جایز ندانند،زیرا گویند: ما از اجراء آن آیات،بر حسب ظاهر معذوریم ولی بدانچه خدای متعال فرموده،معتقدیم و جزم داریم که مراد الهی معنی ظاهر آیات نیست و تأویل آن آیات را بخداوند واگذار کنند. برخی دیگر گفته اند:که آنان گروهی هستند که می گویند جایز است خدای متعال با ما به مهملات خطاب کند و حشو را بر دین اطلاق کنند،چه گویند که دین ماخوذ از کتاب و سنت است و این دو حشو،واسطۀ بین حق و پیمبر و مردم باشند. صفدی در آنجا که چهار مذهب اهل سنت را دسته بندی می کند،می گوید:غالب حنفیان معتزله اند و غالب شافعیان اشعریند و غالب مالکیان قدریه اند و غالب حنبلیان از حشویه هستند و چنان که معروف است قشری ترین مذاهب اهل سنت همان حنبلیان هستند که بیش از سایرین بظواهر قرآن تمسک می جویند.بعدها کلمۀ حشویه،مانند یک صفت ذم،برای بسیاری از فرق بکار رفته است. لغتنامۀ دهخدا پس از شرحی در بارۀ ورود فلسفۀ یونان،بدنیای اسلام،می گوید:تا پیش از قرن سوم که این فلسفه،وارد دنیای اسلام نشده بود،همۀ مسلمین قابل به رؤیت خدا و ملائکه بودند و آیات قرآن را بر طبق ظاهر آن معنی می کردند:همچون نشستن خدا بر تخت و گذشتن وی از برابر صفوف ملائکه.لکن بعدها معتزله و سایر پیروان فلسفه از وجود کلمۀ روح و مانند آن در قرآن استفاده نموده،آن را با موجودات متافیزیک فلسفۀ یونان تطبیق کردند و وجود عالم متافیزیک

تفسیر پیامبر نمی توان فهمید،اشتباه است و زیرا دعوت به تفکر و تدبر در بارهٔ قرآن، مستلزم این است که شخص بتواند مستقلا معنای آن را درک کند.

۳-این آیه دلالت دارد بر اینکه.اگر قرآن از جانب خداوند نبود،از اختلاف و تناقض خالی نبود.

۱)

(در اسلام اندک اندک پذیرفته شد و ملائکه و روحانیات،از موجودات عالم شناخته شدند و بنا بر این قابلیت رؤیت آنها سلب شد و کسانی که طبق اصول متبع قدیم و صدر اسلام،قائل به تجسم بودند به نامهای مجسمه و اهل الرویه و حشویه خوانده شدند و عقاید ایشان مورد تحقیر قرار گرفت. معلوم نیست نویسنده یا نویسندگان این مطالب،تا چه حد در بارهٔ این مطالب تحقیق و بررسی و چنین نظری را ابداع کرده اند با توجه به اینکه آنچه در این باره از منابع دیگر،نظیر:کشاف اصطلاحات الفنون،تعریفات جرجانی،الحور العین،المنیه و الامل،آننـد راج،دایره المعارف فرید وجدی،ملل و نحل شهرستانی و...که پاره ای از مطالب آنها را ما در اینجا از خود لغتنامه نقل کردیم، نقل کرده اند،چنین مطلبی را نمی رساند. می توان حدس زد که:حشویه،مسلمانان صدر اسلام نبوده اند،بلکه آنان نیز در همان دوره هایی پیدا شده اند که اشاعره و معتزله و...ظهور کرده اند.با ورود فلسفهٔ یونان بمهد اسلام و باز شدن میدان بحث و مجادله و آمیزش مسلمین با فرقه های دیگر،جهشی در افکار مسلمین پیدا شد و بسوی اینگونه مباحث و مجادلات کشانیده شدند،بخصوص که با توجه به مأخذ لغتنامه،هیچکس چنین نظریه ای را اظهار نداشته است. گذشته از این،تعجب است که چگونه ادعا می کنند که مسلمین صدر اسلام با توجه بظواهر آیات قرآنی،قائل به تجسم و سان دیدن خدا از فرشتگان!و بر تخت نشستن او شده بودند و بعداً فلسفهٔ یونان آنها را بسوی جهان متافیزیک،رهنمون گردید و یکباره افکار آنها را متوجه غیر مرئی بودن خدا و روح و فرشته و...گردید! ما به فلسفهٔ یونان و اینکه مسلمانان،از این فلسفه،چه تحولات فکری بطور مثبت یا منفی پیدا کردند،کاری نداریم.این مطلب احتیاج به تحقیقاتی وسیع دارد و الا انسان را بهمان خطایی می کشاند که لغتنامه بسوی آن کشانیده شده است. فعلا راه را با توجه به جنبهٔ تفسیری کتاب،برای خوانندگان محترم نزدیک کرده،گوییم: اگر بنای مسلمانان صدر اسلام،بر عمل بظاهر قرآن بوده،خود قرآن آیات صریح و قاطعی داشت که مرئی بودن و جسم بودن و اصولا شباهت خدا را از موجودات دیگر،اعم از جسمانی و غیر جسمانی سلب می کرد و مسلمانان را برای اعتقاد بغیر مرئی بودن خداوند و توجه بعالم متافیزیک کافی بود!

۴-سخن متناقض،از فعل خداوند نیست زیرا اگر فعل او باشد،از جانب اوست نه از جانب غیر. اختلاف در کلام،بر سه قسم است:

اختلاف تناقض،اختلاف تفاوت،و اختلاف قرائت.نوع دوم اختلاف، یعنی اختلاف تفاوت،بمعنای نیکی و زشتی و خطا و صواب و...است سخنور حکیم،

۱)

(هنگامی که موسی بنا به توقع بنی اسرائیل در خواست کرد که خداوند خود را نشان دهد، خطاب آمد: «لَنْ تَرانِی» (اعراف ۱۴۳)یعنی هرگز مرا نمی بینی.در تفسیر مجمع البیان ذیل جملهٔ: «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ» (همان آیه)از ابن عباس نقل می کند که وی می گفت:یعنی هنگامی که نور خدا برای کوه تجلی کرد...باید دانست که ابن عباس یکی از مفسران قرآن در صدر اسلام است. صاحب تفسیر مجمع،می نویسد:علما اختلاف کرده اند در بارهٔ اینکه چرا موسی از خداوند مسألت کرد که خود را نشان دهد؟حال آنکه می دانست که خداوند قابل رؤیت نیست.سپس در پاسخ این سؤال مطالبی از کلیهٔ مفسران عموماً نقل می کند که نشان می دهد تا قرن ششم که وی این مطالب را نگاشته است،چه صحابه و تابعین و چه غیر آنها نوعاً قائل بعدم رؤیت خداوند بوده اند. بطور کلی قرآن کریم،با جملهٔ «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ» (سوره شوری ۱۱ یعنی هیچ چیز مثل خدا نیست)و جملهٔ «وَ اللّهُ هُوَ الْغَنِیُّ» (سوره فاطر ۱۵ یعنی خداوند بی نیاز است)و جملهٔ: «لا تُدْرِکُهُ الْأَبْصارُ» (سوره انعام ۱۰۳ یعنی چشمها او را ادراک نمی کنند)و...هر گونه توهمی را از قبیل سان دیدن و بر تخت نشستن و...برطرف و او را اول،آخر،مهیمن،سمیع،بصیر و...معرفی کرد و بدینترتیب مسلمانان صاحب فکر را دعوت کرد که:در بارهٔ خداوند دقیقتر بیندیشند و آیات متشابه تجسم،و...را با توجه به این آیات معنی کنند.بنا بر این اگر ساده دلانی بودند که در بند آیات متشابه تجسم،رؤیت و...گرفتار بودند،روشنگران و اندیشمندانی نیز بودند که از این پیچ و خمها پا را فراتر گذارده،خدا را برتر از«خیال و گمان و وهم و از هر چه گفته و شنیده و دیده اند»شناخته بودند.بخصوص که:رهبری شخص پیامبر و سپس جانشینانش ضمن بیانات شیوا و ادعیهٔ پر مغز خود،راه را به روی مسلمانان می گشود.تنها بررسی خطبه های توحیدی نهج البلاغه،کافی است که اهمیت فکر واقعی اسلامی را در این مسائل،بخوبی نشان دهد و ثابت کند که نهج البلاغه،از لحاظ بررسی و طرح مسائل فلسفی و متافیزیکی سه قرن بر ورود فلسفهٔ یونان بدنیای اسلام،سبقت دارد و همین امر برخی را دچار شک و تردید کرده که شاید این سخنان پس از ورود فلسفهٔ یونان بدنیای اسلام،دیگران گفته و بعلی نسبت داده اند،که این مطلب نیز اساسی ندارد و سخنان علی تالی تلو قرآن و قابل اشتباه کاری نیست(رجوع شود بمکتب اسلام سال ۱۱ مقالات جناب آقای مطهری زیر عنوان سیری در نهج البلاغه)

سخن خود را از خطا و زشتی دور،نگاه می دارد.بـدیهی است که در قرآن کریم، این نوع اختلاف،وجود ندارد،همانطوری که تنـاقض کـه نـوع اول اختلاـف اسـت، نیز وجـود نـدارد.اما اختلاـف قرائت و تلاـوت،نظیر اختلاـفی که در وجـوه قرآن است و اختلاـفی که در تعـداد آیـات و سوره هـا وجود دارد و اختلاـفی که میـان احکـام،از لحاظ ناسـخ و منسوخ وجود دارد،اینگونه اختلافات،در قرآن موجود است و همهٔ آنها حق و صواب هستند.

برخی می گویند:اینکه در قرآن،تناقضـی وجود ندارد،دلیل است بر اینکه قرآن سـخن خداست،زیرا اگر چنین نبود خداوند در این آیه به آن اسـتدلال نمی کرد و اگر اسـتدلال نکرده بود،ممکن بود کسـی بگویـد:چه مانعی دارد که گویندهٔ سـخن طوری دقیق شـده باشد که آن را از تناقض،منزه کرده باشد.لکن واضح است که بنا- بر این اسـتدلال،هنگامی می توان عدم تناقض را جهت اعجاز قرآن دانست که یقین داشته باشیم که پیامبر راست گفته و قرآن سخن خداست.

پس از این آیه،خداوند مجدداً به شرح حال آنها پرداخته،می فرماید:

وَ إِذٰا جٰاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ

:هر گاه به منافقان یا بقولی مسـلمانان ضـعیف و زبون،خبری برسد که حاکی از یورش دشمن به مدینه باشد و ایجاد ترس کند یا حاکی از پیروزی مؤمنان بر دشمن باشد و ایجاد امنیتی کند.

أَذٰاعُوا بِهِ

:این خبر را در میان مردم منتشر می کنند،بدون اینکه به صحت آن یقین داشته باشند.

خداوند از انتشار اینگونه اخبار کراهت دارد،زیرا خواه ناخواه منتشر کنندگان آن از دروغگویی مصون نخواهند بود و همچنین اخبار وحشت آور،مردم

(۱)

(آیا نهج البلاغه علی را نویسـندهٔ یا نویسـندگان محترم لغتنامه،مربوط به بعد از قرن سوم و عصـر ورود فلسـفه بمهد اسـلام می داننـد یا قبل؟اگر مربوط به قبل می دانند-که حتماً هم چنین است- چه خوب است در بارهٔ مسائل تحقیق بیشتری بعمل بیاورند یا لا اقل چه خوب بود مدارک استنباطات خود را در اختیار ما قرار می دادند!

مؤمن را دچار ترس و نگرانی می سازد.سپس می فرماید:

وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ

:اگر سکوت می کردند تا پیامبر و اولو الامر-که بقول امام صادق(ع)ائمهٔ معصومین هستند-اظهار می کردند،دیگران هم اطلاع حاصل می کردند.

اختلاف در بارهٔ اولو الامر

۱-سدی و ابن زید و ابو علی و جبایی گویند:اولو الامر،فرماندهان سریّه ها- جنگهایی که پیامبر در آنها حضور نداشت-و والیان هستند.

۲-حسن و قتاده و دیگران گویند:اولوا الامر،علما و فقهای ملازم پیامبر بوده اند،زیرا آنان اگر از حقیقت آن اخبار وحشتناک از پیامبر سؤال می کردند،علم پیدا می کردند.زجاج نیز همین نظر را اختیار کرده است.

ابو علی جبایی گوید:این نظر صحیح نیست،زیرا اولو الامر به کسانی گفته می شود که زمامدار مردم باشند.

لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ:

۱-زجاج گوید،یعنی آنان که در پی استخراج خبر هستند،می فهمند.

۲-ابن عباس و ابو العالیه گویند:یعنی آنان که در تجسس آن هستند.

۳-ضحاک گوید:یعنی آنها که در جستجوی خبر هستند.

۴-عکرمه گوید:یعنی آنان که از اخبار سؤال می کنند.وی گوید:استنباط خبر،یعنی سؤال کردن آن از پیامبر.

بدیهی است که همهٔ این معانی به یکدیگر نزدیک هستند.

مِنْهُمْ

:این ضمیر،بقولی به اولو الامر برمی گردد،چنان که ظاهر کلام همین است و بقولی به منافقان یا مسلمانان ضعیف برمی گردد.

وَ لَوْ لاٰ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ

:اگر الطاف خداوند و رحمتش شامل حال شما نمی شد.

اقوال

۱-ابن عباس گوید:فضل خدا اسلام و رحمتش قرآن است.

۲-ضحاک و سدی و جبایی گویند،فضل خدا پیامبر و رحمتش قرآن است.

۳-از امام باقر(ع)و امام صادق(ع)روایت شده است که:فضل و رحمت خدا یعنی پیامبر(ص)و علی(ع).

لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلاَّ قَلِيلاً

:جز گروه کمی،از شیطان پیروی می کردید.

گفته اند:در این باره اقوالی است:

۱-در این کلام،تقدیم و تاخیر،روی داده است و استثناء از «أَذَاعُوا بِهِ» است.

یعنی:اذاعوا به الا قلیلا(جز عدهٔ کمی سایرین اخبار را نسنجیده و نفهمیده،در میان مردم منتشر می سازند)این قول از ابن عباس است.مبرد و کسایی و فراء و بلخی و طبری نیز همین قول را اختیار کرده و گفته اند:این قول بهتر است زیرا شایع کردن نیز بیشتر از استنباط است.

۲-استثنا از: «لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ» است،یعنی آنهایی که در صدد استنباط خبر هستند-جز کمی از آنان-می دانند این قول را اکثر اهل لغت، اختیار کرده اند.

۳-این جمله را باید طبق ظاهر آن معنی کرد،بدون اینکه تقدیم و تاخیری در آن اتفاق افتاده باشد.منظور قرآن این است که:اگر لطف و رحمت خداوند شامل حال مردم نشده و بوسیلهٔ پیامبر و قرآن،آنان را براه راست دعوت نکرده بود، جز عدهٔ کمی از آنان،بقیه پیرو شیطان می شدند،چنان که پیش از بعثت پیامبر، چنین بود و اشخاص معدودی مثل:قس بن ساعده و زید بن عمرو بن نفیل و ورقه بن نوفل و براء شنی و ابو ذر غفاری و طالبان دین،در برابر تودهٔ شیطان،اهل هدایت و خداپرستی بودند،این قول از انباری است.

۴-اگر فضل خدا و رحمتش به وسیلهٔ یاری و پیروزیهای پی در پی شامل حال شما نمی شد،از وسوسه هایی که شیطان به شما القا می کند و اندیشه های فاسدی که به ضعف و

سستی و سستی اراده و کمی بصیرت،می انجامند،پیروی می کردید.تنها قلیلی از برجستگان اصحاب پیامبر که اهل بصیرت کامل و عزم راسخ هستند،از رحمت خدا مأیوس نمی شوند و در یاری خدا و درستی وعده اش تردید نمی کنند،اگر چه در تحقق آن گذشت زمان باشد.و خداوند داناتر است .

نظم آیه:

در بارهٔ وجه اتصال: «أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ..» به سابق اختلاف شده است:

۱-این آیه متصل است به «یَقُولُونَ طاعَةٌ» زیرا خداوند بر اسرار باطنی منافقان،آگاه است و این آگاهی بخاطر این است که او«علام الغیوب»است و اگر بخاطر چیزی دیگر بود،خبر با واقع مطابقت نمی کرد.

۲-این آیه متصل است به «وَ أَرْسَلْناکَ لِلنّاسِ رَسُولاً وَ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً» (آیه ۷۹)در آن آیه،بیان داشت که پیامبر فرستادهٔ خداست و در این آیه،دستور می دهد که در بارهٔ معجزه اش یعنی قرآن،تامل کنند .

ص :۲۶۶

[سوره النساء (۴): آیات ۸۴ تا ۸۵]

اشاره

فَقٰاتِلْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ لاٰ تُکَلَّفُ إِلاّٰ نَفْسَکَ وَ حَرِّضِ اَلْمُؤْمِنِینَ عَسَی اَللّٰهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اَللّٰهُ أَشَدُّ بَأْساً وَ أَشَدُّ تَنْکِیلاً
(۸۴) مَنْ یَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً یَکُنْ لَهُ نَصِیبٌ مِنْهٰا وَ مَنْ یَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَیِّئَةً یَکُنْ لَهُ کِفْلٌ مِنْهٰا وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ مُقِیتاً (۸۵)

(۱)

ترجمه

پس در راه خدا جنگ کن،تکلیفی جز نسبت به نفس خود نداری.و مؤمنان را تشویق کن.شاید خداوند از فشار کافران جلوگیری کند و خداوند عذاب و کیفرش سخت تر است.

کسی که شفاعتی نیکو کند،برایش بهره ای از آن است و کسی که شفاعتی ناپسند کند،برایش سهمی از آن است و خداوند بر هر چیزی تواناست.

۱- ۱) -آیهٔ ۸۴ و ۸۵ سوره چهار نسأ جزء پنجم

بیان آیهٔ ۸۴

اشاره

لغت

نکول:خودداری کردن از کاری بجهت ترس.نکال،چیزی که عبرت برای دیگران قرار گیرد و تنکیل:عقوبت و کیفر.

مقصود

اشاره

در این آیه،مجدداً امر بجهاد کرده،می فرماید:

فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ

:در راه خدا جهاد کن.

در بارهٔ«فاء»گفته اند:دو قول است:

۱-جواب است از: «وَ مَنْ یُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ فَیُقْتَلْ...» (آیه ۷۴)پس معنی این است:اگر اجر عظیم می خواهی،در راه خدا جهاد کن.

۲-متصل به: «وَ ما لَکُمْ لا تُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ... (آیه ۷۵)این قول از زجاج است.یعنی در ترک جهاد،بهره ای نصیب تو نمی شود که آن را ترک کنی.این خطاب تنها متوجه پیامبر است و خداوند خود او را بجهاد در راه خدا امر می کند.

لا تُکَلَّفُ إِلاّ نَفْسَکَ

:تو مسئول کار خود هستی و از کارهای دیگران ضرری بتو نخواهد رسید،پس تخلف منافقان از جنگ،ناراحت مباش که ضرر آن دامنگیر خودشان می شود.

وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ

:مؤمنان را به جهاد تشویق کن.

عَسَی اللّهُ أَنْ یَکُفَّ بَأْسَ الَّذِینَ کَفَرُوا

:شاید خداوند از سختگیری کافران منع کند.

حسن گویـد:وقتی خداونـد در کلام خود«عسـی»(شاید)بگوید،منظورش وجوب و لزوم است زیرا هر گاه کریم مردم را نسـبت بنویدی به طمع بیندازد،در حقیقت

ص: ۲۶۸

وعـدهٔ قطعی بآنها می دهـد.بنا بر این تطمیع خداوند به معنای تقویت یکی از دو طرف احتمال است نه بمعنای مساوی بودن دو طرف احتمال.نظیر آیهٔ شریفه این جمله است:

اطع ربـک فی کل ما امرک به و نهاک عسـی ان تفلـح بطاعتک یعنی:از اوامر و نواهی خـدا اطاعت کن،شایـد رسـتگار شوی.(بـدیهی است که«عسـی»(شایـد بمعنـای شـک نیست،بلکه وجوب و لزوم را افـاده می کنـد.) وَ اللّٰهُ أَشَـدُّ بَأْساً وَ أَشَـدُّ تَنْكِيلاً :و خداونـد دارای عـذاب و کیفری سـختتر است.این معنی از حسن و قتـاده است.ابو علی جبـایی گویـد:تنکیـل به معنـای رسوایی است.برخی گفته اند:تنکیل کارهایی است که بدست مسلمین نسبت بآنان انجام شد،مثل اسیری، کشتن.خراب کردن خانه ها.و برخی گفته اند:بمعنای انتقام و هلاک کردن است.

داستان

کلبی گوید:چون در روز احد،ابو سـفیان بمکه بازگشت،با پیامبر وعده گذاشت که در موسم بدر صغری که در بازاری در ماه ذی القعـده بود،همـدیگر را ملاقات کننـد:چون روز موعود نزدیک شـد،پیامبر دسـتور داد که مسـلمانان به میعاد برونـد و آنها سستی ورزیدند و به سـختی کراهت نشان دادند،از اینرو خداوند،این آیه را فرسـتاد.پیامبر مردم مؤمن را برای جنگ بسیج کرد ولی کسی جز ۷۰ سوار با پیامبر حرکت نکرد.این عده به«بدر»آمدند و خداوند ایشان را از شـر دشـمن نجات داد و ابو سـفیان ایشان را در نیافت و جنگی روی نداد و پیامبر اسلام و همراهان سالم بازگشتند .

ص :۲۶۹

بیان آیهٔ ۸۵

اشاره

لغت

شفاعت:اصل این کلمه از شفع است که به معنای جفت و ضد وتر می باشد،چه در حقیقت کسی که برای دیگری وساطت می کند، خود را رفیق و دوم او قرار داده است.

شفیع به کسی گویند که ملک دیگری را ضمیمهٔ ملک خود سازد.

شفاعت پیامبر

مسلمین در بارهٔ کیفیت شفاعت پیامبر در روز قیامت،اختلاف کرده اند:

معتزله و پیروان ایشان گویند:پیامبر،اهل بهشت را شفاعت می کند تا خداوند بر درجات ایشان بیفزاید.

دیگران گویند:پیامبر آن عده از گنهکاران امت را که خداوند از دینشان راضی است،شفاعت می کند تا بدان وسیله کیفر آنها ساقط شود.

کفل:بهره و نصیب.این کلمه از«اکتفلت البعیر»است(یعنی بر کوهان شتر گلیمی افکنده و بر او سوار شوند)در حقیقت در موقع سوار شدن بر شتر،از همهٔ پشت شتر استفاده نمی شود بلکه از قسمتی از آن،استفاده می شود.

ازهری گوید:کفل یعنی کسی که بخوبی سوار بر اسب نمی شود و اصل این کلمه «کفل»بمعنای عجز است و کفالت به نفس و مال نیز از همین است و کفل بمعنای مثل است.

مقیت:اصل این کلمه از«قوت»است و قوت،وسیله ای است که جان انسان را حفظ کند و مقیت،کسی است که بر حفظ جان و دادن قوت قدرت داشته باشد.چنان که شاعر گوید:

و ذی ضغن کففت النفس عنه

و کنت علی مساءته مقیتاً

یعنی:صاحب کینه ای که خود را از او حفظ کردم و بر بدی او مقتدر بودم.

مقصود

اشاره

مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهٰا

:کسی که شفاعتی نیکو کند،برایش بهره ای از آن است.

وَ مَنْ يَشْفَعْ شَفٰاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهٰا

:و کسی که شفاعتی ناپسند کند،برای او گناهی از آن است.

معنای شفاعت

۱-کلبی و ابن عباس گویند:مقصود اصلاح میان دو نفر است و هر کس میان دو نفر اصلاح بدهد،از اینکار پاداش می برد و اگر کسی میان دو نفر سخن چینی کند،از اینکار گناه می برد.

۲-مجاهد و حسن گویند:شفاعت نیکو و شفاعت ناپسند،وساطت هایی است که مردم برای یکدیگر انجام می دهند.گویند:هر چه که وساطت در بارۀ آن از نظر دین جایز باشد،شفاعت نیکو و هر چه از نظر دین،شفاعت و وساطت در بارۀ آن جایز نباشد، شفاعت ناپسند خواهد بود و اضافه می کنند که:اگر کسی شفاعت نیکو کند،اجر می برد اگر چه شفاعتش پذیرفته نشود زیرا خداوند فرموده است: «وَ مَنْ يَشْفَعْ...» و نفرموده است:«و من يشفع...»(کسی که شفاعتش قبول شود...)مؤید آن،این دو حدیث است:۱-

«اشفعوا تؤجروا» یعنی:شفاعت کنید تا پاداش بگیرید.

۲-

«من حالت شفاعته دون حد من حدود اللّٰه فقد ضاد اللّٰه فی ملکه و من اعان علی خصومه بغیر علم کان فی سخط الله حتی ینزع» یعنی:کسی که شفاعتش جلو یکی از حدود الهی،حایل شود،با خداوند در سلطنتش مخالفت کرده است و کسی که بدون علم بر نزاعی کمک کند،در غضب خداست تا وقتی که از اینکار جدا شود.

۳-ابو جبایی گوید:شفاعت نیکو دعای خیر برای مردم مؤمن و شفاعت ناپسند دعای بد در بارۀ ایشان است.وی اضافه می کند که:یهودیان در بارۀ مردم مؤمن دعای بد می کردند و خداوند ایشان را از این کار،ترسانید.

۴-برخی گویند:شفاعت در اینجا این است که انسان در جهاد با دشمن،جفت و پشتیبان رفیق خود گردد،از این شفاعت،بهرۀ

دنیویش غنیمت و پیروزی اخرویش

ص :۲۷۱

اجر و پاداش است.و اگر در معصیتی با او جفت گردد،بهرهٔ دنیویش سرزنش و بهرهٔ اخرویش کیفر خواهد بود.

کلمهٔ کفل بمعنای وزر است بقول حسن و قتاده،و بمعنای بهره و نصیب است بقول سدی و ربیع و همهٔ اهل لغت.در هر صورت مراد این است که شفاعتهای ناپسند،برای انسان بهره ای از شر فراهم می آورند.

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتاً

:خداوند بر هر چیزی تواناست

معانی مقیت از نظر مفسران

۱-سدی و ابن زید گویند:مقیت بمعنای مقتدر است.

۲-ابن عباس گوید:مقیت،کسی است که هر چیزی را از روی حساب می دهد و حساب آن را حفظ می کند.

۳-مجاهد گوید:بمعنای گواه است.

۴-نیز مجاهد گوید:بمعنای حساب کننده است.

۵-ابو علی جبایی گوید:مجازات کننده است زیرا خداوند جزای هر نیک و بدی را می دهد .

نظم آیه

وجه اتصال این آیه،به سابق این است که:خداوند در آیهٔ قبل فرمود:تو مسئول کار خود هستی و مسئولیت دیگران بگردن تو نیست از اینرو در اینجا می فرماید:مع الوصف تو بخاطر دعوت مؤمنان بسوی حق،همان اجر را داری که انسان از اینکه شفاعتی نیکو در بارهٔ کسی کند،بهره مند می شود.تا توهم نشود که اگر انسان بعمل دیگران مؤاخذه نمی شود،از عمل نیکوی دیگران هم بی بهره می ماند.این وجه از علی بن عیسی است.

و گفته شده است که:وجه اتصال این است که:هر گاه کسی خیری برای دیگری طلب کند و به او برسد،نصیبی هم بخودش می رسد و از آنجا که تو بر اثر دعوت بجهاد و تشویق مومنان نسبت به آن،برای ایشان طلب خیر کرده ای،بی نصیب نخواهی ماند.

قاضی گوید:بهترین وجهی که در اینباره گفته شده،همین است .

[سوره النساء (۴): آیات ۸۶ تا ۸۷]

اشاره

وَ إِذٰا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا أَوْ رُدُّوهٰا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً (۸۶) اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ اَلْقِيٰامَةِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اَللّٰهِ حَدِيثاً (۸۷)

(۱)

ترجمه

هر گاه شما را تحیت بگویند،شما به نیکوتر از آن تحیت بگویید یا خود آن تحیت را رد کنید،که خداوند بر هر چیزی حساب کننده است.

خداوند که جز او خدایی نیست،شما را تا روز قیامت که شکی در آن نیست، جمع می کند و کی راستگوتر از خداست؟

ص: ۲۷۳

۱- ۱) -آیهٔ ۸۶ و ۸۷ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۸۶

اشاره

لغت

تحیت:سلام.شاعر گوید:

انا محیوک یا سلمی فحیینا

و ان سقیت کرام الناس فاسقینا

یعنی:ای سلمی،ما ترا درود می فرستیم،پس تو هم بر ما درود بفرست.و اگر مردمان کریم را سیرآب می گردانی ما را سیرآب گردان.

حسیب:نگه دارندهٔ هر چیزی بطوری که هیچ چیز را مورد غفلت قرار ندهد.

این کلمه از حساب بمعنای شمردن است و کسی که این کلمه را بمعنای«کافی»دانسته، آن را از«حسبی کذا»(یعنی مرا کفایت می کند)گرفته است.زجاج گوید:معنای «حسیب»این است که:خداوند به هر چیزی،علم دارد و جزا،باندازهٔ حساب می دهد و قول خداوند: «عَطٰاءً حِسٰاباً» یعنی:عطای کافی(سوره نبأ ۳۶)

مقصود

وَ إِذٰا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّهٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهٰا

:خداوند به مسلمانان امر می کند که سلام مسلمان را،بصورتی بهتر از سلام خودش پاسخ بدهند و سلام غیر مسلمان را با«علیکم» پاسخ دهند نه بیشتر.بنا بر این «بِأَحْسَنَ مِنْهٰا» مخصوص مسلمانان است.

أَوْ رُدُّوهٰا

:ابن عباس گوید:ردّ خود تحیت و سلام،بدون اضافه،برای اهل کتاب است.

بنا بر این هر گاه مسلمان بگوید:«السلام علیکم»در جوابش بگویید:

«علیکم السلام و رحمه اللّه»و اگر بگوید:«السلام علیکم و رحمه اللّه»در جوابش بگویید:«علیکم السلام و رحمه اللّه و برکاته»و این تحیتی است بهتر از تحیت اول و آخرین حد سلام همین است.

ص:۲۷۴

سدی و عطا و ابن جریج و ابراهیم گویند: «أَوْ رُدُّوها» نیز برای مسلمانان است،بنا بر این هر گاه مسلمانی سلام کند،باید به صورتی نیکوتر از سلام خودش یا مثل آن به او پاسخ داد.این گفتار،قویتر است،زیرا از پیامبر گرامی است که«هر گاه اهل کتاب بر شما سلام کنند،بگویید:«و علیکم».

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید:امام باقر(ع)و امام صادق(ع)می فرمایند:

مقصود از«تحیت»سلام و هر کار نیکی است.

حسن گفته است که:مردی بر پیامبر گرامی داخل شد و گفت:«السلام علیک» پیامبر فرمود:«و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته»دیگری آمد و گفت:«السلام علیک و رحمه اللّه»پیامبر فرمود:«و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته»دیگری وارد شد و گفت:«السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته»و پیامبر فرمود:«و علیک السلام و رحمه اللّه و برکاته»عرض کردند:شما بر تحیت اولی و دومی افزودید،لیکن بر تحیت سومی چیزی نیفزودید.فرمود او چیزی از تحیت برای من باقی نگذاشت، از اینرو همان را به او بازگردانیدم.

واحدی باسناد خود از ابی امامه از مالک بن تیهان نقل کرده است که پیامبر گرامی فرمود:«کسی که بگوید«السلام علیکم»ده حسنه برایش نوشته می شود و کسی که بگوید:«السلام علیکم و رحمه اللّه»بیست حسنه برایش نوشته می شود و کسی که بگوید:«السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته»سی حسنه برایش نوشته می شود».

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَسِیباً

:مجاهد گوید:یعنی خداوند بر هر چیزی نگهبان است.برخی گفته اند:کفایت کننده است.ابن عباس گوید:جزا دهنده است.

دلالت آیه

این آیه دلالت می کند بر وجوب رد سلام،زیرا ظاهر امر مقتضی وجوب است.

حسن و جماعتی از مفسران گویند:سلام،مستحبّ و پاسخ آن واجب است.پاسخ سلام، گاهی واجب کفایی است و گاهی هم واجب عینی است و آن در صورتی است که شخص معینی مورد نظر باشد یا اینکه غیر از او کسی نباشد.در اینصورت باید خود او پاسخ

سلام را بدهد.

نظم آیه

وجه اتصال این آیه به سابق این است که:منظور از سلامت،مسالمت و مسالمت، ضد حرب است.از آنجا که در آیات پیش،فرمان جنگ با مشرکین داده بود،در این آیه می گوید:هر کس مایل بصلح و مسالمت باشد و خود را برای آن آماده سازد و برای مؤمنان تحیت و درود بفرستد،باید از او بپذیرند

ص: ۲۷۶

بیان آیهٔ ۸۷

اشاره

اعراب

لَيَجْمَعَنَّكُمْ

:لام قسم حدیثا:تمیز مثل«و من احسن من زید فهماً»یعنی چه کسی از حیث فهم بهتر از زید است.بنا بر این جملهٔ بالا در لفظ استفهام و در معنی تقریر است.

مقصود

اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ

:خداوند،جز او کسی نیست.تفسیر این جمله گذشت لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ :شما را بعد از مرگ مبعوث می کند و همه را به موقف حساب که در آنجا میان اهل طاعت و اهل معصیت،داوری می شود می کشاند.

زجاج گوید:یعنی شما را در مرگ و در قبرهایتان جمع می کند.

لاٰ رَيْبَ فِيهِ

:در اینباره شکی نیست.

علت اینکه:روز قیامت گفته شده،این است که مردم در این روز از قبرهای خود قیام می کنند.چنان که قرآن گوید: «يَوْمَ يَقُومُ النّٰاسُ لِرَبِّ الْعٰالَمِينَ» (سوره مطففین ۶ یعنی روزی که مردم برای پروردگار جهانیان قیام می کنند) وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثاً :چه کسی از حیث وعده و عدم خلف آن از خداوند راستگو تر است.

برخی گفته اند:یعنی هیچکس در خبری که می دهد،از خداوند راستگو تر نیست.

نظم آیه

چون در آیات پیش خداوند،امر و نهی کرد،در اینجا بیان می کند،که او خدایی است که غیر او کسی سزاوار عبادت نیست.بنا بر این وظیفهٔ شماست که بر طبق امر او رفتار کنید زیرا جزای آن را به شما می دهد.سپس وقت جزا را نیز تعیین می کند.

برخی گفته اند:اتصال این آیه به کلمهٔ«حسیب»(محاسب)در آیه پیش است.

یعنی حسیب خدایی است که شما را جمع می کند و پاداش و کیفر می دهد .

[سوره النساء (۴): آیات ۸۸ تا ۸۹]

اشاره

فَمٰا لَكُمْ فِی اَلْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ وَ اَللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اَللّٰهُ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً (۸۸) وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِیٰاءَ حَتّٰی یُهٰاجِرُوا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اُقْتُلُوهُمْ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً (۸۹)

(۱)

ترجمه

چرا در بارهٔ منافقان اختلاف می کنید؟و خداوند بواسطهٔ کردارشان ایشان را رد کرده است.آیا می خواهید کسی که خدا گمراهش کرده،هدایت کنید؟پس هیچگاه برای او راهی نمی یابی.

میل دارند که شما کافر شوید،همانطوری که ایشان کافر شدند تا همهٔ شما مساوی باشید.پس از ایشان دوستی و یاری مخواهید تا در راه خدا مهاجرت کنند و اگر اعراض کردند،آنها را بگیرید و هر جا یافتید،بکشید و از ایشان،دوست و یاری کننده ای مخواهید.

ص:۲۷۸

۱- ۱) -آیهٔ ۸۸ و ۸۹ سورهٔ ۴ نساء جزء پنجم

بیان آیه ۸۸

اشاره

لغت

ارکاس:رد.امیه بن ابی الصلت گوید:

فارکسوا فی حمیم النار انهم

کانوا عصاه و قالوا الافک و الزورا

یعنی به حمیم جهنم بازگشتند زیرا ایشان عاصی بودند و دروغ و تهمت بر زبان آوردند.

اعراب

فئتین:حال و عامل آن معنای فعلی است که در«لک»می باشد.

شان نزول

در بارهٔ اینکه آیه در بارهٔ چه کسی نازل شده،اختلاف کرده اند.

مجاهد و حسن گویند:در بارهٔ قومی نازل شده است که از مکه بمدینه آمدند و برای مسلمانان اظهار اسلام کردند،آن گاه بمکه بازگشتند بخاطر اینکه زندگی در مدینه را دشوار شمردند و در آنجا اظهار شرک کردند و سپس با گروهی از مشرکین به یمامه سفر کردند.مسلمانان خواستند با آنها بجنگند ولی میانشان اختلاف افتاد.

دسته ای گفتند:جنگ نمی کنیم زیرا آنها اهل ایمانند.دسته ای دیگر گفتند:آنها مشرک هستند.از اینرو در بارهٔ ایشان آیه نازل شد. همین مضمون از امام باقر(ع) نیز روایت شده است.

زید بن ثابت گوید:آیه در بارهٔ کسانی نازل شد که از جنگ احد،تخلف کردند و گفتند: «لَوْ نَعْلَمُ قِتالاً لاَتَّبَعْناكُمْ» (سوره آل عمران ۱۶۷ یعنی اگر قتالی می دانستیم شما را تبعیت می کردیم)اصحاب پیامبر در بارهٔ ایشان اختلاف کردند:

برخی گفتند:آنها را می کشیم و برخی دیگر گفتند.آنها را نمی کشیم.

ص: ۲۷۹

مقصود

در این آیه خداوند باز هم بشرح حال منافقان پرداخته،می فرماید:

فَمٰا لَكُمْ فِی الْمُنٰافِقِینَ فِئَتَیْنِ

:چرا در بارۀ این منافقان،دو دسته شده اید و دسته ای از شما ایشان را تکفیر می کنید و دسته ای دیگر ایشان را تکفیر نمی کنید.

وَ اللّٰهُ أَرْكَسَهُمْ بِمٰا كَسَبُوا

:ابن عباس گوید:یعنی خداوند بواسطۀ اظهار کفر، ایشان را به حکم کفار برگردانده است.قتاده گوید:یعنی خداوند ایشان را بواسطۀ کفر هلاکشان کرده است.ابو مسلم گوید:یعنی خداوند ایشان را خوار گردانید تا بر کفر خود پایدار بماندند.و اگر تردیدی در این باره داشتند،تردید آنها برطرف شد،از اینرو خداوند خبر می دهد که آنها را خوار و بکفرشان باز گردانیده است.

أَ تُرِیدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ

:آیا می خواهید به هدایت کسی حکم کنید که خداوند به گمراهیش حکم کرده و او را گمراه نامیده است؟برخی گفته اند:یعنی می خواهید کسانی را هدایت کنید که خداوند خوارشان کرده و مثل مردم مؤمن به ایشان توفیق ایمان نه بخشیده است؟زیرا ایشان بر اثر معصیت و مخالفت،مستحق این خواری و این کیفر هستند و خدا بگمراهی ایشان حکم کرده و آنها را بخود واگذارده است.

ابو علی جبایی گوید:یعنی آیا می خواهید کسانی را به راه بهشت هدایت کنید، که خداوند ایشان را از راه بهشت،گمراه کرده و از ثواب محروم ساخته است؟سپس بر قول اول طعنه زده است که اگر منظور نامگذاری و حکم بود،می گفت:«من ضلل اللّٰه»(یعنی کسی که خداوند به او نسبت گمراهی داده است)و نه«من اضل اللّٰه»(یعنی کسی که خدا گمراهش کرده).

لکن این ایراد ناوارد است زیرا عرب:«اکفرته و کفرته»هر دو را استعمال می کند و از آنها یک معنی اراده می کند چنان که کمیت گوید:

و طائفه قد اکفرونی بحبکم

و طائفه قالوا مسیء و مذنب

یعنی گروهی بدوستی شما بمن نسبت کفر دادند و گروهی نسبت کفر ندادند ولی گفتند:گناهکار است:(بنا بر این:اضل و ضلل هم فرقی ندارند.)

دیگر اینکه خداونـد مؤمنان را اینطور وصف کرد که ایشان را اهل هـدایت می نامنـد،چه می گفتند:آنها مؤمن هسـتند،از اینرو خداوند متعال فرمود:در بارهٔ ایشان اختلاف نکنید و همگی آنها را منافق بنامید.

وَ مَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً

:کسی که خداوند او را بگمراهی نسبت دهد، فایده ای ندارد که دیگری به هدایت او حکم کند.چنان که گفته می شود:کسی که قاضی او را جرح کند و به او نسبت بی عدالتی دهد،تعدیل دیگران برای او فایده ندارد.

جعفر بـن حرث گویـد:کسـی کـه خداونـد در حکم او را گمراه گردانیـده است، برای او در گمراهیش حجـتی نمی یـابی.وی گویـد:دلیل اینکه آنان خودشان این کفر را برای خود کسب کرده انـد و خداونـد آنها را بر این کار اجبار نکرده،این است که به دنبال این آیه،می فرماید: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا» و کافری را بخود آنها نسبت داده و اضافه فرموده است .

بیان آیهٔ ۸۹

اشاره

مقصود

در این آیه خداوند،احوال این مردم منافق را بیان داشته،می فرماید:

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمٰا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوٰاءً

:این منافقان که شما در بارهٔ ایشان اختلاف کرده اید،آرزو دارند که شما بخدا و پیامبرش کافر گردید،چنان که ایشان نیز کافر شده اند،تا شما با ایشان یکسان گردید و همگی کافر شوید.سپس مؤمنان را از دوستی با ایشان نهی کرده،می فرماید:

فَلاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيٰاءَ

:از آنها یاری مخواهید و با آنها مشورت مکنید و در کارها از ایشان کمک مگیرید:

حَتّٰى يُهٰاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

:تا از مرکز شرک خارج گردند و خود را از مشرکان جدا سازند و در طلب دین بسوی شما آیند و با شما مساوی گردند.آن گاه هر چه برای شماست،برای ایشان و هر چه بر ایشان است بر شما خواهد بود.این قول،از ابن عباس است.علت اینکه:دین خدا را «سَبِيلِ اللّٰهِ» نامیده،این است که هر کس از راه دین برود،به نعمت خدا می رسد و وارد بهشت می شود.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ

.ابن عباس گوید:یعنی اگر از هجرت،اعراض کردند،آنها را بگیرید.

وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ

:و در هر جا از سرزمینهای خدا-چه حل و چه حرم آنها را بدست آوردید،بکشید.

وَ لاٰ تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً

:و از ایشان دوست و کسی که شما را بر دشمنتان یاری کند،مگیرید .

[سوره النساء (۴): آیه ۹۰]

اشاره

إِلاَّ اَلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ أَوْ جٰاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقٰاتَلُوكُمْ فَإِنِ اِعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ اَلسَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً (۹۰)

(۱)

ترجمه

مگر آنان که بقومی می پیوندند که میان شما و ایشان پیمانی باشد یا نزد شما آیند در حالی که از جنگ با شما و جنگ با قوم خود به تنگ آمده باشند و اگر خدا می خواست،آنان را بر شما مسلط می خواست و با شما می جنگیدند.پس اگر از شما کنار بگیرند و با شما نجنگند و در برابر شما رام و منقاد باشند،خداوند شما را بر ایشان تسلطی قرار نداده است.

ص :۲۸۳

۱- ۱) -آیهٔ ۹۰ سورهٔ نساء جزء پنجم سوره ۴

بیان آیهٔ ۹۰

اشاره

لغت

حصر:تنگی.هر کس از چیزی یا کاری با سختی به تنگ آید،گویند:حصر یافته.

اعتزال:دور شدن از چیزی.احرص گوید:

یا بیت عاتکه الذی اتعزل

حذر العدی و به الفؤاد موکل

یعنی:ای خانهٔ عاتکه که از آن کناره می گیرم مثل دشمنان،در حالی که دل به آن بستگی دارد.

گروهی از مسلمین را معتزله،می نامند زیرا از مجلس درس حسن بصری کناره گیری کردند،با اینکه از اصحاب درس وی شمرده می شدند.علت کناره گیری و اعتزال ایشان این بود که:چون واصل بن عطا قول به بطلان جبر و تفویض را ابطال و

«امر بین الامرین» و حد وسط میان آن دو را اختیار کرد و عمرو بن عبید و جماعتی از او متابعت کردند،ناچار شدند که از حسن بصری و اصحاب او کناره گیری کنند،از اینرو مردم ایشان را«معتزله»خواندند و این نام هم چنان برای ایشان باقی ماند.

اعراب

حضرت صدورهم:جمله محلا منصوب و حال است.حرف«قد»نیز مقدر است زیرا فعل ماضی وقتی می تواند حال واقع شود که همراه آن حرف«قد»باشد زیرا این حرف فعل ماضی را به حال نزدیک می سازد.ممکن است این جمله محلا منصوب و صفت باشد برای موصوفی محذوف که حال بوده است.

مقصود

اشاره

از آنجا که خداوند،در آیهٔ پیش دستور داده بود که مؤمنان با آنهایی که از بلاد شرک،مهاجرت نمی کنند،بجنگند و با آنها دوستی نکنند،اکنون از جملهٔ ایشان

گروهی را استثنا کرده،می فرماید:

إِلاَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثٰاقٌ

:مگر کسانی که هم پیمان باشند با آنهایی که میان شما و ایشان،قرارداد و پیمانی باشد،بنا بر این خون آنها محترم است و مثل هم پیمانهای شما در امان خواهند بود.

هم پیمانهای مسلمین

در بارۀ اینان اختلاف کرده اند:از امام باقر(ع)روایت شده است که:منظور هلال بن عویمر سلمی است که با پیامبر در بارۀ کسان خود پیمانی بست که بمقتضای آن حضرت محمد ص باید متعرض کسانی که با آنها روابط دوستی دارند،نشود و آنها نیز باید متعرض متحدین و دوستان محمد ص نشود.از این رو خداوند دستور می دهد که پیامبر گرامی متعرض هم پیمانهای ایشان نشود.سدی و ابن زید نیز چنین گفته اند.

عمر بن شیبه گوید:منظور بنی مدلج است.سراقه بن مالك بن جعشم مدلجی، بعد از جنگ احد،خدمت پیامبر آمد و او را بخدا و نعمتهای او سوگند داد و از او عهدی گرفت که با کسانش جنگ نکند و از آنجا که کسان او هم پیمان قریش بودند، قرار بر این گذاشت که هر گاه قریش باسلام گروش پیدا کردند،ایشان نیز اسلام آورند.

از اینرو خداوند در بارۀ ایشان همان حکمی کرد،که در بارۀ قریش کرده بود و آیه در بارۀ ایشان نازل گردید.

سپس خداوند در بارۀ ایشان،استثنای دیگری پیش آورده،می فرماید:

أَوْ جٰاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقٰاتِلُوكُمْ أَوْ يُقٰاتِلُوا قَوْمَهُمْ

:یا اینکه پیش شما بیایند در حالی که دل ایشان از جنگ با شما یا جنگ با کسان خود تنگ شده باشد و بخواهند نه بر خلاف شما باشند و نه بر خلاف ایشان.در این صورت،مزاحم آنها نیز نباید بشوید و از کشتن و آزار ایشان خودداری کنید.

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید:منظور قبیلۀ«شجع»است که هفتصد نفر بودند و به سرکردگی مسعود بن دخیله،بمدینه آمدند.پیامبر برای ایشان بارهای خرما فرستاد و آنها را مهمانی کرد و فرمود:«بهترین چیزها هدیه ای است که در وقت

حاجت،فرستاده شود»سپس از آنها پرسید:چرا بمدینه آمده اید؟عرض کردند:

خانه های ما به شما نزدیک است و دوست نداشتیم که با شما و قوم بنی ضمره-که میان ایشان پیمان دوستی بود-جنگ کنیم زیرا ما در برابر ایشان در اقلیت هستیم،از اینرو آمده ایم با شما پیمانی ببندیم و در امان باشیم.پیامبر گرامی با ایشان پیمان بست و آنها به بلاد خویش بازگشتند. خداوند متعال بهمین سبب،امر کرد که متعرض ایشان نشوند.

وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ

:اگر خدا می خواست،دلهای ایشان را تقویت می کرد و به ایشان جرات می داد که با شما بجنگند و بر شما تسلط پیدا کنند.

برخی گفته اند:بدینوسیله خداوند از قدرت خود خبر می دهد و می گوید:اگر بخواهد،اینکار را می تواند بکند،نه اینکه این کار را می کند و به مخالفان چنین جرات و قدرتی می دهد-بالعکس چنان در دل ایشان رعب و وحشت قرار می دهد که به پیامبر پناه آورده،از او تقاضای عدم تعرض و همزیستی مسالمت آمیز می کنند و دسته ای از آنها با کسانی که با مسلمین هم پیمان هستند،پیمان می بندند.

فَلَقٰاتَلُوكُمْ

:اگر خداوند چنین کرده و بآنها چنین جرات و قدرتی داده بود،حتما با شما می جنگیدند.

فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقٰاتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمٰا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً

:اینان که با شما عهد بسته اند یا به شما پیشنهاد عدم تعرض داده اند،اگر از شما کناره گیری کنند و با شما جنگ نکنند و با شما از در صلح و مسالمت درآیند،شما را بر جان و مال ایشان،راهی نیست. (۱)

حسن و عکرمه گویند:این آیه و ما بعد آن و دو آیه از سورۀ ممتحنه:

۱- ۱) -جملۀ: «أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ» یعنی:صلح را به شما القا کنند.نظیر:القیت الیک قیادی و القیت الیک زمامی یعنی اختیارم را بتو القا کردم و منظور گوینده امن است که در برابر مخاطب، تسلیم و منقاد شده است.

«لاٰ يَنْهاٰكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاٰتِلُوكُمْ فِى الـدِّينِ ... اَلظّالِمُونَ» (آیه های ۸ و ۹) مجموعاً چهار آیه هستند که بوسیلۀ آیۀ: «فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ...» (سوره توبه ۵)یعنی هنگامی که ماههای حرام سپری شدند،مردم مشرک را هر جا یافتید،بکشید)نسخ شده اند .

ص :۲۸۷

[سوره النساء (۴): آیه ۹۱]

اشاره

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَهِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أُولئِكُمْ جَعَلْنا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطاناً مُبِيناً (۹۱)

(۱)

ترجمه

بزودی مردم منافق دیگری می یابید که می خواهند از شما و قوم خود ایمن بمانند و هر گاه بسوی فتنه شرک،دعوت می شوند،اجابت می کنند و باز می گردند.پس اگر جنگ باشد کناره گیری نکنند و با شما در صلح و صفا نباشند و از شما دست برندارند، آنان را بگیرید و هر جا یافتید،بکشید و برای شما نسبت به ایشان تسلطی آشکار قرار داده ایم.

ص :۲۸۸

۱- ۱) -سورهٔ نساء آیهٔ ۹۱ جزء پنجم سورهٔ ۴

بیان آیهٔ ۹۱

اشاره

شان نزول

در اینکه منظور از این آیه چه کسانی هستند،اختلاف شده است:

۱-ابن عباس و مجاهد گویند:این آیه در بارهٔ کسانی نازل شده است که نزد پیامبر می آمدند و از روی ریا باو سلام می دادند،سپس نزد قریش می رفتند و در برابر بتها تعظیم می کردند.منظورشان این بود که از هر دو طرف-از مسلمانان و از قوم خود- ایمن باشند.خداوند رفتار آنها را ناپسند شمرد.

۲-سدی گوید:آیه در بارهٔ نعیم بن مسعود اشجعی که میان پیامبر و مشرکین، مطالب را نقل می کرد،نازل شده است.

۳-از امام صادق(ع)روایت شده است که:آیه در بارهٔ عیینه بن حصن فزاری نازل شد.او پس از آنکه بلادشان دچار خشکسالی و قحطی گردید،خدمت پیامبر آمد و پیشنهاد کرد که در یک نخلستان بماند و پیامبر کاری به کارش نداشته باشد.او منافقی ملعون بود که پیامبر وی را احمقی نامید که در میان کسان خود،مطاع و مورد احترام است.

مقصود

اکنون خداوند بشرح حال طایفهٔ دیگری از منافقان می پردازد و می فرماید:

سَتَجِدُونَ آخَرِينَ

:بزودی مردمان دیگری غیر از آنان که قبلا وصف کردم، می یابید.

يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ

:که می خواهند از شما ایمن بمانند،از اینرو اظهار اسلام،می کنند.

وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ

:و می خواهند از قوم خود ایمن بمانند،از اینرو با آنان نیز اظهار

موافقت و هم دینی می کنند.

کُلَّمٰا رُدُّوا إِلَی الْفِتْنَهِ أُرْکِسُوا فِیهٰا

:هر گاه به سوی کفر،دعوت شوند،اجابت می کنند و به آن باز می گردند.منظور از فتنه،در اینجا ترک است.لکن در لغت،این کلمه به معنای آزمایش است.کلمهٔ«ارکاس»بمعنای رد و بازگشت است.

زجاج گوید: «أُرْکِسُوا فِیهٰا» یعنی برمی گردند به پیمان خود.بنا بر این منظور این است که:هر گاه در معرض آزمایش قرار می گیرند که بکفر بازگردند،باز می گردند.

فَإِنْ لَمْ یَعْتَزِلُوکُمْ

:ای مؤمنان،آنان که می خواهند از شما و قوم ایمن بمانند، اگر از جنگ با شما کناره گیری نکنند.

وَ یُلْقُوا إِلَیْکُمُ السَّلَمَ وَ یَکُفُّوا أَیْدِیَهُمْ

:و با شما در صلح و صفا نمانند و از جنگ با شما دست برندارند.

فَخُذُوهُمْ

:ایشان را بگیرید و اسیر کنید.

وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ

:و هر جا آنها را بچنگ آورید،بکشید.

وَ أُولٰئِکُمْ جَعَلْنٰا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطٰاناً مُبِیناً

:آنان کسانی هستند که برای شما در برابر ایشان،برهان آشکار قرار داده ایم،و بقولی یعنی برای شما نسبت بجنگ با ایشان،عذری آشکار قرار داده ایم.علت اینکه:دلیل و برهان را«سلطان»نامیده اند آنست که انسان بوسیله آن بر مخالف،غالب می شود،همانطوری که بوسیلهٔ قدرت و تسلط،بر مخالف فایق می آید .

[سوره النساء (۴): آیه ۹۲]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّٰ خَطَأً وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤْمِنَهٍ وَ دِیَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلیٰ أَهْلِهِ إِلاّٰ أَنْ یَصَّدَّقُوا فَإِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَکُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤْمِنَهٍ وَ إِنْ کٰانَ مِنْ قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ مِیثٰاقٌ فَدِیَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلیٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤْمِنَهٍ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ تَوْبَهً مِنَ اَللّٰهِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً (۹۲)

(۱)

ترجمه

برای هیچ مؤمنی مباح نیست که مؤمنی را بکشد،مگر از روی خطا.و کسی که مومنی را از روی خطا بکشد،بر اوست آزاد کردن یک بردۀ مؤمن و دیه ای که به بازماندگان او تسلیم می شود،مگر اینکه صدقه دهند و نگیرند.پس اگر مقتول از مردی باشد که با شما دشمنند و مؤمن باشد،بر قاتل تنها آزاد کردن برده ای مؤمن است و اگر مقتول از مردمی باشد که میان شما و ایشان پیمانی است،بر قاتل دیه ایست که به بستگان مقتول تسلیم می شود و آزاد کردن برده ای مؤمن.کسی که برده را نیابد،باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد،تا خداوند توبه را بپذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

ص: ۲۹۱

۱- ۱) -سورۀ نساء آیۀ ۹۲ جزء ۵

بیان آیه ۹۲

اشاره

لغت

خطا:کار نادرست.صورتهای دیگر آن:«خطاء و خطا و خطاه»(به سکون تاء در دو تای اخیر)می باشد.خاطئه:گناه.

تحریر:آزاد کردن بردگان.

اعراب

الا خطأً:نحویان محقق به اتفاق می گویند:این استثنا منقطع است یعنی:

هیچ مؤمنی نباید مؤمنی را بکشد،مگر اینکه خطا کند.مثل این شعر:

من البیض لم تظعن بعیدا و لم تطأ

علی الارض الاریط برد مرجل

یعنی از...به جای دوری نرفت و بر زمین گام ننهاد مگر بر برد نازک و صورت دار.

بدیهی است که:برد نازک و...از زمین نیست تا استثناء متصل باشد.در سورهٔ بقره ذیل آیه: «إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...» (آیه ۱۵۰)نیز از نظیر این مطلب گفتگو کرده ایم.

برخی گفته اند:این استثنا متصل است و مقصود این است که:نباید مؤمنی مؤمنی را عمدا بکشد و اگر عمداً او را کشت،مؤمن نیست،زیرا این عمل او را از ایمان خارج می سازد.سپس می گوید:«الا خطأً»یعنی اگر از روی خطا او را بکشد،از ایمان خارج نمی شود.

فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ

:مبتداست و خبر آن محذوف است،زیرا کلام بر آن دلالت دارد.

إِلاّ أَنْ يَصَّدَّقُوا

،در محل نصب است:یعنی:«علیه ذلک الا ان یصدقوا» و«ان یصدقوا»تاویل بمصدر برده می شود و حال است اصل:«یصدقوا»«یتصدقوا» است که تاء در صاد ادغام شده است زیرا مخرج آنها بیکدیگر نزدیک است.برخی

گفته اند:در قرائت ابی،«الا ان یتصدقوا»آمده است.

تَوْبَةً مِنَ اللّهِ

:مفعول لاجله،یعنی روزه را بخاطر توبه بگیرنـد و برخی گفته انـد یعنی تاب اللّه بـذلک علیکم توبه و بنا بر این مصدری است نظیر «کِتابَ اللّهِ عَلَیْکُمْ که ذکر آن گذشت.

شان نزول

مجاهـد و عکرمه و سـدی گوینـد:این آیه در بارهٔ عیاش بن ابی ربیعهٔ مخزومی برادر مادری ابو جهل نازل شد،زیرا وی اسـلام آورد و پس از اسـلامش،حـارث بن- یزیـد بن انسهٔ عـامری را که مردی مسـلمان بود و قاتـل از مسـلمانی او بی خبر بود،بقتل رسانیـد.گفته اند:وی بعد از هجرت،در حره او را بکشت.حارث برای جلوگیری عیاش از هجرت،زیاد سـختگیری می کرد و او را شکنجه می داد.

ابن زیـد می گویـد:آیه در بارهٔ ابو الـدرداء نازل شد.وی در سـریه ای بود و برای مقصودی به ناحیه ای رفت،در آنجا مردی از دشـمن ملاقات کرد که همراه گوسـفندان خود بود و با شمشـیر به او حمله کرد.وی گفت«لا اله الا اللّه»ولی ابو الدرداء اعتنایی نکرد و او را بکشت و گوسـفندانش را بغنیمت آورد.سـپس پیش خود احسـاس ناراحتی کرد و خـدمت پیامبر آمـد و ماجرا را شرح داد.پیامبر فرمود:با اینکه به زبان اظهار دینـداری کرد،چرا او را تصـدیق نکردی و او را کشتی؟عرض کرد:باید چه کنم،یا رسول اللّه؟!فرمود:با گوینده:

«لا اله الا اللّه» چه می توان کرد؟ابو الدرداء گفت:

آرزو کردم که آن روز،روز آغاز ایمانم بود.از اینرو این آیه نازل گردید.

مقصود

اشاره

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاّ خَطَأً

:خداونـد برای هیـچ مؤمنی مباح نکرده و به او اجازه نـداده است که مؤمنی را بکشد.مگر اینکه از روی خطا باشد.این معنی از قتاده و خبر اوست.

برخی گفته اند:یعنی همانطوری که اکنون حق کشتن مؤمن را ندارد،قبلا هم حق نداشت،مگر اینکه قتل از روی خطا باشد.

برخی گفته اند:یعنی مومنی مؤمنی را نمی کشد مگر از روی خطا.به تقدیر:

«ما کان مؤمن ان یقتل مؤمنا...»نظیر: «مَا کانَ لِلّهِ أَنْ یَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ...» (سوره مریم ۳۵ یعنی نیست که خداوند فرزند بگیرد به تقدیر ما کان اللّه ان یتخذ ولدا)و نظیر: «مَا کانَ لَکُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا» (سوره نمل ۶۰)به تقدیر:ما کنتم لتنبتوا شجرها(یعنی:رویاندن درخت آن کار شما نبود)علت اینکه:این جمله ها را اینطور معنی می کنیم،این است که خداوند را امری و نهیی نتوان کرد و همچنین رویانیدن درخت،از قدرت انسان خارج است و نشاید که از چیز غیر مقدور نهی کرد.بنا بر این استثناء در آیهٔ مورد بحث،متصل خواهد بود.

کسی که استثناء را منقطع می داند،گوید:کلام،پیش از استثناء به پایان رسیده و بعد گفته شده است.اگر قتل از روی خطا باشد حکم آن چنین است.علت اینکه «الا خطا»را از حقیقت استثناء خارج می سازیم این است که اگر استثنای حقیقی باشد معنای آن امر بقتل خطا یا اباحهٔ آن خواهد بود و امر یا اباحه قتلی خطای روا نیست.

خطا این است که انسان کاری را بر خلاف قصد و نیت خود انجام دهد.مثل اینکه تیری بسوی هدفی یا شکاری بیاندازد و بانسانی اصابت کند و او را بکشد.یا انسانی را بخیال اینکه کافر است،بقتل رساند،چنان که عیاش بن ابی ربیعه و ابو الدرداء بهمین خیال مرتکب قتل مسلمان شده بودند.

وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِناً خَطَأً فَتَحْرِیرُ رَقَبَهٍ مُؤْمِنَهٍ

:کسی که مومنی را از روی خطا بکشد کفاره اش آزاد کردن یک برده با ایمان است که بالغ شده و اهل نماز و روزه باشد و این حقی است از برای خداوند.بنا بر این آزاد کردن طفل و کافر،کافی نیست.چنان که ابن عباس و شعبی و ابراهیم و حسن و قتاده گفته اند.عطا گوید:آزاد کردن برده ای که بر اسلام زاده باشد-خواه کبیر باشد خواه صغیر-جایز است.لکن نظر اول قویتر است زیرا لفظ«مؤمن»را جز بر فرد بالغی که پایبند انجام فرایض باشد،نتوان اطلاق کرد.جز اینکه طفلی که در خانواده مومن زاده شود،محکوم به ایمان است.

وَ دِیَهٌ مُسَلَّمَهٌ إِلیٰ أَهْلِهِ

:و بر قاتل خطاکار یا بر عاقلهٔ او خونبهایی است که باید به

ص:۲۹۴

بازماندگان مقتول تسلیم شود«مسلمه»چیزی است که بطور کامل به آنها تسلیم می شود و آنها مانند میراث،میان خود تقسیم می کنند.

إِلاّ أَنْ يَصَّدَّقُوا

:مگر اینکه بازماندگان مقتول خونبها را بقاتل و عاقله اش صدقه کند و بآنها واگذارند.

فَإِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

:اگر مقتول از جمله مردمی باشد که با شما دشمنی دارند و او اهل ایمان است و آن مردم با شما سر جنگ دارند و قاتل نداند که او اهل ایمان است و بگمان اینکه مشرک است،او را بقتل رساند،بر ذمهٔ قاتل خونبها نیست،بلکه باید یک بردهٔ مؤمن بعنوان کفاره آزاد سازد.چنان که ابن عباس گوید.

ابن عباس در روایت دیگر و ابراهیم و قتاده و سدی و ابن زید گویند:یعنی هر گاه مقتول در زمرهٔ مردمی باشد که دشمن مسلمانانند و او در میان ایشان باشد و مهاجرت نکرده باشد،پس اگر کسی او را بکشد،دیه بر ذمهٔ او نیست و تنها باید بردهٔ مؤمن را آزاد سازد،زیرا خونبها میراث است و بستگان مقتول بخاطر اینکه کافرند،از او ارث نمی برند.

وَ إِنْ كانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ

:

و اگر مقتول از مردمی باشد که میان شما و ایشان پیمانی است و آنها با شما سر جنگ ندارند،بر عاقلهٔ قاتل لازم است که خونبهای او را به بازماندگانش بدهد و بر قاتل است بخاطر قتل،بردهٔ مومنی را بعنوان کفاره آزاد سازد.از امام صادق(ع)نیز همین طور روایت شده است.

صفت مقتول

در بارهٔ اینکه آیا این مقتول باید مؤمن باشد یا نباشد،اختلاف کرده اند:۱-ابن عباس و زهری و شعبی و ابراهیم نخعی و قتاده و ابن زید گویند:مقتول کافر است،لکن قاتل باید بدین او احترام کند،بخاطر عهدی که در میان ایشان است ۲-حسن و ابراهیم گویند:مقتول مؤمن است،لکن قاتل دیهٔ او را به بستگان مشرک او می دهد زیرا

ص:۲۹۵

ایشان با مسلمانان هم پیمانند.اصحاب ما نیز همین طور روایت کرده اند،جز اینکه گفته اند:دیه را باید به بستگان مسلمان او بدهد،نه بستگان کافر.کلمهٔ میثاق در آیهٔ شریفه،شامل پیمان و ذمه هر دو می شود(بنا بر این چه مقتول از قومی مشرک و هم پیمان با مسلمین باشد و چه از اهل کتاب که با مسلمین جنگی ندارند و با آنها در صلح و آشتی بوده،جزیه می پردازند،باشد) فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ :کسی که نتواند بنده را آزاد کند،یعنی دسترسی به بنده و قیمت آن نداشته باشد،باید دو ماه پی در پی روزه بگیرد.

تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ

:برای اینکه خداوند بوسیلهٔ اینروزه،توبهٔ شما را بپذیرد که توبه پذیری از جانب خداست.برخی گفته اند مقصود از توبه،در اینجا تخفیف است،زیرا خداوند تجویز کرده است که قاتل از آزاد کردن برده،به روزه عدول کند و این تخفیفی است برای قاتل.نظیر این آیه: «عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَیْکُمْ...» (سوره مزمل ۳۰ یعنی دانست که احصاء نمی کنید آن را،از اینرو به شما تخفیف داد) وَ کانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَکِیماً :خداوند دانای بهر چیز و اوامر و نواهیش از روی حکمت است.

مقدار دیه

دیهٔ واجب،در صورتی که عاقله دارای شتر باشد،بدون خلاف،صد شتر است تنها در بارهٔ سن شتران اختلاف کرده اند:برخی گفته اند:باید چهار نوع شتر بدهد.

بیست عدد ماده شتری که یک سال آن تمام و وارد در دو سال شده باشند و بیست عدد شتر نر که دو سال آن تمام و وارد در سه سال شده باشند و سی عدد ماده شتر که دو سال آن تمام و داخل در سه سال شده باشند و سی عدد ماده شتری که سه سال آن تمام و وارد در سال چهارم شده باشند.این قول از عثمان و زید بن ثابت روایت شده و اصحاب ما نیز روایت کرده اند.همچنین در روایات ما نقل شده است که:بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال دوم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال سوم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال چهارم شده باشند و بیست و پنج ماده شتر که داخل در سال پنجم

شـده باشـند.حسن و شـعبی نیز چنین گفته انـد.ابن مسـعود و ابن عبـاس و زهری و ثـوری و شـافعی گوینـد:بایـد پنـج نوع شـتر بدهد:۲۰ عـدد ماده شتر که داخل در سال چهارم شده اند و ۲۰ عـدد ماده شتر که داخل در سال پنجم شده اند و ۲۰ عدد ماده شتر که داخل در سال دوم شـده باشـند و ۲۰ عـدد شتر نر که داخل در سال سوم شده باشـند و ۲۰ عـدد ماده شتر که داخل در سال دوم شـده باشـند.ابو حنیفه نیز همین طور گوید،جز اینکه بجای ۲۰ شتر نر پـا در سه سال،۲۰ شتر نر پا در دو سال گذاشـته است.عقیـده نخعی نیز همیـن اسـت و از ابن مسـعود نیز روایت شـده است.طـبری گویـد:این روایـات بـا هم در یـک ردیـف و متعـارض هسـتند و بهتر تخییر است.امـا دیـهٔ طلاـ یکهزار دینـار است و دیـهٔ نقره،ده هزار درهم است و همین صـحیحتر است و بقولی دوازده هزار درهم است.این دیه را بایـد ظرف مـدت سه سال پرداخت.اگر ما باشـیم و ظاهر آیه گوییم:دیـهٔ قتل خطا بر قاتل است.لکن از سـنت رسول و اجماع،استفاده می کنیم که بر عاقله است و عاقله،برادران،برادرزادگان، عموها و عموزادگان و عموهای پـدر و فرزنـدان ایشان و آزاد کننـدگان می باشـند.عقیدهٔ شافعی نیز همین است.ابو حنیفه گوید:پسـر و پدر نیز جزء عاقله محسوب می شوند.

ابـن مســعود از پیـامبر روایـت کرده اسـت کـه پــدر و پســر بجرم و خطـای یکــدیگر،مؤاخـذه نمی شونـد.اینکه دیـه بر عـاقله است،حکمی است بر طبق مصلحت شرع و کیفری نیست که دامنگیر عاقله شود تا گفته شود که عاقله چه گناهی دارند که دیه بپردازند؟! برخی گفته اند:اینکه باید عاقله دیه را بدهند،از راه مواسات و تعاون است .

نظم آیه

خداوند کفار را ذکر کرد و فرمان بقتل آنها داد،سپس کسانی را ذکر کرد که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند و از کشتن آنها منع کرد،سپس منافقان را یاد و حکم قتلشان را بیان کرد،سپس در بارهٔ قتل مؤمن سخن گفت و بدنبال آن احکام قتل مؤمن از قبیل لزوم دیه و غیر آن را بیان فرمود .

ص :۲۹۷

[سوره النساء (۴): آیات ۹۳ تا ۹۴]

اشاره

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً (۹۳) يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذا
ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ اَلسَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا فَعِنْدَ اَللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ
كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اَللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۹۴)

(۱)

ترجمه

و کسی که مومنی را عمداً بکشد،جزایش جهنم و در آنجا مخد خواهد بود و- خداوند بر او غضب و لعنت می کند و برایش عذابی بزرگ مهیا می سازد.

ای کسانی که ایمان آورده اید،هنگامی که در راه خدا به سفر جنگی می روید، آرامش داشته باشید و عجله مکنید و بکسی که بسوی شما سلام می دهد،مگویید:مؤمن نیستی در حالی که مال و منافع فناپذیر دنیا را طلب می کنید زیرا نزد خداوند منافع و غنیمت های بسیار است.شما نیز از پیش مثل ایشان بودید پس خداوند بر شما منت گذاشت پس دقت و تامل کنید که خداوند بکردار شما آگاه است.

۱- ۱) -آیهٔ ۹۳ و ۹۴ سوره چهار نساء جزء پنجم

بیان آیهٔ ۹۳

اشاره

شان نزول

این آیه در باره مقیس بن صبابه کنانی نازل شده است.وی برادر خود هشام را در طایفهٔ بنی النجار کشته یافت و جریان را بعرض پیامبر رسانید پیامبر گرامی قیس بن هلال فهری را با او فرستاد و بوسیلهٔ او برای طایفهٔ مذکور پیغام فرستاد که اگر قاتل او را می شناسند،تسلیم مقیس کنند تا از او انتقام بگیرد و اگر نمی شناسند،خونبهای او را بپردازند،فهری پیام را ابلاغ کرد و آنها خونبهای مقتول را پرداختند.هنگامی که با فهری مراجعت می کردند،شیطان او را وسوسه کرد و به او گفت:کاری نکردی خونبهای برادرت را گرفتی و این ننگی است برای تو.این شخص که همراه تست بکش تا در برابر یک انسان انسانی کشته شده و خونبها هم برای تو سودی اضافی باشد از اینرو سنگی به او پرتاب کرد و او را بکشت و با حالت کفر بمکه رفت و چنین گفت:

قتلت به فهرا و حملت عقله

سراه بنی النجار ارباب فارع

فادرکت ثاری و اضطجعت موسدا

و کنت الی الاوثان اول راجع

یعنی در مقابل قتل برادرم قیس بن هلال فهری را بکشتم و خونبهای او را بگردن بزرگان طایفهٔ بنی النجار،که صاحبان حصاری محکم هستند بگذاردم بنا بر این بخونم رسیدم و بر بسترم بیارمیدم و اولین بازگردندهٔ بسوی بتها هستم.

پیامبر فرمود:نه در حل او را ایمن خواهم گذاشت،نه در حرم،از اینرو وی در روز فتح مکه بقتل رسید.این مطلب را ضحاک و گروهی از مفسران روایت کرده اند

مقصود

اشاره

خداوند متعال،در آیه پیش قتل خطا و حکم آن را بیان فرمود،در این آیه، حکم قتل عمد را بیان کرده،می فرماید:

وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً

:کسی که مؤمنی را از روی قصد و علم به اینکه او- مومن و قتلش حرام و خونش مصون است،بکشد.عکرمه و ابن جریج و جماعتی گویند یعنی مومنی را بکشد در حالی که قتلش را حلال بشمارد،برخی گفته اند:یعنی مومنی را بر دینش بکشد.این معنی را عیاش باسناد خود از امام صادق ع نقل کرده است.

فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِيهٰا

:کیفرش جهنم و در آنجا مخلد و جاودانی است.

وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ

:و خداوند بعنوان عقوبت،او را از خیر،دور و مطرود می سازد.

وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِيماً

:و برای او عذابی بزرگ،مهیا کرده است.

معنای قتل عمد

ظاهراً معنای قتل عمد این است که انسان قصد کند قتل دیگری را بوسیلۀ چیزهایی که عاده برای قتل بکار می رود و او را بوسیله سلاح یا سم یا سوزانیدن یا غرق کردن یا بوسیلۀ چند چوب و سنگ،بکشد زیرا همۀ اینها قتل عمدی است و موجب قصاص می شود.ابراهیم و شافعی و اصحابش نیز بر همین عقیده اند.گروهی گویند:

قتل عمد،تنها بوسیلۀ آهن صورت پذیر است.سعید بن مسیب و طاووس و ابو حنیفه و اصحابش نیز بر همین عقیده اند.

اما قتل شبه عمد،این است که با چوب یا چیز دیگر که عاده برای کشتن بکار نمی روند و معمولا موجب مرگ افراد نمی شوند کسی را بزنند و بمیرد.این نوع قتل، خونبهایی خشونت آمیز دارد زیرا بر خلاف قتل خطا که دیۀ آن بر عاقلۀ قاتل بود، در اینجا دیه را از خود قاتل،می گیرند.

کیفر قتل عمد

در این آیه،تهدیدی بس شدید،نسبت بکسی است که مؤمنی را عمداً به قتل رساند.بمقتضای این آیۀ شریفه،قتل مؤمن حرام است و در بارۀ آن سختگیری می شود.

گروهی از تابعین گویند:آیۀ ملایمت آمیز: إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ (سوره نساء آیه

۴۸)بدنبال این آیهٔ خشونت آمیز:

ص :۳۰۰

«وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً...»

نازل شده است.

ابو مجلز در بارهٔ «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها» گويـد:مقصود اين است كه اگر خداونـد،قاتل را مجازات كنـد،مجازاتش خلود در جهنم مى باشد.از ابو صالح نيز همين طور روايت شده است.عياشـى نيز به اسـناد خود از امام صادق(ع)چنين نقل كرده است.از پيامبر گرامى(ص)نيز روايت شـده است كه فرمود:«جزايش همان است، اگر خداونـد،مجازاتش كنـد.) عاصم بن ابى النجود از ابن عباس در بارهٔ. «فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ» نقل كرده است كه وى گفت:

(جزاى قاتل همين است،خداوند اگر بخواهد عذابش كند و اگر بخواهد او را بيامرزد.

از ابـو صالـح و بكر بن عبـد اللّه روايت شـده است كه:همـانطورى كه انسـان كسـى را از مخـالفت امر خـود مى ترسانـد و مى گويـد:اگر مخـالفت كردى،جزايـت،كشـتن و زدن اسـت و اگر پس از مخـالفت،او را مجـازات معـاف داشـت،دروغى نگفته است،آيه نيز چنين است.

ابـو على جبـايى اعـتراض كرده است كه:آنچه انجـام داده نشـود،كيفر شـمرده نمى شود.مثلاـ هر گـاه،مزدورى مستحق اجرت باشـد،پـولى كـه نزد صـاحب كـار است، پـاداش عمـل او شـمرده نمى شـود.لكن اين اعـتراض بى جـاست،زيرا جزا عبـارت از استحقاق شخص نسبت به آن است،اعم از اينكه جزا بمرحلهٔ عمل برسد يا نرسد،از اينرو گفته مى شود:

جزاى نيكوكار،نيكى و جزاى بـدكار،بـدى است،اگر چه نيكوكار و بـدكارى معين نشده باشـند.تا چه رسد به اينكه گفته شود كه جزاى نيكى و بـدى بمرحله عمل رسـيده يا نرسـيده است و گفته مى شود كه براى قاتل،اگر مرتكب قتل شود،چنين جزايى است پس جهنم،جزاى قتـل است.علت اينكه به پول گفته نمى شود كه جزاى مزدور است، بخاطر اينست كه مزدور،پول معينى را در ذمه صاحب كار،مسـتحق نيست،بلكه پول كلى و نامعين،مسـتحق است و صاحب كار مى تواند هر پولى كه بخواهد به او بدهد.

خلود در جهنم و معاصی کبیره

برخی به این آیه استدلال کرده اند به اینکه:شخصی که مرتکب گناه کبیره شود،ناگزیر در جهنم،مخلد خواهد بود.گوییم:تردیدی نیست که شخصی که هیچ ثوابی ندارد-یعنی کافر-و کسی که مؤمنی را در حالی که خونش را حلال می شمارد یا بخاطر ایمانش،بکشد در جهنم مخلد خواهد بود زیرا صفت آنهایی که برای ابد در جهنم هستند،همین است و مؤید آن روایتی است که در بارهٔ سبب نزول آیه،ذکر شد و همچنین گفتار ائمه(ع)نیز مطلب را تایید می کند.سپس ما موافقت کرده ایم بر اینکه آیه مخصوص کسی است که توبه نکند و تائب از عموم آیه خارج است.اما روایتی که از ابن عباس نقل شده و ابن مسعود و زید بن ثابت نیز همان عقیده اند که«برای قاتل مؤمن،توبه نیست،مگر اینکه او را در حال شرک بکشد سپس اسلام آورد و توبه کند»بهتر این است که سخن ایشان را حمل کنیم بر اینکه نظرشان سختگیری در بارهٔ قتل بوده است. چنان که از سفیان ثوری روایت شده است که از توبهٔ قاتل سؤال شد،گفت:هر گاه از اهل علم سؤال کنند،می گویند:توبه ندارد.لکن هر گاه کسی مبتلا به قتل مؤمن شد،به او می گویند:توبه کن.واحدی از ابن عباس نقل می کند که مردی از او پرسید:آیا قاتل مؤمن،توبه دارد؟گفت:نه،دیگری از او سؤال کرد:قاتل مؤمن توبه دارد؟گفت آری.علت این اختلاف را از او پرسیدند.

گفت:اولی مرتکب قتل نشده بود،لذا به او گفتم:توبه ندارد و دومی مرتکب قتل شده بود،لذا باو گفتم:توبه دارد تا اولی مرتکب قتل نشود و دومی بهلاکت نیفتد.

اینکه برخی از اصحاب ما گفته اند:قاتل مؤمن،توفیق توبه نمی یابد،با گفتهٔ ما منافاتی ندارد،زیرا این قول اگر صحیح باشد،معنای آن این است که قاتل توبه نمی کند.اما اگر توبه کند،توبهٔ او قبول خواهد شد و چون آیه را می توان بوسیلهٔ توبه تخصیص داد،جایز است که بوسیلهٔ تفضل و عفو الهی نیز تخصیص یابد.واحدی روایت کرده است که:عمر بن عبید پیش ابو عمرو بن علا آمد و گفت:ای ابو عمرو، آیا خداوند خلف وعده می کند؟گفت:نه.سپس گفت:آیا خداوند نسبت بوعید

خود و عقابی که در برابر گناهی تعیین کرده است،مخالفت خواهد کرد؟!ابو عمرو گفت:ای ابو عثمان،به رمز کلام عرب وارد نیستی.وعد و وعید با یکدیگر فرق دارند.

عرب هر گاه کیفر بدی را در مقابل عملی وعده کند،سپس آن را بجا نیاورد،این مخالفت را بزرگواری و فضل می داند.لکن اگر وعدۀ پاداش خیری بدهد،سپس آن را بجا نیاورد،این مخالفت را زشت می شمارد.ابو عثمان گفت:این مطلب را در کلام عرب بمن نشان ده.ابو عمرو گفت:

و انی ان اوعدته او وعده

لمخلف ا یعادی و منجز موعدی

یعنی اگر او را بترسانم یا وعده کنم،هر آینه ترسانیدنم را خلف وعده ام را عملی می کنم.

در دعایی که به روایت صحیح از امام باقر(ع)و صادق(ع)نقل شده است،چنین است:

«یا من اذا وعد وفی و اذا توعد عفی» ای خدایی که چون وعده کنی وفا کنی و چون بترسانی عفو کنی.این نیز مؤید آن چیزی است که گذشت.

چه خوب گفته است یحیی بن معاذ:وعد و وعید هر دو حقند و وعد،حق بندگان خداست که ضمانت کرده است که هر گاه کاری انجام دهند خداوند در برابر آن کار پاداشی به آنها عطا کند.بدیهی است که هیچکس وفا کننده تر از خدا بوعدۀ خود نیست و وعید حق خداوند بر بندگان است که دستور داده:فلان کار را نکنید که عذابتان می کنم.هر گاه بندگان آن کار را کردند،اگر بخواهد کیفر می کند و اگر بخواهد کیفر می کند.زیرا حق اوست و برای پروردگار ما بهتر این است که عفو و کرم خود را شامل حال گنهکاران کند که او آمرزنده و رحیم است.

اسحاق بن ابراهیم روایت کرده است که از قیس بن آنس شنیدم که گفت:نزد عمرو بن عبید در خانه اش بودم،گفت،روز قیامت مرا می آورند و در برابر خداوند قرار می دهند،خداوند می گوید:تو گفتی قاتل در آتش است؟پاسخ می دهم:خودت گفتی: «وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً...» من که در آن خانه از همه کوچکتر بودم،به او گفتم:اگر خداوند بتو بگوید:من گفته بودم: «إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ

ص:۳۰۳

مَا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشٰاءُ» (سوره نساء آیه ۴۸ یعنی خداوند شرک را نیامرزد و گناهان دیگر را نسبت به هر که بخواهد،می آمرزد)و تو از کجا دانستی که من نمی خواهم قاتل را بیامرزم؟ سر چه پاسخ خداوند،سی در سی؟.وی از عهدهٔ پاسخ من برنیامد

ص:۳۰۴

بیان آیهٔ ۹۴

اشاره

قرائت

اهل کوفه،بجز عاصم در هر دو مورد«فتثبتوا»و دیگران«فتبینوا» خوانده اند.ابو علی گوید:وجه قرائت اول این است که تثبت بر خلاف اقدام و بمعنای تانی و ملایمت است که مناسب این مورد می باشد.وجه قرائت دوم این است که تبین گاهی از تثبت،محکمتر است.چنان که وارد شده:«التبین من اللّه و العجله من الشیطان»یعنی دقت در کارها از جانب خداوند و عجله از جانب شیطان است.در این جمله،تبین و عجله در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و این خود دلیل این است که تبین و تثبت،به یکدیگر نزدیک هستند.شاعر این کلمه را به معنای توقف و زجر بکار برده است:

ازید مناه توعد یا بن تیم

تبین این تاه بک الوعید

یعنی ای پسر تیم،آیا زید منات را بیم می دهی،توقف کن و ببین که بیم دادن در کجا ترا گمراه کرده است؟ شامیان و اهل مدینه و حمزه و خلف«السلم»را بدون الف و دیگران«السلام» را به الف خوانده اند و از عاصم«السلم»بکسر سین روایت شده است.

ابو علی گوید:قرائت«السلام»بنا به دو احتمال است:یکی اینکه بمعنای تحیت و درود باشد.یعنی هر کس شما را به رسم مسلمانان تحیت گوید و سلام کند،مگویید:

از روی ترس است،بلکه شمشیر را از او بگردانید.دیگر اینکه:به کسی که با شما جنگ نمی کند مگویید:مؤمن نیست.ابو الحسن گوید:وقتی که گویند:«فلان سلام» منظور این است که با کسی آمیزش ندارد و از مردم برکنار است.و قرائت«السلم» بمعنای انقیاد و مسالمت است نسبت به مسلمانان.نظیر: «وَ أَلْقَوْا إِلَی اللّٰهِ یَوْمَئِذٍ السَّلَمَ»

ص:۳۰۵

(سوره نحل ۸۷ یعنی در روز قیامت مردم تسلیم فرمان خدایند).و قرائت«السلم» بکسر سین بمعنای اسلام است یعنی با پذیرش اسلام،دوست شما می شود و با شما جنگ ندارد.

بنا به روایتی کلمۀ:«مؤمنا»بفتح میم دوم قرائت شده و ابو القاسم بلخی روایت کرده است که قرائت امام باقر(ع)اینطور بوده است و در این صورت،کلمه از امان خواهد بود.یعنی:«لا تقولوا لمن استسلم لکم لسنا نؤمنکم»به کسی که در برابر شما از در مسالمت وارد می شود،مگویید:ترا امان نمی دهیم.

لغت

عرض:همۀ متاعهای دنیوی،عرضند.می گویند:دنیا عرض حاضر است.

همچنین به هر چیزی که درنگ آن کم است،می گویند:عرض است.عرضی که بقول متکلمان،در برابر جوهر قرار می گیرد،نیز بهمین معنی است،زیرا مقصود این است که امور عرضی مثل خود اجسام که جوهرند،دوام و بقا ندارند.عرض،به معنای بیماری یا...که عارض انسان شود،نیز بکار رود.

اعراب

تبتغون:حال از واو«تقولوا» کذلک:در محل نصب و خبر«کنتم»

شان نزول

سدی گوید:این آیه در بارۀ اسامه بن زید و یاران او که به فرمان پیامبر به جنگی رفته بودند،نازل شده است.اینان بمردی مسلمان که گوسفندان خود را بطرف کوهی می برد برخورد کردند.وی ایشان را مخاطب ساخته بگفت:«السلام علیکم،لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه»لکن اسامه او را بکشت و گوسفندانش را با خود آوردند.ابن عباس و قتاده گویند:هنگامی که این آیه نازل شد،اسامه سوگند یاد کرد که هر کس را که«لا اله الا اللّه»بگوید،نکشد و هنگامی که از کمک علی تخلف کرد،همین موضوع را بهانه و عذر خود قرار داد،اگر چه این عذر،از او قبول نمی شد زیرا اطاعت امام

واجب است و باید با سرکشانی که با علی ع جنگ می کردند،جنگید،بخصوص که او از پیامبر گرامی شنیده بود که به علی ع فرمود:یا علی،جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است» واقدی و محمد بن اسحاق بن یسار از ابن عمر و ابن مسعود و ابو حَدْرَدْ روایت کرده اند که:این آیه در بارهٔ محلم بن جثامه لیثی نازل گردیده است.وی از جانب پیامبر ماموریت جنگی داشت،در این ماموریت،با عامر بن اضبط اشجعی که از سابق با یکدیگر عداوت داشتند،ملاقات کرد.عامر به او سلام مسلمانی داد ولی محلم او را آماج تیر قرار داد و بکشت.هنگامی که خدمت پیامبر آمد،درخواست کرد که برایش طلب آمرزش کند.پیامبر ص فرمود:«خدا ترا نیامرزاد»او با چشم گریان بیرون رفت و پس از هفت روز درگذشت.او را دفن کردند ولی زمین از قبول جسد بیجان او خودداری کرد.چون خبر به پیامبر رسید،فرمود:زمین جسد بیجان اشخاص بدتر و پلیدتر از محلم را هم می پذیرد،لکن خداوند خواسته است که حرمت شما را تعظیم کند.سپس جسد وی را در شکاف کوهی افکندند و بر آن سنگ ریختند.

سعید بن جبیر گوید:ماموریت جنگی با مقداد و ابن زید گوید با ابو الدرداء بوده است.

مقصود

از آنجا که خداوند انواع قتل و احکام آن را بیان کرد،در این آیهٔ شریفه،دستور به آرامش و عجله نکردن در کار قتل می دهد تا مسلمان کاری نکند که بدنبال آن دچار پشیمانی و حسرت گردد.از اینرو می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا

:ای مردم مؤمن،هنگامی که در راه خدا به سفر جنگی و ماموریتهای دفاعی می روید،میان کافر و مؤمن تمیز بدهید و فرق بگذارید،توقف کنید و صبر کنید تا اشخاص مستحق قتل را بشناسید و بی جهت خون مردم را نریزید.معناهای«تبینوا»و«تثبتوا»بیکدیگر نزدیکند و مقصود این است که در کار قتل کسی که به شما سلام می دهد و اظهار مسلمانی می کند،به گمان اینکه

دروغ گوید و اظهارش از روی حقیقت نیست،عجله مکنید.

وَ لاٰ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقىٰ إِلَيْكُمُ السَّلاٰمَ لَسْتَ مُؤْمِناً

:به کسی که شما را به تحیت اهل اسلام سلام دهد یا بدلیل اینکه پیرو کیش شماست،با شما مسالمت کند،مگویید: ایمانت دروغین است و اسلام تو از روی ترس از کشته شدن است.یا اینکه مگویید:در امان نیستی.

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا

:و مقصود شما از این واکنش،طلب غنیمت و مال و متاع زندگی دنیاست که بقا و دوامی ندارد.

فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغٰانِمُ كَثِيرَةٌ

:و اگر خداوند را اطاعت کنید و امر او را گردن نهید،از قدرت او نعمتها و روزیهای بیشتری می توان امید و انتظار داشت.و برخی گفته اند:

یعنی اگر از کشتن مؤمن،خودداری کنید،پیش خداوند پاداشهای بسیاری برای شما ذخیره شده است.

كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ

:در بارهٔ معنای این جمله اختلاف شده است:سعید بن جبیر گوید:یعنی همانطوری که این مؤمن مقتول ایمان خود را از مردم خود پوشیده می داشت برای اینکه از ایشان به او صدمه و آسیبی نرسد،شما نیز سابقاً دین خود را از مردم خود مخفی می داشتید که مبادا به شما صدمه ای برسانند.

ابن زید و جبایی گویند:یعنی همانطوری که این مقتول کافر بود و خداوند او را هدایت کرد،شما نیز کافر بودید و بوسیلهٔ خداوند متعال هدایت شدید.

مغربی گوید:یعنی شما نیز خوار و تنها بودید و هر گاه تنها بجایی می رفتید، می ترسیدید که گرفتار دست دشمنان گردید.

فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ

:در این باره دو قول است:۱-خداوند بر شما منت گذاشت بوسیلهٔ اینکه دین خود را ظاهر کرد و اهل دین را عزت بخشید و شما دین خود را پس از مدتها کتمان و خفا،ظاهر کردید.این قول از سعید بن جبیر است ۲-یعنی خداوند توبهٔ شما را پذیرفت.

فَتَبَيَّنُوا

:مجدداً این لفظ را تکرار می کند و منظور این است که پس از طولانی

شدن سخن،مطلب را با تاکید بیان دارد.برخی گفته اند:«اولی یعنی حال شخصی که به شما سلام می دهد،تحقیق و بررسی کنید و دومی یعنی این فواید را پیش خود بسنجید و بشناسید و در صدد تحصیل آنها برآیید.

إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً

:خداوند همواره بکردار شما پیش از آنکه انجام دهید،دانا بوده است .

ص :۳۰۹

[سوره النساء (۴): آیات ۹۵ تا ۹۶]

اشاره

لاٰ يَسْتَوِي اَلْقٰاعِدُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي اَلضَّرَرِ وَ اَلْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اَللّٰهِ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى اَلْقٰاعِدِينَ دَرَجَةً وَ كُلاًّ وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْحُسْنىٰ وَ فَضَّلَ اَللّٰهُ اَلْمُجٰاهِدِينَ عَلَى اَلْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً (۹۵) دَرَجٰاتٍ مِنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۹۶)

(۱)

ترجمه

مؤمنان سالم و غیر معذوری که از جنگ تخلف می کنند با مؤمنانی که در راه- خدا بمال و جان،جهاد می کنند،برابر نیستند.خداوند کسانی را که بمال و جان جهاد می کنند از حیث منزلت و مقام بر تخلف کنندگان برتری داده است و هر کدام را وعدۀ نیکی داده و جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان با اجری عظیم و درجات آخرت و آمرزش و رحمت برتری داده است و خداوند آمرزگار و رحیم است.

ص: ۳۱۰

۱- ۱) -سورۀ نساء آیۀ ۹۵ و ۹۶ جزء پنجم سوره چهارم

بیان آیهٔ ۹۵ و ۹۶

اشاره

قرائت

اهـل مـدینه و شـام و کسـایی و خلف«غیر اولی الضـرر»به نصب«غیر»و- دیگران به رفع قرائت کرده انـد.رفع بنا بر این است که صفت«القاعدون»باشد.

چنان که عقیده سیبویه است و در مورد: «غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ.» نیز گفته است:

صفت برای«الذین»می باشد.نظیر شعر لبید.

و اذا جوزیت قرضاً فاجزه

انما یجزی الفتی غیر الجمل

یعنی:هنگـامی که قرضـی بتو داده شـد یـا کـار نیکی در بـارهٔ تو انجام دادنـد،تو هم جبران کن.جوانمردان جبران کار نیکو می کنند،نه شتران.(در این بیت«غیر» صفت برای«الفتی»است)بنا بر این معنای آیه این است:«تخلف کنندگان از جنگ که مرضی و مانعی ندارنـد با جهاد کننـدگان برابر نیسـتند»و اما نصب«غیر»بنا بر این است که اسـتثنای از«القاعدون»باشد و«یسـتوی»از افعالی است که احتیاج بدو فاعل یا بیشتر دارد،بنا بر این معنای آیه این است:«تخلف کنندگان از جنگ با جهاد کنندگان برابر نیسـتند مگر آنان که دچار مرض و ضـرری باشـند».زجاج گوید:ممکن است«غیر»حال باشد.و معنای آیه این است:«تخلف کنندگان از جنگ در حالی که تنـدرست هسـتند،با جهاد کننـدگان برابر نیسـتند.نظیر:«جاءنی زیـد غیر مریض»یعنی زید در حالی که سالم بود،پیش من آمد.ممکن است«غیر»را مجرور کنیم تا صفت برای «المؤمنین»باشد.لکن قرائت نشده است.

لغت

ضرر:نقصان،هر چیزی که برای انسان کمبودی بوجود آورد،مثل:کوری، بیماری و علت،

ص :۳۱۱

درجه:منزلت و مقام و ادراج:درجه درجه پیمودن.

اعراب

درجه.منصوب است بنا بر این که اسمی باشد جانشین مصدر یعنی:«فضل اللّه المجاهدین...تفضیلا بدرجه» درجات:در محل نصب و بدل است از: «أَجْراً عَظِيماً» و در حقیقت معنای «اجر عظیم»را تفسیر می کند.یعنی:خداوند مجاهدان را بدرجات و آمرزش و رحمت برتری بخشیده است،ممکن است نصب آن بخاطر تاکید بودن برای «أَجْراً عَظِيماً» باشد،زیرا«اجر عظیم»همان بالا رفتن درجات و آمرزش و رحمت است.مثل:

«لک علیّ الف درهم عرفاً»که کلمهٔ«عرفاً»تاکید جمله است زیرا لک علی الف درهم خود اعتراف است به اینکه:تو هزار درهم از من می خواهی.گویی گفته است:«اعرفها عرفا»یعنی اعتراف می کنم به اینکه ترا بر من هزار درهم است،اعتراف می کنم.و در مورد آیه،مثل اینکه گفته شده است:غفر اللّه لهم مغفره و آجرهم اجرا عظیما یعنی خداوند بطور حتم آنها را می آمرزد و به آنها پاداشی بزرگ می دهد،زیرا در «أَجْراً عَظِيماً» معنای آمرزش و رحم و تفضل موجود است.

شان نزول

این آیه در بارهٔ کعب بن مالک،از طایفهٔ بنی سلمه و مراره بن ربیع از طایفهٔ بنی عمرو بن عوف و هلال بن امیه از طایفهٔ بنی واقف،که در جنگ تبوک از حرکت با پیامبر گرامی اسلام،متخلف شدند،نازل گردید و خداوند،عبد اللّه بن ام مکتوم را که نابینا بود،معذور دانست و آن عده را که سالم بودند ملامت کرد،این مطلب را ابو حمزهٔ ثمالی در تفسیر خود روایت کرده است.

زید بن ثابت گوید:من خدمت پیامبر بودم که آیه به این صورت نازل گردید:

«لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل اللّه»و کلمهٔ اولی الضرر در آن نبود.عبد اللّه بن ام مکتوم گفت:من نابینایم،چگونه جنگ کنم؟در این موقع حالت خلسهٔ وحی به پیامبر دست داد،سپس بحال عادی برگشت و فرمود بنویس:

ص: ۳۱۲

«لا يستوى القاعدون غير اولى الضرر»و من نوشتم.

مقصود

از آنجا که خداوند،تشویق به جهاد کرده بود،در این آیه فضیلت و ثواب آن را شرح داده،و فرمود:

لاٰ يَسْتَوِي الْقٰاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

:مردم مؤمنی که از حضور در میدان جنگ، سر باز می زنند و آنهایی که از بستر نرم و آسایش چشم پوشیده،سختیهای جنگ و دشواریهای برخورد با دشمن را تحمل می کنند،معادل نیستند.

غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ

:مگر آنها که دچار کوری و بیماری و عوارض دیگری هستند که نمی توانند بمیدان جنگ،روند.

وَ الْمُجٰاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

:و آنان که در راه دین خدا جهاد می کنند که سخن خداوند برتری پیدا کند و قدرت و توان خود را در راه جنگ با دشمنان خدا و عظمت یافتن دین.بکار می اندازند.

بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ

:مال را برای سستی نیرنگ دشمنان،صرف می کنند و خویشتن را رودرروی دشمن قرار می دهند.

فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقٰاعِدِينَ دَرَجَةً

:خداوند فضیلت و منزلت جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان،برتری داده است.

وَ كُلاًّ وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنىٰ

:قتاده و دیگر مفسران گویند:یعنی خداوند بهر دو گروه-جهاد کنندگان و تخلف کنندگان-وعدۀ بهشت داده است.

بنا بر این آیه دلالت دارد بر اینکه:جهاد واجب کفایی است زیرا اگر واجب عینی بود،آنان که بدون عذر،تخلف کرده اند،سزاوار پاداشی نبودند.مقاتل گوید:منظور از«کل»جهاد کنندگان و تخلف کنندگانی است که عذری دارند و نمی- توانند در جنگ،شرکت جویند.

وَ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰاهِدِينَ عَلَى الْقٰاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً، دَرَجٰاتٍ مِنْهُ

:خداوند جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان بی عذر،با پاداشی عظیم و منزلتهای کرامت که برخی

ص :۳۱۳

بر برخی،برتری دارند،فضیلت بخشیده است.قتاده گوید منظور درجات اعمال است، چنان که گفته می شود،اسلام،درجه ای است،فقه،درجه ای است،هجرت،درجه است،جهاد در هجرت،درجه ای است و کشته شدن در راه هجرت،نیز درجه ایست.

عبد اللّه بن زید گوید:مقصود،درجات نه گانه ای است که در سورهٔ برائت آمده است:

«ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لاٰ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لاٰ نَصَبٌ وَ لاٰ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لاٰ يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفّٰارَ وَ لاٰ يَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ- وَ لاٰ يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَ لاٰ كَبِيرَةً وَ لاٰ يَقْطَعُونَ وٰادِياً إِلاّٰ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ» (سوره توبه ۱۲۰ و ۱۲۱ یعنی در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی به آنها نمی رسد و در جایی که کافران را بخشم آورد،قدم نمی گذارند و به دشمنی دستبردی نمی زنند،مگر آنکه بعوض آن برای ایشان عمل شایسته ای نوشته شود که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد،هیچ خرجی کوچک یا بزرگ نکنند و هیچ وادیی را نپیمایند مگر اینکه برای آنها نوشتهٔ شود تا خدا بهتر از آنچه عمل می کرده اند،ایشان را پاداش دهد.

وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً

:بیان این است که نعمت آخرت،خالص بوده،هیچگونه غم و ناراحتی بدان آمیخته نیست،بلکه خداوند گناهان را که موجب ناراحتی هستند.

آمرزیده،با دادن نعمتها و کرامتها،بندگان مجاهد را مورد رحم و محبت خویش قرار می دهد.

وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً

،خداوند همواره نسبت به بندگان خود،آمرزگار بوده نسبت به ایشان رحم و تفضل دارد.

پرسش چرا در ابتدای آیه،فرمود:خداوند جهاد کنندگان را که به مال و جان خود جهاد می کنند،بر تخلف کنندگان بدون عذر،بیک درجه،برتری داده است و در آخر آیه فرمود:خداوند جهاد کنندگان را با اجری عظیم و درجاتی برتری داده است؟آیا اینها متناقض نیستند،

پاسخ ۱-اینها متناقض نیستند!زیرا در اول آیه جهاد کنندگان را بیک درجه بر تخلف کنندگان معذور،برتری می دهد و در آخر آیه،جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان غیر معذور.بچند درجه برتری می دهد که«کلا وعد اللّه الحسنی»دلالت دارد بر اینکه تخلف کنندگان عاصی نیستند.بلکه فقط کار بهتر را تر کرده اند.

۲-ابو علی جبایی گوید:منظور از درجه،در قسمت اول،علو منزلت و برتری قدر است ولی خواهد ایشان را ستایش کند،چنانکی می گویند:فلان کس درجه اش پیش خلیفه بالاتر از فلان شخص است،یعنی مقامش بالاتر است.لکن منظور از-درجات،در قسمت دوم،درجات بهشت است که مقام مؤمنان بواسطهٔ آن اختلاف یافته،هر کس بر طبق استحقاق خود مقامی بالاتر یا پایینتر دارد.

۳-مغربی گوید:در آیه لفظ تفضیل،تکرار شده است زیرا تفضیل نخست، منظور برتری در دنیاست و تفضیل دوم،منظور برتری در آخرت است.در حدیث آمده است که:«خداوند جهاد کنندگان را بر تخلف کنندگان،هفتاد درجه فضیلت داده و فاصلهٔ هر درجه ای هفتاد سال راهپیمایی اسب نیرومند و تندرو است» (۱)

ص: ۳۱۵

۱- ۱) -در متن حدیث است:«سبعین خریفا»لفظ خریف بمعنای فصل پائیز است.لکن به سال و چهل سال و هزار سال نیز معنی شده است.ر.ک:مجمع البحرین ذیل کلمهٔ خریف.

فهرست جلد پنجم ترجمهٔ تفسیر مجمع البیان

ص: ۳۱۶

ص: ۳۱۷

بیان آیه ۸۶ لغت،مقصود(تفسیر)۲۷۴ دلالت آیه ۲۷۵ نظم آیه ۲۷۶ بیان آیه ۷۷-اعراب مقصود«تفسیر- و نظم آیه ۲۷۷ آیه ۸۸-۸۹ و ترجمه آنان ۲۷۸ بیان آیه ۸۸ لغت،اعراب،شأن نزول ۲۷۹ مقصود(تفسیر)۲۸۰ بیان آیه ۸۹ مقصود«تفسیر»۲۸۲ آیه ۹۰ و ترجمه آن ۲۸۳ بیان آیه ۹۰ لغت،اعراب مقصود«تفسیر»۲۸۴ هم پیمانهای مسلمین ۲۸۵ آیه ۹۱ و ترجمه آن ۲۸۸ بیان آیه ۹۹-شأن نزول،مقصود- «تفسیر»۲۸۹ آیهٔ ۹۲ و ترجمه آن ۲۹۱ بیان آیه ۹۲-لغت،اعراب ۲۹۲ شأن نزول-مقصود«تفسیر»۲۹۳ صفت مقتول ۲۹۵ مقدار دیه ۲۹۶ نظم آیه ۲۹۷ آیه ۹۳-۹۴ و ترجمه آنان ۲۹۸ بیان آیه ۹۳-شأن نزول و مقصود«تفسیر»۲۹۹ معنای قتل عمد ۳۰۰ کیفر قتل عمد ۳۰۰ بیان آیه ۹۴-قرائت ۳۰۵ لغت،اعراب،شأن نزول ۳۰۶ مقصود«تفسیر»۳۰۷ آیه ۹۵-۹۶ و ترجمه آنها ۳۱۰ بیان آیه ۹۵ و ۴۶ قرائت،لغت ۳۱۱ اعراب و شأن نزول ۳۱۲ مقصود«تفسیر»۳۱۳ پرسش ۳۱۴ پاسخ ۳۱۵ صفحه ۳۲ سطر ۷ نصیباً صحیح است صفحه ۱۳۵ سطر اول بینهما صحیح است صفحه ۱۳۵ سطر ۱۲ للغیب صحیح است صفحه ۱۴۰ بیان آیهٔ ۳۶ صحیح است صفحه ۱۴۱ سطر ۱۳ تفسیر آیه ۳۶ صحیح است صفحه ۱۸۱ سطر ۴ عمل صحیح است صفحه ۱۸۱ سطر ۱۳ بمعنا صحیح است

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹